



به اعضا و هواداران سازمان به مناسبت فرارسیدن ۱۹ بهمن

رفقای عزیز!

فرا رسیدن نوزدهمین ۱۹ بهمن، سالروز حماسه سیاهکل و روز بنیانگذاری نهضت فدائیان خلق ایران را صمیمانه به شما تبریک گفته آرزو داریم که این روزم فدائیکاران در راه سعادت و بهروزی مردم ایران هر زمان به آرمان‌های والای انسانی خود نزدیک‌تر گردند. فدائیان خلق چون سایر نیروهای دمکراتیک کشور، امروز زیر سخت‌ترین شرایط سرکوب و خفقان مبارزه می‌کنند. در برابر رژیم ددمنش ولایت فقیه که چنان جنایات مولانکی چون قتل عام زندانیان سیاسی را مرتکب شده است، ایستادگی و تداوم مبارزه برای دمکراسی، آگاهی و فدائیکاری و شجاعت و از خودگذشتگی بسیار طلب می‌کند. رفقای که پرچم مبارزه را در این شرایط دشوار در صحنه اصلی نبرد بر دوش می‌کشند، پاسداران نام افتخار آفرین فدائی خلق در میان مردم‌اند. نامی که بنیانگذاران بزرگ سازمان ما و همه رفراگان بشمارمان، همه جان و همه مستی خویش را به راه تحقق آرمان‌های والای نهادند.

اما دشواری شرایط هرگز قادر نگردیده است که شعله رزم فدائیان را خاموش و تاثیر آن را از متن جامعه محو و خنثی سازد. در شرایط دشوار نیز مبارزه ما نقش و ثمر معین خود را در چشم هم‌میثان و جهانیان آشکار می‌سازد. در سالی که گذشت هلیز فم تمام دسیسه‌های رژیم، رفقای مادر افشای جنایات رژیم و موارد نقض حقوق بشر، در جنبش دانشجویی کشور، در اشاعه افکار و نظریات و

فرهنگ و هنر ترقی‌خواه در جامعه از طریق مطبوعات و دیگر رسانه‌ها و نیز با کار توفیقی در میان مردم، در مبارزه کارگران برای گنجاینیدن خواست‌هاشان در قانون کار و تامین مطالبات اقتصادی و در کمک به خانواده‌های شهید و زندانیان سیاسی کشور به طرق مختلف نقش و تاثیر هبل خود را در سطح جامعه بر جای نهاده‌اند. رفقای عزیز!

می‌توان و باید تحقق همه خواست‌ها را به سرنگونی رژیم و فراجم شدن شرایط آن موکول نکرد. می‌توان و باید خواست‌ها و مطالبات هلی و مشخص‌رادر هر مورد به میان کشید و در راه تحقق آنها پیروز ماندن نیرو به میدان کشید. طرح شعارهای تاکتیکی در هر صحنه‌های مختلف و بسیج نیرو برای تحقق آنها یگانه راه عملی و منطقی برای دستیابی به هدف جنبش دمکراتیک کشور، یعنی استقرار دمکراسی به جای رژیم ولایت فقیه است.

با اطمینان باید گفت وضع میهن ما ایران به هیچ وجه اینگونه نخواهد ماند. پتانسیل اعتراضی و سطح آگاهی اجتماعی در جامعه ما، حدت تضادها در رژیم حاکم و به ویژه روند تحول اوضاع در مرصه بین‌المللی که در عموم کشورها در جهت اضمحلال هر گونه استبداد و تقویت دمکراسی است، قطعاً و مسلماً رژیم پوسیده ولایت فقیه را بی‌آینده و منقرض و دمکراسی را جایگزین آن خواهد کرد. کمترین تردیدی نباید داشت که در میهن ما ایران

۳ص

باز هم 'مسئله آیت الله منتظری' مطرح است

ماه گذشته بار دیگر آتشفشان ولایت فقیه فوران کرد. سیلی سنگین و سوزان مواد مذاب با خسونت تمام از تنوره اصلی رژیم به قصد نابودی همه کسان و همه چیزهایی که قادر نیستند خود را با ولایت خامنه‌ای تطبیق دهند، راه افتاد و تمام فضای مناسبات درون حکومتی را تحت الشعاع قرار داد.

پس از آنکه آیت الله منتظری در ماه گذشته انتقادهای اساسی خود را از سیاست فعلی حکومت و سرکوب‌ها و خسونت‌های آن تکرار کرد، و از پی اعلام حمایت برخی از روحانیون از مرجعیت وی و وقوع برخی تلاطمات در نجف آباد اصفهان، سید هلی خامنه‌ای طی پیام ویژه‌ای که روز دوشنبه ۱۸ دیماه انتشار یافت با شدت و هصبیت بسیار بدون نام بردن از منتظری، وی و حامیانش را مورد سخت‌ترین حملات قرار داد. نشان داد که تا چه میزان آنچه که تحت عنوان 'مقام معظم رهبری' و 'ولی فقیه جامع‌الشرایط' آن خود ساخته است را بسیار نااستوار و پرمده‌ای تلقی می‌کند. او نشان دادیم بسیار دار دمقاهی که بر اثر هم‌لکرد تضادها، جاه‌طلبی‌ها و درگیری‌های آخوند‌های پرنفوذ رژیم و با مداخله فعال شخص خمینی نسبتاً آسان از منتظری سلب و به گزاف نصیب او شده است. نسبتاً آسان نیز در معرض مخاطره قرار گیرد از سوی دیگر تظاهراتی فرمایشی نیز به اشاره حکام مربوطه حول محل اقامت منتظری با شعار 'مرگ بر لیب‌ال' و 'مرگ بر ضد ولایت فقیه' ترتیب داده شد.

از پی این رویداد بسیاری از پیشنهاد‌های شهرهای

اطلاعات کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ص

پیرامون حوادث تلخ آذربایجان شوروی

در دفاع از اجرای

'اعلامیه جهانی حقوق بشر' در ایران

در میهن ما که آزادی‌های فردی و اجتماعی سرکوب می‌شود، افراد بی‌محابا دستگیر، شکنجه و دسته دسته اعدام می‌شوند، حقوق زنان و کودکان پامال می‌شود، به اقلیت‌های ملی و مذهبی ستم می‌شود و مردم از حق بیان آزاد نظرات خود محروم هستند، حق آزادی و اجتماعات و انجمن‌ها تضمین نیست، حق انتخابات آزاد در کشور وجود ندارد و بالاخره قدرت دولتی نه بر اساس اراده مردم در انتخابات آزاد، بلکه در انحصار مشت‌مرجمین ضد مردم است، دفاع از حقوق بشر و تلاش در راه اجرای مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، یک وظیفه انقلابی، مردمی و آرمانی است.

فراخوان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در ارتباط با سفر هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به ایران

نامه مشترک حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران به بازرسی ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد.

فراخوان مشترک حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در باره بازدید هیات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از ایران.

تلگرام کمیته مرکزی سازمان به خاویر پرزدکوئینار، دبیر کل سازمان ملل متحد. ۵ و ۴ص

مذاکرات صلح: امیدهای تازه

دو ماه قبل، وقتی دور جدید مذاکرات غیر مستقیم ایران و عراق بدون دستیابی به نتیجه مثبتی پایان گرفت، آشکار شد که مذاکرات صلح به نحو وخامت باری با بن بست جدی روبرو شده است. این واقعیت نگرانی شدید مردم ایران و محافل صلح طلب جهان را برانگیخت. زیرا تداوم چنین بن بست‌هایی به جوتشنج در منطقه دامن می‌زند، تمایلات جنگ افروزانه در محافل حاکم در ایران و عراق را تقویت می‌کرد و بیم شعله‌ور شدن دوباره آتش جنگ را به یک خطر واقعی برمی‌انگیخت. در ارتباط با این نگرانی دم‌افزون بود که تلاش‌های تازه‌ای برای پایان دادن به بن بست مذاکرات میان ایران و عراق به مرصه آمد. در پرتو تلاش‌های آقای پرزدکوئینار، دبیر کل سازمان ملل متحد، شوروی اعلام کرد آماده است در رابطه با ایران و عراق نقش میانجی بر عهده گرفته و در راه از میان برداشتن بن بست مذاکرات صلح تلاش ورزد.

با اعلام آمادگی دولت شوروی برای میانجیگری، دولت‌های ایران و عراق موافقت اصولی خود را با پیشنهاد شوروی اعلام داشتند.

اکنون قرار بر این شده است که وزرای خارجه ایران و عراق با میانجیگری وزیر خارجه شوروی، دور تازه‌ای از مذاکرات را در مسکو آغاز کنند. وزیر خارجه شوروی گفته است به زودی طرح میانجیگری خود را در اختیار وزرای

مباحثه هلنی

بعثی پیرامون بحران سوسیالیسم و نهضت کمونیستی

۷ص

مروزی برهویت ۱۹ ساله

آینده از آن کیست؟

یک رسم نیک ممکن است بزرگداشت سالگشت‌ها است. اما در این میان 'میلادها' و 'آغازها' جای شور آفرین و شادی‌بخش خاص خود را دارند. ما فدائیان خلق ایران نیز این نوزدهمین باریست که سالگشت میلاد سازمان خویش، ۱۹ بهمن را در هر کجا که باشیم جشن می‌گیریم و یاد می‌کنیم. ۱۹ بهمن برای ما هر ساله روزی بوده است که در آن از یلکانی که هر سال از سال پیش رفیع‌تر است، منظره سالی که سازمانمان پشت سر گذاشت، و نیز منظره هم‌ومی تمام یلکانهایی که طی کرده‌ایم، بار دیگر تکریم می‌شود. تامل در گذشته‌های نزدیک و دور نورافکن بر آینده‌های دور نزدیک است.

* * *
بقیه درص ۲

گرامی باد ۱۹ بهمن خجسته زادروز فدائیان خلق مبارزان راه آزادی و بهروزی مردم ایران

مروری بر هویت...

بقیه از ص ۱

آنچه در یک سال گذشته بر ما گذشت، در مقیاس با دیگر سالها در طول تمام این ۱۹ سال ویژگی‌های خاصی دارد. این ویژگی به سطح فعالیت، به تحول در اوضاع سیاسی کشور، به کشاکش‌های درون سازمانی بر سر این یا آن مساله مشخص‌تر مربوط می‌شود. این ویژگی بیش از پیش به دستیابی به برداشت‌های روزین از هویت و رسالتی مربوط می‌شود که ندائیان خلق ایران طی نزدیک به دو دهه حیات سیاسی و سازمانی خود حمل کرده‌اند. طی سالی که گذشت ذهن اکثریت رفقای ما و نیز ذهن هموم فعالین نیروهای چپ را سیر رویدادهایی در تصحیح خود گرفته بود که قبل از آنکه صرفاً به سازمان ما و یا کشور ما مربوط شود، به تحولات عینی در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی که در آن‌ها دهه‌ها سال احزاب کمونیست قدرت را در دست داشتند، مربوط می‌شود.

این تحولات و نتایج آن بسیاری از افکار و اندیشه‌هایی را که سالها راه‌های عمل تمام نیروهای چپ مارکسیستی و از جمله سازمان ما بود از نو مورد سؤال قرار می‌داد. سوالاتی که قطعا دیگر همان پاسخ‌های گذشته برای آنها گفته شده و قطعا می‌بایست پاسخ‌های تازه‌ای به آنها داده می‌شد.

گرایش چپ هم از مارکسیستی یا غیر مارکسیستی، در کشور ما ایران و نیز در هموم کشورهای جهان همواره با این خصوصیت از گرایش راست یا میانه متمایز شده است که نظام استثماری یعنی جامعه‌ای که در آن یک اقلیت محدود بخش عمده ثروت‌های تولید شده در جامعه و یک اکثریت وسیع بخش کمی از همان ثروت‌ها را تصاحب می‌کنند را جامعه‌ای نامنابر و نامادانه شناخته و دست‌یابی به نظامی را ایده‌آل قرار داده که در آن اکثریت مردم، یعنی توده زحمتکشان صاحب مالک و حاکم واقعی بر کشور و تمام ثروت‌های آن به شمار می‌روند. حال آنکه گرایش محافظه‌کار راست و میانه همین نظام استثماری موجود را بنجبار، طبیعی، خداوندی، و یا گریز ناپذیر و جاودانه دانسته و همواره با دست بردن در آن در جهت گرایش چپ مخالفت ورزیده است.

در این میان چپ مارکسیستی و به طور مشخص گرایش مارکسیست - لنینیست، برای بیرون رفت جامعه طبقاتی از وضع موجود خود آن الگوی مشخصی را در نظر داشته است که در پی انقلاب اکثریت پدیدار شد و بلااستثنا در کشورهایی که احزاب مربوطه قدرت دولتی را در دست گرفته‌اند سر مشق قرار گرفت. هموم احزاب کمونیستی که هنوز رهبری کشور را در دست نگرفته‌اند نیز تمق همین الگو را برای بیرون رفت جامعه از نابنجاری‌ها و ستم‌های طبقاتی و رسیدن به جامعه‌ای که در آن اکثریت (یعنی زحمتکشان) واقعا و در عمل حکومت‌کننده ضرور دانسته‌اند.

سالی که سپری کردیم سرشار از آموزش‌های اساسی از جمله آموزشی بوده است که ما را به درک تنوع راه‌های پیشروی به سوی سوسیالیسم فرا می‌خواند. تا آنجا که اکنون این سؤال ما را به خود مشغول داشته است که آیا ما چپ‌های ایران نیز برای رسیدن به این اهداف می‌خواهیم همان الگو را به کار بندیم یا فکر دیگری داریم؟ حلقه اصلی در تمام برنامه‌ها و راه‌حل‌های ارائه شده از جانب چپ مارکسیستی برای حل تضادهای طبقاتی در جامعه و سوق آن به سوی جامعه‌ای عاری از استثمار انسان از انسان عبارت است از: **لغو مالکیت خصوصی بر عمده‌ترین وسایل تولید و استقرار مالکیت اجتماعی به جای آن**

سایر برنامه‌ها و نقشه‌های گرایش چپ مارکسیست برای سازمان‌یابی نظام اجتماعی - اقتصادی مورد نظر خود هموما تمت اللشعاع و در رابطه با هدف اساسی فوق طراحی شده‌اند. بحث مربوط به مؤمنی، مساله قصر، تئوری دولت، مسایل مربوط به رابطه حزب و جامعه (پیشاهنگ و توده)، اختار و موازین زندگی درون حزب و سایر متولات و احکام مهم سیاسی - برنامه‌های مارکسیستی همه و همه به جز این وسیع فراهم‌کننده وسایل و راه‌حل‌های ضرور برای ساختن جامعه سوسیالیستی شناخته می‌شوند. جامعه‌ای که در آن حاکمیت و مالکیت اکثریت مردم بر عمده‌ترین وسایل تولید جای مالکیت خصوصی بر آنها را گرفته است.

به نظر می‌رسد فقط چنانچه ابتداء به مساله بنیادین فوق پاسخ روشن داده شود، پس آنگاه می‌توان در باره سایر برنامه‌ها و نقشه‌های گرایش چپ مارکسیست برای

سازماندهی نظام اجتماعی - اقتصادی خود به قضاوت برخواست

تجربه اتحاد شوروی و سرنوشت امروزین کشورهای اروپای شرقی و ضرورت طرح شعار 'پرسترویکا' (نوسازی) همه و همه حاکی از آن است که لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و استقرار مالکیت دولتی بر آنها (به مثابه تنها شکل مالکیت) اجتماعی، اگر چه ابتداء ممکن است بتواند در جهت رشد سریع نیروهای مولده و ارتقا سطح زندگی و گسترش عدالت اجتماعی تاثیر کند اما در پیرویه تکامل اجتماعی قطعا به سد و مانع بزرگ پیشرفت سریع نیروهای مولده جامعه و عامل بزرگ رکود بدل می‌شود. امروز پس از شکست‌های سنگین اقتصاد دولتی در اروپای شرقی و سیستم اداری - فزاندندی در اداره اقتصاد کشور با قطعیت باید گفت چنانچه معنای استقرار مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی، دولتی کردن تمام یا بخش عمده اقتصاد کشور باشد، این راه حل نه تنها مالکیت را (به مفهومی که آن را می‌طلب می‌کرد) اجتماعی نمی‌کند، بلکه فرجامی جز چپ‌تر شدن بوروکراسی، فساد و ورشکست اقتصادی در انتظار آن نمی‌تواند باشد.

اکنون پس از این تجارب می‌بایست به شناخت نوسازی شده‌ای از مالکیت اجتماعی و مالکیت خصوصی دست یافت و دیالکتیک زنده‌ای را که وحدت و مبارزه آنها را رقم می‌زند باز شناخت. مساله مرکزی برای نیروی چپ از جمله برای همه رفقای ما، این است آیا جز مالکیت دولتی شکل دیگری از مالکیت اجتماعی وجود دارد که تمق بخش آلمان ما گردد؟ یا نه و چو دندار دوشیریت محکوم است تا ابد با همین نظم استثماری سرمایه‌داری (مبتنی بر مالکیت خصوصی) بسازد؟

گرچه ممکن است این یا آن عنصر مارکسیست، از جمله این یا آن رفیق ما، در این کوران بحرانی که چپ را در می‌نوردد، در پاسخ به سؤال فوق به پاسخ منفی برسد و سرمایه‌داری را 'چاره‌ناپذیر' و حتی 'مطلوب' تلقی کند. اما نباید تردید داشت که گرایش چپ، گرایشی که می‌کوشد به سؤال فوق پاسخ مثبت دهد همچنان بخش مهمی از نیروهای اجتماعی را به سوی خود جلب می‌کند. آرمان نیروی چپ مبتنی بر عدالت اجتماعی و حذف ستم طبقاتی همچنان در میان اقشار پائینی جوامع بشری، توده زحمت و کار جاذبه فراوان خواهد داشت. پاسخ امروزین به مساله مرکزی نیروی چپ آن گام قاطعی است که می‌بایست در راه برداشت امروزین از هویت و رسالت ما به پیش برداریم. ما در برداشتن این گام به سوی سوسیالیسم نوینی می‌خواهیم راه بسپاریم که در آن به راستی - رشد آزاد به انسان، به شرط رشد آزاد همچنان است - یک سوسیالیسم انسانی و دمکراتیک که دستیابی به زندگی در خور نام و شان انسان به هدف، رانها و محرک آن است.

سازمان‌ندائیان خلق ایران (اکثریت)، هلیرقم تمام تحولات در مواضع و حرکت آن و هلیرقم تمام افت و خیزها، هویت هام خود به مثابه یک نیروی چپ را پاسداری می‌کنند. هویتی که طی نزدیک به بیست سال حیات سازمان همیشه وجه تمایز آن از نیروهای راست (محافظه‌کار) و میانه (ملی - لیبرال) جامعه بوده است.

سازمان ما، هرگاه از پلکان نوزدهم آن به سراسر راه طی شده‌اش بنگریم، همواره سازمانی مخالف نظام استثماری سرمایه‌داری و طرفدار سوسیالیسم به مثابه گونه‌ای از دمکراسی که در آن سیاست و اقتصاد در کنترل اکثریت (یعنی زحمتکشان) است، شناخته شده است. این هویت تاریفا احراز شده است و بعید به نظر می‌رسد دگرگون گردد و فدائیان خلق ایران در میان نیروهای راست و میانه جامعه مستحیل گردند.

برداشت امروزین از هویت و رسالت ما را نباید به معنای رو بر تافتن از میراث مردمی، انقلابی و رزم‌جویانه سازمان ما دانست که بشار تگر صلح، دمکراسی، پیشرفت و عدالت برای مردم ایران و جهان بوده است.

طی این نوزده سال، یعنی از همان ۱۹ بهمن ۴۹ تا همین امروز یک وجه مشخصه برجسته سازمان ما وجود مباحثات حاد و بسیار جدی در صفوف آن بوده است. کمتر روزی بوده است که این سازمان آرام گرفته باشد. مباحثات میان گرایش طرفدار نظرات رفیق مسعود احمدزاده و نظرات رفیق بیژن جزئی از همان نخستین ماه‌های پس از تاسیس سازمان شروع شد و تا سال‌ها ادامه یافت. عمده‌ترین سؤال در این مباحثات پاسخ به این سؤال بود که آیا موقعیت انقلابی فراهم است یا نه؟ در سال‌های ۵۸ تا ۵۹ موضوع 'مشی مسلمانان' و 'رابطه

توده و پیشرو' در مرکز مباحثات حاد درون سازمانی قرار داشت. مشی‌ای که تا آن زمان رسماً توضیح دهنده 'هویت' سازمان ما شناخته می‌شد. سال‌های ۵۹ تا ۶۱، علاوه بر بحث پیرامون خطمشی سیاسی سازمان در قبال رژیم حاکم و انقلاب بهمن، مسائلی از قبیل تکامل مارکسیسم، مفهوم حزب طبقه کارگر و مبانی وحدت آن، همبستگی بین الملی، مفهوم دوران و مساله راه رشد، عمده‌ترین مسایل مورد بحث در سازمان به شمار می‌رفتند. مباحثی که در کلیت خود به پذیرش خطمشی همومی جنبش جهانی کمونیستی مندرج در اسناد جلسات مشاوره، در سازمان منتهی گردید. و رسماً به عنوان تجمیز سازمان به مواضع طبقه کارگر در تمامی عجات جمع‌بندی گردید. در سال‌های ۶۲ تا ۶۴ سازمان مادرگیر مباحث مربوط به تحلیل و نقادی خطمشی سیاسی خود در سال‌های ۵۹ تا ۶۱ بوده است. این بحث هلیرقم تمام ابهامات و اختلاف نظرهای یک نتیجه قطعی داشت: برای پیشروی انقلاب و شکوفان ساختن ایدان آن، خطمشی مبتنی بر سیاست اتحاد - انتقاد در قبال رژیم خمینی و تلاش برای سازماندهی اتحاد با آن نادرست و خطمشی درست سازماندهی اتحادها در بیرون رژیم و در مخالفت با رژیم ولایت فقیه بوده و هست. در سال‌های ۶۴ تا ۶۷ عنوان 'رهبری و همومنی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و در حکومت' حادثترین موضوع بحث در سازمان ما بوده و بالاخره در سال‌های ۶۷ و ۶۸ مسائل مربوط به نوسازی و نواندیشی و بررسی نقادانه آنچه که تحت عنوان 'خطمشی همومی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری' در سازمان ما پذیرفته شد و سیمای مشخص سازمان را در جنبش چپ تعیین کرد و نیز از این هم وسیع‌تر: بررسی نقادانه تمام آنچه که تحت عنوان قانونمندی‌ها، اصول و اسالیبی که برای دستیابی به سوسیالیسم، مورد عمل احزاب کمونیست، و از جمله مورد عمل سازمان ما قرار گرفته و بازنگری بنیادین در آنها، عمده‌ترین موضوعی بوده است که در سازمان ما حول آن مباحثات داغ صورت گرفته است. تلاش برای بازسازی افکار و اندیشه‌ها پیرامون شیوه‌ها و وسایل، امکانات و شرایط برای تمق ایده‌آل بزرگ نهضت چپ به طور کلی و به طور مشخص در ایران و در سازمان ما هنوز تازه آغاز شده است و تا پایان آن راه بسیار است.

نمی‌توان شرط‌بندی کرد که ما موفق خواهیم شد برای تمامی اصول و اسالیبی که ناکامی‌های اتحاد شوروی طی دهه‌ها سال و شکست‌های سنگین احزاب کمونیست در اروپای شرقی، آنها را مورد سؤال قرار داده است، یعنی برای مدل سوسیالیسم دولتی، در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، مثلا در مقطع بیست سالگی سازمان و یا در آستانه گذر آن به نتیجه گیری‌های نو و در همین حال همی و مشخص دست‌یابییم. اما در باره یک چیز می‌توان و باید به طور قطع اظهار نظر کرد: آنچه که در اتحاد شوروی و اروپای شرقی رخ داده و نوسازی (دگرگون‌سازی) را به ضرورتی گریز ناپذیر بدل کرده است، به هیچ وجه به معنای محکومیت ابدی بشریت به زیر دست و شرايط در جامعه‌ای نیست که اقلیتی محدود بخش عمده ثروت‌های جامعه و در هیل سرنوشت جامعه را به زیان اکثریت بزرگی که در تولید آن ثروت‌ها نقش عمده را دارند در کنترل و در اختیار و انحصار خود قرار می‌دهد. بشریت، دیر یا زود از این راه و یا از راه دیگر به سوی تقویت نقش و تاثیر توده مردم در هدایت جامعه هم در هر صه سیاست و هم در هر صه اقتصاد حرکت می‌کند. بنیاد دمکراسی واقعی هر زمان بیشتر پی‌انگنده می‌شود.

آنچه به مثابه یک ایده‌آل و آرمان بزرگ ماندائیان خلق ایران از ۱۹ سال پیش تا امروز همواره و به گونه‌ای خدشه ناپذیر دنبال کرده‌ایم نفی نظام طبقاتی مبتنی بر تسلط اقلیت محدود بر عمده‌ترین ثروت‌های جامعه و جستجوی یک نظم نوین اجتماعی - اقتصادی بوده است که در آن نه یک اقلیت محدود بلکه اکثریت وسیع مردم (زحمتکشان) جامعه خویش و موامب و نعمات آن را کنترل و اداره کنند و مورد بهره‌برداری قرار دهند. وجه همیزه و هویت تاریفا احراز شده سازمان ما در قیاس با گرایش‌های راست و میانه در آن است که ما همواره در جستجوی آن بوده و هستیم و خواهیم بود که حاکمیت مردم نه فقط به لحاظ سیاسی بلکه در تولید و اقتصاد نیز حاکمیت سرمایه را تمت اللشعاع قرار دهد.

بهاعضا و هواداران سازمان**به مناسبت فرار سیدن ۱۹ بهمن**

بقیه از ص ۱

نیز رژیم استبداد دیرتر یا زودتر جای خود را به رژیم مبتنی بر اراده مردم، انتخابات آزاد، آزادی احزاب سیاسی، تفکیک کامل قوا، مبتنی بر جدایی دین از دولت خواهد داد. چنین است آینده محتمل رژیم استبدادی حاکم بر میهن ما. رفقای عزیز!

نوزدهمین سال حیات سازمان ماتنجا با دشواری‌هایی همراه نبود که استبداد حاکم بر ما حاکم کرده است. در این سال بود که بحران در مناسبات تشکیلاتی و در دستگاه رهبری سازمان به اوج رسید. بحرانی که نه تنها سطح فعالیت و حضور سازمان در هر صحنه اصلی نبرد علیه استبداد حاکم را تحت تاثیر گرفت، بلکه حیات و موجودیت سازمان را نیز در معرض جدی‌ترین مخاطرات قرار می‌داد.

وظایفی بس سنگین و بسیار حساس در برابر دستگاه رهبری سازمان و همه نیروهای آن قرار داشت که قبل از همه احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سازمان و تدبیر بسیار برای جستجوی راه‌های حل و فصل مسایل بفرنج تشکیلاتی را از آنها طلب می‌کرد.

یگانه شیوه منطقی و مسئولانه که همه وحدت و موجودیت سازمان و هم نیازهای نوسازی آن را تامین کند، جستجوی راه‌های دموکراتیک و مبتنی بر توافق برای حل و فصل مسایل و مشکلات درون سازمانی است. اینکه در کمیته مرکزی سازمان و در میان بخش‌های از کارهای آن از راه حل‌های دموکراتیک و مبتنی بر توافق استقبال می‌شود، در شرایطی که ما در آن قرار گرفته‌ایم، خود یک موفقیت بزرگ است. موفقیت واقعی در وضع بحرانی کنونی این است که چنین راه‌هایی نه فقط در حرف، بلکه در عمل به کار گرفته می‌شوند.

در آستانه بیستمین سال حیات سازمان با اطمینان باید گفت که امروز دیگر خطر بروز انشعاب بزرگ در سازمان خطر عمده نیست و این خود عمده‌ترین تحول مثبت در سازمان ما است. می‌تواند حفظ شود و یک پارچه بماند. اراده اکثریت مطلق نیروهای سازمان ضامن این امر است. رفقای عزیز!

جدا از مسایل تشکیلاتی و خطر تفرقه و جدا از سلطه سنگین سرکوب رژیم، احساس و اندیشه‌های سنگین قلب و روح فدائیان خلق ایران را در سیطره خود گرفته است. سرچشمه اصلی دشواری‌ها و بفرنجی‌ها اکنون جای دیگری است. امروز در میهن ما ذهن هر رفیق فدایی و هموم نیروهای چپ راه همچون هر هنر چپ در هر جای دنیا، انبوهی از سؤالات و ابهامات سنگین در باره گذشته و حال و آینده نهضتی فرا گرفته که خود را جزئی از آن تلقی می‌کند. عمیق‌ترین و طوفانی‌ترین تحولات در اتحاد شوروی و در کشورهای اروپای شرقی و انشای حقایق بسیار از گذشته و حال آنچه که

تحت عنوان 'سوسیالیسم و اقتصاد موجود' شناخته شده بود، بحران فکری در جنبش چپ و در سازمان ما را دامن زده است. رفقا!

هزارن رفیق فدایی که از قریب دو دهه پیش تا امروز خود را وقف تحقق شریف‌ترین ایده‌ها در میهن خویش ساخته‌اند، امروز خود را در برابر انبوهی از سؤالات یافته‌اند: چاه کجاست؟ رژیم؟ آینده از آن کیست؟ آیا این درست است که دوران ما دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است؟ آیا سوسیالیسمی که ما می‌خواهیم همان نظامی است که در شوروی و دیگر کشورهای مشابه ساخته شده؟ 'سوسیالیسم واقعی' کدام است؟ امروزه این سؤالات و دغدغه‌ها سؤالات بنیادی دیگر تمام اندیشه و احساس و نیروهای جنبش ما را فرا گرفته است.

امروز جنبش ما و تمام نهضت چپ اگر بخواهد به مثابه یک جنبش جدی همچنان باقی بماند، باید لزوماً جواب‌های شایسته خود را به این سؤالات ارائه دهد. بقای ظفر مند جنبش ما در گرو این پاسخ‌یابی است.

اگر امروز چهره نوینی از سوسیالیسم، چهره‌ای با خصلت انسانی و همیفا دموکراتیک در ذهن تک تک ما فعالین جنبش چپ به روشنی درک و تصویر نشده، آنگاه شک نباید داشت که فدائیان خلق ایران و مجموعه نهضت چپ نه زیر ضربات رژیم و نه به دلیل تنهایی درون تشکیلاتی، بلکه از پی ناتوانی بازیافت و شناخت امروزین از هویت و رسالت خود مقهور آشننگی و ناسامانی فکری و تشمت و تفرقه سیاسی و سازمانی خواهند گردید و این عمده‌ترین خطری است که امروز مجموعه جنبش ما را تهدید می‌کند. در این رابطه است که باید تاکید کرد که دستیابی به برداشت امروزین از هویت و رسالت نیروی چپ در ایران اکنون عمده‌ترین وظیفه است. تمامی امکانات و تریبون‌های سازمان، تا هر کجا که ضرور باشد باید به شیوه‌ای کاملاً دموکراتیک در اختیار صاحب نظرانی قرار گیرد که توان معنوی خود را وقف همین مهم ساخته‌اند.

در آغاز بیستمین سال میلاد نهضت فدائیان هزم و اراده‌های شجاع، نظم‌پذیر، متکی به نفس و جمعی نه تنها می‌تواند و باید این سنگر بزرگ نیروی زحمت را حفظ کند، بلکه یقیناً قادر خواهد شد در نوسازی مجموعه نیروی چپ و در راه وحدت سیاسی و سازمانی آن نقشی موثرتر بر عهده گیرد. باشد که جرعه‌های پیشرفت و طلیعه‌های امید در قلب و روح یاران ما در بیستمین سال این رزم زندگی‌ساز، شعله‌های پیروزی‌های بزرگ و شکوفه‌های امیدهای نورابه همراه آورد.

با گرمترین درودهای رفیقانه
کمیته مرکزی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
بهمین ماه ۱۳۶۸

باز هم مسئله منتظری مطرح است و

مختلف و برخی دیگر از مقامات حکومتی، این احساس را داشتند که به گراف تکیه بر جای بزرگان زده‌اند. از این رو با نطق‌های مجیزگویانه به رهبر تراشی از خامنه‌ای پرداختند. مشکینی و دامادش، ری شهری در این میان گوی سبقت از همگان را بودند. بسیاری نیز از زهمیم خود رفسنجانی پند گرفتند و ماهرانه دم فرو بستند.

درست یک سال پیش در چنین روزهایی بود که آیت‌الله منتظری در آستانه دهمسالگی انقلاب بهمین هنکارنامه دهمساله جمهوری اسلامی را مورد سؤال و انتقاد قرار داد. او چندی قبل از آن صراحتاً مخالفت جدی خود را با موج اهدام و قتل همگانی زندانیان سیاسی ابراز داشته بود. این موضع‌گیری‌ها با روش و منش جلادانه خمینی و آخوندهای قدرت طلب در اطراف او طبعاً به شدت ناسازگار بود. این شده که آتشفشان ولایت فقیه فورانی بی‌سابقه از پی داشت. خمینی با تهدید و تحقیر بسیار منتظری را به دور انداخت و گرگان گرسنه و تشنه قدرت را به جان مقام جانشینی خود افکند.

از همان زمان هم به خوبی پید بود که بر خلاف ادعاهای سران رژیم مساله منتظری با فتوا و فرمان خمینی مرکز محل نخواهد شد. به دو دلیل:

نخست آنکه: منتظری سیاست به شدت استبدادی و نوق العاده خشونت‌بار و ددمنش سران رژیم ولایت فقیه در برخورد با مخالفین خود را مورد اعتراض و انتقاد قرار داده است و چنین انتقاد و اعتراضی حتی در میان خود نیروهای رژیم نیز زمینه مساعدی برای پذیرش دارد. نیروهای زیادی در مدارج مختلف در دستگاه حکومتی هستند که نظر به سوابق و نقطه نظرهای خود از آینده خویش بی‌مناکند و نمی‌خواهند و یا واهمه دارند که تمام قدرت در دست رهبر - رئیس جمهور متمرکز شود. علیرغم تمام توپ و تشرها، حرف‌های منتظری بخش معینی از نیروهای خود رژیم را به سوی وی متغایلی می‌کند و این موقعیت خلاص شدن سران رژیم از دست او را دشوارتر می‌کند.

دیگر آنکه: منتظری در میان روحانیون دارای پایگاه و نفوذ مهین و پیوندی محکم است. این نفوذ طی سال‌ها و در دوره‌های پیش از انقلاب و پس از آن شکل گرفته، نفوذ و پیوندی که نه با فرمان خمینی و نه با ضرب و شتم‌های خامنه‌ای به این سادگی‌ها مضمحل نخواهد شد.

علاوه بر این دو ویژگی که مختص خود منتظری است باید اضافه کرد که مجموعه کسانی که حساب خود را از منتظری جدا کرده و در ائتلاف رهبر - رئیس جمهور وارد شده‌اند، درگیر نیرو کشتی و دسته بندی و خنثی کردن نقشه‌های یکدیگرند. جناح بندی و نیروکشی بین تندروها، رسالت و افراد وابسته به رفسنجانی، به مجموعه آنها اجازه نمی‌دهد که با قدرت و پیگیری تمام نیروی خود را برای یکسره کردن

کار منتظری به کار گیرند. سکوت معنی‌دار رفسنجانی و داد و فریادهای خشم‌آلود خامنه‌ای پیرامون اظهارات اخیر منتظری و اعلام حمایت‌ها از وی فکتیک نمونه است (همانگونه که ما بارها گفته‌ایم گرچه ائتلاف رفسنجانی - خامنه‌ای برای هر دوی آنان اهمیت حیاتی داشته و هنوز نیز دارد، اما به هیچ وجه نباید تضمین کرد که این ائتلاف پایدار بماند).

اگر سران رژیم با راه انداختن بغیر و بیندنا و کشت و کشتار که ری شهری برای آن آستین‌ها را بالا زده است، بخواهند فائله منتظری را خاموش کنند با وضع دشواری‌تری مواجه خواهند شد. این هجوم بحران درون رژیم و نگرانی نیروهای آن از یکدیگر را افزایش خواهد داد. فیر محکم نیست که رژیم به چنین تاکتیک‌هایی روی آورد. اما باید مطمئن بود که رژیم مرکز قادر نخواهد شد از طریق سرکوب منتقدین خود وضع خود را تثبیت کند. هم به این علت که نیروی کافی برای کنترل ضرور روندها در اختیار ندارد، هم به این علت که مساله منتظری صرفاً مساله منتظری نیست، مساله خود رژیم است. بحران از خصلت استبدادی رژیم برمی‌خیزد. تهدید خصلت استبدادی رژیم در تحلیل نهایی بی‌هیچ تردید به تهدید بحران رژیم خدمت می‌کند.

فدائیان خلق ایران شعار آزادی را مبرم‌ترین خواست ما مردم ایران می‌شناسند. عمده‌ترین خواست پایان دادن به حیات رژیم ولایت فقیه و استقرار دموکراسی در کشور به جای آن است. هیات حاکمه آخوندی - بدون آنکه تضادهای درون آن را نادیده انگاریم - مانع تحقق این شعار است. در حرکت و برخورد آقای منتظری با شیوه اداره کشور و مساله آزادی‌ها در دوره‌های اخیر گاه عناصر مثبت دیده شده است که ما آنها را به موقع خود مورد توجه قرار داده‌ایم. وقایع اخیر به ویژه 'مرگ بر لیبرال' گفتن هوامل رژیم و خشم بی‌حد آقای خامنه‌ای از سخنان منتظری و نامه عده‌ای روحانی به حمایت از وی در راستای تائید همان ارزیابی است.

وقایع اخیر، دنبال کردن گرایشات و تمایلات بیان شده توسط منتظری و به ویژه سوابق و عملکرد حامیان و پیروان وی را ضروری تر ساخته است. در مواضع بسیاری از کسانی که حول این محور متمرکز می‌شوند، عناصر مثبت دیده نمی‌شود. بسیاری از عناصر افراطی، ماجراجو، و هرج و مرج طلب و یا به شدت قشری نیز طبعاً می‌کشند همین تریبون را بلندگوی خود سازند.

سوابق امر و تحلیل وقایع اخیر همچنان حاکی از آن است که جنبش دموکراسی برای ایران، ضمن استقبال از هر موضع‌گیری واقع‌بینانه در زمینه اعتراض به اختناق و سرکوب لزوماً باید روی تضاد میان منتظری و گروه‌بندی حاکم مشخصاً حساب کند و از آن برای بسیج هر چه بیشتر نیرو علیه هیات حاکمه موجود بهره‌گیری نماید. ●

با جمع آوری کمک‌های مالی

فدائیان خلق را در انجام وظایف انقلابی خود یاری دهید.

در دفاع از اجرای 'اعلامیه جهانی حقوق بشر' در ایران

کند که این گروه‌های سیاسی مخالف رژیم بوده اند که حقوق بشر را در ایران نقض کرده اند نه رژیم، ولی گزارش‌ها حاکی است که هیئت از پذیرش افراد سازمان یافته فوق خودداری ورزیده است.

کثرت مراجعہ کنندگان، هیئت را در مقابل مشکل جدی قرار داده است. مدتی را که هیئت برای انجام وظایفش در نظر گرفته است کمتر از ده روز می‌باشد در حالی که تهیه یک گزارش نسبتاً مستند و پاسخ به مراجعان و بازدید از زندانیان و زندانها وقت به مراتب بیشتری را می‌طلبد.

* * *

همزمان با سفر هیئت و در همین رابطه، سازمان ما و حزب توده ایران فراخوان مشترکی خطاب به مردم و خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی انتشار داده‌اند، همچنین نامه مشترکی از جانب سازمان ما و حزب دمکرات کردستان ایران، و حزب دمکراتیک مردم ایران خطاب به هیئت در توضیح موارد نقض حقوق بشر به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی و تقاضای تلاش‌های هیئت در راه اجرای منشور حقوق بشر در ایران ارسال شد.

هلاوه بر آن کمیته مرکزی سازمان نامه جداگانه‌ای خطاب به پرنس دو کوئینار برای تمدید زمان اقامت هیئت در ایران و فراخوان جداگانه‌ای خطاب به فعالین سازمان در داخل کشور و رهنمود به آنان برای مشارکت فعال تر و مساعدت و همراهی با خانواده‌ها انتشار داد. این فراخوان‌ها به دفعات از طریق رادیو زمستان‌ها پخش گردید:

۲۹ دی ماه هیئت نمایندگی شش نفره کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به ریاست پرنسور گالیندوپل - که قبلاً گزارش جامعی در باره نقض حقوق بشر در رژیم جمهوری اسلامی تهیه و به مجمع عمومی سازمان ملل تسلیم کرده بود - برای بررسی نقض حقوق بشر در ایران وارد تهران شد و کار خود را با اعلام آدرس محل اقامت خود و آمادگی برای پذیرش مراجعین شروع نمود. همانطور که انتظار می‌رفت ورود هیئت به تهران زمینه مناسبی فراهم کرد تا خانواده‌های آزار دیده میهن ما برای اولین بار در تاریخ تیره ده ساله حکومت اسلامی بتوانند به یک نهاد بین المللی - مدافع حقوق بشر مستقیماً دسترسی یابند و آنچه را که بر آنان و فرزندان‌شان رفته است، با آن در میان گذارند. اجتماع هر روزه خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی در محل استقرار هیئت برای اطلاع وی از چگونگی تجهیزات چندین ساله رژیم و داد خواهی و رسیدگی به جرایم ضد بشری مخامخات جمهوری اسلامی نشانه استقبال افکار عامه کشور ما از ابتکار کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و اهمیت سفر آن است.

رژیم علی این مدت توطئه مذبحخانه‌ای را سازمان داده است. بدین تراز که برخی از زندانیانی را که در دوره‌های اخیر آزاد کرده بود و ادا کرده که به هیئت مراجعه کنند و از رفتار 'زوفانه' مامورین زندان به هیئت، اطلاعات بدهند و این که 'دوره‌های بازداشت و زندان آنان بدون هیچگونه شکنجه و اذیت و آزار سپری شده است' و از طرفی دیگر مدهای را به نام خانواده‌های قربانیان ترورهای چند ساله اخیر به مقرر هیئت کفالت که اعتراض کنند فرزندان آنان توسط گروه‌های مخالف رژیم ترور شده‌اند و بدین ترتیب تلاش‌ها در واد و نمود.

نامه مشترک

حزب دمکرات کردستان ایران،

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

و حزب دمکراتیک مردم ایران

به بازرس ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد.

تاهمین و تضمین از تعدید هر گونه ترمک و دیگر اقدامات خصمانه بر علیه شاکیان هادی و زندان.

رژیم جمهوری اسلامی باید صورت کامل زندانیان سیاسی و غیر سیاسی، محل و آدرس زندانها در نقاط مختلف کشور و مشخصات دیگر و تسهیلاتی که در ارتباط با حسن انجام ماموریت هیئت بازرسی کمیسیون حقوق بشر می‌باشد در اختیار آنها بگذارد.

در این راستا مسافرت اضطراری هیات به کردستان برای مطالعه چگونگی رعایت حقوق بشر به ویژه بازدید زندانهای مناطق کردستان از اهمیت خاصی برخوردار است.

در پیوست فهرستی که شامل اسامی زندانیان سیاسی قتل عام شده سال قبل است و از سوی خانواده زندانیان سیاسی داخل کشور به خارج ارسال شده، تحویل می‌گردد. رسیدگی به چگونگی این اقدامات دستجمعی و مطابقت آن با صورت تئوریتی داده‌های رژیم و رسیدگی به اختلافات احتمالی بین آنها یکی از تقاضاهای همده ما را تشکیل می‌دهد.

از شما تقاضا داریم با استفاده از نفوذ خود و بر اساس منشور جهانی حقوق بشر، مسئولان جمهوری اسلامی را به اجرای موارد حداقل زیر متعهد سازید:

۱ - تاهمین آزادیهای فردی و اجتماعی حقوق بشر (آزادی بیان، تشکیل و اجتماعات)

۲ - جلوگیری از اعدام زندانیان سیاسی زن که بخشی از آنها عورتا ۸ سال است در شرایط غیر انسانی زندانهای رژیم اسیر هستند.

۳ - لغو محاکمات و اعدام‌های بی‌رویه در مورد کلیه جرایم.

۴ - جلوگیری از فشار و ظلم و ستم بر اقلیت‌های مذهبی و ملی و به ویژه مردم کردستان.

ما با امید و نگرانی در آرزوی اجرای موفقیت آمیز ماموریت بشر دوستانه شما هستیم.

با احترامات
حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
حزب دمکراتیک مردم ایران

خود مانند دروغ، تزویر، ریا، نیرنگ، صحنه‌سازی و هر گونه اقدامات ظاهراً فریبانه به منظور حداکثر بهره برداری به نفع مصالح خود از ماموریت هیئت اعزامی سازمان ملل متحد دریغ نخواهند کرد و اگر احساس نمایند که تشبیهات آنها در این راه به نتیجه مطلوب نخواهد رسید از هیچ اقدامی برای محدود کردن فعالیت و اعیاناً شکست ماموریت هیئت اعزامی فروگذار نخواهند کرد.

با در نظر گرفتن مراتب بالا و با اینکه اعلی‌ترین هیئت اعزامی تحت سرپرستی شما در اجرای ماموریت مهم بشر دوستانه خود تجارب و صلاحیت کامل دارند، با این حال وظیفه خود می‌دانیم توجه شما را به چند پیشنهاد مشخص و همده زیر جلب کنیم.

قبل از همه صدور اعلامیه از طرف شما بکه هدف ماموریت و چگونگی اجرای آن بیان گردیده است، و پخش آن در برنامه‌های مختلف صدا و سیما جمهوری و درج آن در صفحات اول مطبوعات معتبر است تا مردم ایران، به ویژه خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان رژیم از آن اطلاع حاصل نمایند. ضرورت تاهمین تضمین‌های محتمل از طرف مقامات رسمی ایران برای:

آزادی تماس، رفت و آمد و اقامت هیئت اعزامی در تمام ۳۴ ساعت شبانه‌روز برای کسانی که قصد تسلیم شکایت کتبی، شفاهی و یا شهادتی دارند. به نظر ما تماس مستقیم اعلی‌ترین هیئت اعزامی با خانواده‌های قربانیان رژیم، وسیله موثری در جهت کشف جنایات رژیم است. آزادی کامل مسافرت برای بازدید کلیه زندانها و بازداشتگاهها در نقاط مختلف کشور، امکان تماس با زندانیان در هر ساعتی که اعلی‌ترین هیئت بخواهند،

محاکمه، تنها با تشخیص صوری سه آخوند بی‌صلاحیت در کلیه زندانهای ایران صورت گرفته است.

از دستگیری اقلب این زندانیان بیش از شش سال می‌گذشته و در بین آنها افرادی وجود داشته‌اند که یا دوره محکومیت فرمایشی خود را تمام کرده و یا مدت کمی از آن باقی مانده بود. در مورد این زندانیان توهین، تحقیر، زجر به شکنجه، چشمان بسته شبانه روزی به مدت دراز، تغذیه ناکافی و غیر بهداشتی، ضرب و شتم و سایر اعمال غیر انسانی به طور مداوم و در مقیاس وسیعی اعمال گردیده است.

مزار جمعی این قربانیان در نقاط مختلف شناخته شده‌اند که حتی بازماندگان نزدیک آنها اجازه نزدیک شدن به مزار را ندارند.

به عقیده ما یکی از دلایل موافقت اجباری رژیم با اعزام هیئتی از سازمان ملل متحد برای بازدید زندانها، هلاوه بر هر گونه نیات هوافریبانه پلیدی که گردانندگان حکومت در سر داشته باشند، اطمینان خاطر آنها اولاً از خلوت ساختن زندانهای سراسر کشور از افراد مقاوم به وسیله قتل عام اخیر، ثانیاً به خیال خود زهر چشم گرفتن مطلوب از باقی ماندگان هنارگی است که تحت فشار شکنجه‌های هولناک قرون وسطایی آنها را مجبور به اطاعت کرده‌اند که در این راستا گروه‌هایی از زندانیان سیاسی زن که تحت فشار افکار عمومی ظاهر اعدام نشده‌اند و هر لحظه در انتظار مرگ می‌باشند هنوز وضع نامعلومی دارند.

ما سازمانهای سیاسی امضاکننده از نزدیک به چگونگی و نحوه عمل رژیم مذهبی - فاشیستی جمهوری اسلامی آشنا هستیم اطمینان داریم که آنها با توسل به شیوه‌ها و ترفندهای آخوندی

به مناسبت پذیرش مسافرت هیئتی از سازمان ملل متحد به وسیله رژیم جمهوری اسلامی که به منظور رسیدگی به نقض حقوق بشر در ایران به عمل خواهد آمد، سازمانهای سیاسی زیر توجه شما را به مراتب زیر جلب می‌کنند.

رژیم استبدادی حاکم در ایران مدت دهسال است که عملاً کلیه حقوق انسانی مردم ایران را با منتهای خضونت و بی‌اهمیتی زیر پا گذاشته و هر بار که در این زمینه مورد اعتراض سازمانها و محافل بین المللی قرار گرفته، هکس اعلی‌ترین مجسسه توهین و خوار شمردن اعلامیه حقوق بشر از خود نشان نداده است. هم اکنون با وجود تعهد و موافقت ظاهری جمهوری اسلامی با اعزام هیئتی از سوی کمیسیون حقوق بشر که مسلماً تحت فشار سازمانها، محافل و شخصیت‌های بین المللی صورت گرفته است، سوء نیت باطنی رژیم، مقاصد تاکتیکی به منظور بهره برداری تبلیغاتی در داخل و خارج برای حفظ آبروی خود و نظاهر به سیاست خارجی مسالمت جویانه به شکل بارزی منجلی می‌گردد. با این حال و به موازات آن روزنامه‌ها و رسانه‌های جمهوری که بلندگویان رسمی رژیم به حساب می‌آیند، با حملات همه جانبه به هیئت اعزامی در آستانه حرکت آن به ایران از حقوق بشر به عنوان فریبی که منعکس کننده تمایلات استکبار جهانی است و توطئه امپریالیستی می‌باشد، یاد می‌کنند.

اقدامات ضد بشری حکومت اسلامی در این مدت ده سال از قبیل زیر پا گذاشتن ابتدایی‌ترین حقوق انسانها، ترور مخالفان، تصمیل جنگ برادر کشی در کردستان، شکنجه‌های جسمی و روحی زندانیان سیاسی و اعدام‌های بدون محاکمه و سریع ده‌ها هزار نفر به ویژه برای کمیسیون حقوق بشر به‌تقریب روشن و واضح است که ما را بی‌نیاز از ارائه هرگونه آمار و موارد مشخص بی‌شمار می‌کند. اما یک مورد استثنایی وجود دارد که باید با تاکید خاصی خاطر نشان گردد و آن قتل عام بی‌رحمانه سال گذشته زندانیان سیاسی و دقن آنها در مزارهای دستجمعی است که به عنوان خانه تکانی و به فرمان ولایت فقیه بدون

به پرزدگوئیاریار

تلگرام کمیته مرکزی سازمان

به خاویر پرزدگوئیاریار، دبیر کل سازمان ملل متحد

در رابطه با ضرورت تمدید مدت بازدید هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل از ایران، کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) تلگرام زیر را به آقای خاویر پرزدگوئیاریار، دبیر کل سازمان ملل متحد ارسال داشته است:

آقای خاویر پرزدگوئیاریار!
دبیر کل سازمان ملل متحد!

سفر آقای رونالدو کالیندوپل و هیات همراه وی به تهران جهت بررسی چگونگی نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی فرصت و امکانی استثنایی برای مردم بلا کشیده میهن ماست که پس از ده سال حاکمیت استبدادی جمهوری اسلامی فریاد دادخواهی خود را نسبت به جنایات هولناک این رژیم مستقیماً به اطلاع کمیسیون حقوق بشر آن سازمان برسانند.

مزاران خانواده دافدار که بستگان سالها در زندانهای جمهوری اسلامی شکنجه و بی دلیل و بدون محاکمه واقعی اعدام شده اند، همچنین مبارزانی که سالهای طولانی در زندان های جمهوری اسلامی زیر شکنجه و آزار بوده اند و همه نیروهای آزادیخواه و مترقی ایران، چشم امید خود را به کار هیات ازمایی سازمان ملل برای بررسی ابعاد گسترده نقض حقوق بشر در ایران، به ویژه زندانهای جمهوری اسلامی دوخته اند.

متأسفانه به علت کوتاه بودن مدت سفر آقای کالیندوپل و هیات همراه وی و موانع ایجاد شده از جانب رژیم جمهوری اسلامی بسیاری از کسانی که خواهان دیدار با هیات و ابراز شکایت و ارائه اسناد جنایات رژیم به آن می باشند، امکان تماس با هیات را پیدا نکرده اند، به علاوه ضرورت سرکشی به زندانها و شکنجه گاه های رژیم در دیگر شهرهای ایران و تماس با خانواده هایی که امکان آمدن به تهران را ندارند، محتاج وقت بیشتری است.

با توجه به آنچه گفته شد، خواست همه خانواده های دافدار کشور ما، همه کسانی که تلمخی شکنجه ها و زهر سرکوب رژیم جمهوری اسلامی را چشیده اند و همه نیروهای آزادیخواه و مترقی میهن ما از شما آن است که رسماً اقداماتی معمول دارید تا زمان بازدید هیات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل از ایران تمدید شود و از این طریق امکان بررسی همه جانبه موارد نقض حقوق بشر در سراسر کشور و شنیدن فریاد دادخواهی انبوه خانواده هایی که قادر نیستند در مدت کوتاه موجود با هیات تماس بگیرند فراهم گردد.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۶ ژانویه ۱۹۹۰

فراخوان مشترک

حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره باز دید هیات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از ایران.

مموطنان عزیز!
آزادیخواهان!

خانواده های محترم شهدا و زندانیان سیاسی!

هیات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به سرپرستی آقای رونالدو کالیندوپل، آخرین روزهای فعالیت خود را در تهران می گذرانند. در چند روز گذشته، انبوه بستگان مبارزان اعدام شده و زندانیان سیاسی برای دادخواهی به دفتر سازمان ملل در تهران مراجعه کرده اند.

این اقدام، بی تردید گام بزرگ تازه ای در انفا ابعاد جنایات رژیم جمهوری اسلامی در زندانها و نقض مستمر حقوق بشر در میهن ما است. اما خبرها و شواهد متعدد حاکی است که گردانندگان وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی می کوشند، به هزار و یک حیل و ترفند، امکان تماس و ملاقات خانواده های دافدار را با هیات محدود نمایند. همچنین دستجات سازمان یافته ایادی رژیم به اشکال مختلف به توهمین و آزار خانواده های متحصن در برابر دفتر سازمان ملل می پردازند.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران، تلاش و پایداری خانواده های گرفتار شهدا و زندانیان سیاسی را ارج می نهد و پشتیبانی همه جانبه خود را از مبارزات فرور انگیز این خانواده های شریف و همه آزادیخواهان کشور اعلام می دارد. حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) کارشکنی ها و ترندهای رژیمانه جمهوری اسلامی برای بی ثمر نمودن ماموریت هیات کمیسیون حقوق بشر را محکوم می نمایند و خواهان آن هستند که:

۱ - هرگونه اهمال محدودیت و کارشکنی در ملاقات خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی با هیات سازمان ملل باید بیدرنگ متوقف گردد.

۲ - زمان بازدید هیات که روز نهم بهمن ماه به پایان می رسد، تمدید شود تا همه خانواده هایی که خواهان دیدار با اعضا هیات هستند بتوانند اسناد و مدارک خود را به هیات برسانند. در صورت فراهم شدن این امکان باید فرصت دیگری در نظر گرفته شود تا باردیگر هیات مذکور از تهران دیدار کند.

۳ - باید از هیات آقای کالیندوپل خواست رژیم را برای دادن تضمین های کافی مبنی بر عدم تعرض به مبارزان دربند و خانواده های آنان و دیگر آزادیخواهان، پس از هزیمت هیات از تهران، وادار سازد.

فدائیان خلق و توده ایها، هر جا که هستند باید با به کارگیری همه امکانات، از خواست انسانی صدها خانواده عزیز از دست داده پشتیبانی نموده و دادخواهی آنان را از اهمال جنایتبار رژیم جمهوری اسلامی در سراسر میهن مان طنین افکن سازند.

زنده باد آزادی!

برقرار باد پیوند تیر و مندمه مدافعان

آزادی و کرامت انسانی!

نابود باد رژیم استبدادی و آزادی کش

ولایت فقیه!

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
حزب توده ایران
ششم بهمن ماه ۱۳۶۸

فراخوان

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در ارتباط با سفر هیات نمایندگی کمیسیون

حقوق بشر سازمان ملل به ایران

فدائیان خلق!

رزمندگان راه آزادی میهن!

خانواده های شهیدان خلق و زندانیان

سیاسی!

امروز سفر کالیندوپل نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به ایران آغاز می شود. برای انفا هر چه بیشتر جنایات رژیم جمهوری اسلامی با همه توان و امکانات تلاش کنیم.

با ارسال نامه ها، مدارک و اسناد، جنایات بی شماری را که علیه فرزندان خلق در زندان های رژیم ولایت فقیه صورت گرفته است، به هیات مزبور اطلاع دهید. چگونگی بازداشتها، بازجویی ها و محاکمات فاشیستی رژیم را به آگاهی آنان برسانید. رفتار وحشیانه ای را که با خانواده ها و منسوبین زندانیان و شهدا صورت گرفته و می گیرد، برای آنان بازگو کنید.

خانواده های دافدار شهدا و زندانیان و زندانیان سیاسی آزاد شده باید با تعیین نمایندگانی از میان خود، شکایات همه آثمایی را که امکان دیدار با هیات و یا آمدن از شهرستانها به تهران را ندارند، به گوش هیات برسانند.

از هیات تقاضا کنید که با همه زندانیان، به ویژه زندانیان زن زیر اعدام دیدار نمایند و از رژیم بخواهند به بازداشت های خودسرانه، شکنجه و محاکمات غیر قانونی پایان دهند و لیست تمامی شهدا، دلایل اعدام آنها، تاریخ اعدام آنها و محل دفن آنان را اعلام نماید.

خواهان آزادی تمامی زندانیان سیاسی بشوید و این شعارها را بر همه جاتش کنید.

سفر این هیات به ایران موفقیت مبارزات قهرمانانه همه رزمندگان راه آزادی و خانواده های شهیدان و زندانیان سیاسی میهن ماست. نتایج این دیدار را به پیروزی بزرگ در راه تامین آزادی و تامین حقوق بشر در میهنمان بدل کنیم.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۹ دیماه ۱۳۶۸

اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر**خواست عموم مردم ایران است**

● آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی انتخابات نخستین شرطدمکراسی است

● پیگرد، بازداشت، شکنجه و سرکوب مخالفین سیاسی باید قطع گردد

● صدور و اجرای هرگونه حکم اعدام باید برای همیشه در کشور مامنوع گردد

در ماه‌های اخیر در روزنامه کیهان انفشاری‌های وسیعی در مورد ماهیت عملکرد شرکت‌های مبارزه‌ای که زاینده فلاکت اقتصادی ناشی از رژیم "ولایت فقیه" است، صورت گرفت. در حالیکه روزنامه‌های رسالت و ایرار با چاپ آگهی‌های شرکت‌های مبارزه‌ای و باصطلاح مدافعات روسای این شرکت‌ها با شکل مختلف از آنها حمایت می‌کردند، روزنامه کیهان از زوایای مختلف پیامدهای ویرانگر و مخرب فعالیت این شرکت‌ها را تشریح نمود. برای اولین بار دیده می‌شد که برخی روزنامه‌ها به افشاء گوشه‌هایی از آن "تروویسم اقتصادی" پرداخته‌اند که مردم را به خاک سیاه نشانده است.

با وجود این روزنامه کیهان و روزنامه اطلاعات که با کمی تأخیر به آن پیوسته در پوشاندن این واقعیت که "تروویسم اقتصادی" دست پرورده و مورد پشتیبانی رژیم اسلامی است از هیچ ابتکاری فروگذار نکردند.

دولت‌مردان و کارگزاران رژیم نیز در اظهار نظرهای خود، با فعالیت شرکت‌های مبارزه‌ای بگونه‌ای برخورد میکنند که گویا این شرکت‌ها نه مولود نظام جمهوری اسلامی و سیاست‌های اقتصادی آن، بلکه بعقل نامعلوم شکل گرفته است. در حالیکه این شرکت‌ها بر مبنای عقود یا قرارداد‌های "شرعی" و "پای بر بستر سیاست‌های اقتصادی وجود آمده‌اند." در "اقتصاد اسلامی" مبارزه، هدف یا قرارداد است میان دو طرف که بر مبنای آن یکی عهده‌دار سرمایه و دیگری عهده‌دار کار میشود و سود میان دو طرف تقسیم می‌گردد. این شرکت‌ها بر پایه هتد مبارزه و با شعار "پول از شما کار از ما" آغاز بکار کرده‌اند. آنها در آگهی‌های خود اعلام میکنند: "ما بابت هر ۱۰۰ هزار تومان ماهی ۳ یا ۴ هزار تومان سود تضمین شده به شما پرداخت میکنیم. کافی است پولتان را برای مدت ۶ ماه تا یک سال به ما بسپارید و هر ماه سود تضمین شده را دریافت کنید." باین ترتیب آشکار است که تنظیم حقوقی مناسب است، بر اساس "موازنه شرعی" چنان نیرویی به "تروویسم اقتصادی" بشنید که مجموع جامعه را در لبه پرتگاه تباهی و فساد و فلاکت اقتصادی سوق دهد.

شرکت‌های مبارزه‌ای در طول چند سال اخیر بر بستر بمران ژرف اقتصادی-اجتماعی، کاهش تولیدات کشور و توسعه سرطان گونه بخش تجاری و دولتی مثل قاچاق رشد کرده و به چپاول‌گری بی‌سابقه‌ای دست یازیده‌اند. مدت‌هاست اقتصاد کشور به هر صه تاخت و تاز شرکت‌های مبارزه‌ای و همزادان آنها تبدیل شده است. سرمایه‌های مریک از این شرکت‌ها سر به دهه‌ها میلیارد تومان میزند. رشد انکل گونه سرمایه‌داری در طی سال‌های بعد از انقلاب بهمن، امکانات و شرایط مساعدی برای شکل‌گیری و رشد احتکار، واسطه‌گری و دلال بازی فراهم آورده است.

۷۰-۸۰ درصد شرکت‌های مبارزه‌ای بکار واسطه‌گری و دلالی مخلولند و ۳۰-۴۰ درصد بقیه عمدتاً در زمینه تولید پوشاک و ترشیجات کار میکنند. تمرکز فعالیت این شرکت‌ها در بازار پر رونق دلالی و واسطه‌گری، احتکار، گران‌فروشی و بازار سیاه‌ارز و طلا و قیر به افزایش تورم منجر شده و تأثیرات بشدت مخرب بر اقتصاد کشور

شرکت‌های مبارزه‌ای مولود رژیم 'ولایت فقیه'

اغلب شرکت‌های مبارزه‌ای با وجود قارت‌های کلان، مالیاتی به دولت نمی‌پردازند. در حالی که اگر کسی بخواهد فرضاً بقالی باز کند طبق قانون اتحادیه صنفی تمام تشریفات را باید طی کند. اما برای فعالیت شرکت‌های مبارزه‌ای هیچ مقررات و قوانین معین وجود ندارد. در موارد زیادی افراد شهادت و کلاهبرداری پول مردم را با راه انداختن شرکت مبارزه‌ای جمع‌آوری کرده و بعد از مدتی چیدانه‌های خود را بسته و راهی خارج از کشور میشوند. برخی از آنان نیز اعلام ورشکستگی کرده و بدین طریق پول مردم را به جیب می‌زنند.

شرکت‌های مبارزه‌ای از حمایت‌های وسیع بخشی از روحانیون و مقامات ذینفوذ رژیم برخوردار هستند. برخی از این شرکت‌ها به پشتیبانی حامیان خود در حکومت، تشکیلات مافیایی بوجود آورده‌اند. در مصاحبه‌های کیهان با مردم آمده است: "شرکت سحر و الیکا واقعا یک تشکیلات مافیایی است. در این شرکت دو سازمان "هراس" و "امور اداری و بازرسی" از وضع راتحت کنترل دارند. یکی از دوستان من که در این شرکت کار میکرد، به خاطر طرح سؤال در مورد چگونگی فعالیت شرکت مورد بازرسی قرار گرفت و سه روز بعد اخراج شد. رئیس "هراس" سرهنگ بازرسی ارتش بوده و امور اداری و بازرسی توسط سرهنگ بازرسی ژاندارمری کنترل میشود... مدیر عامل شرکت دارای گارد مسلح است."

در شرایط کنونی مزد و حقوق بگیران با توجه به افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها، روز به روز قدرت خرید خویش را از دست میدهند و از امان مددجویان کردن شغل دوم و سوم برمی‌آیند. شرکت‌های مبارزه‌ای این واقعیت را تشخیص داده‌اند و آن بیشترین سواستفاده را میکنند. آنها با پرداختن ۳ تا ۴ هزار تومان سود برای صد هزار تومان مردم را بسوی شرکت‌های خود جلب کرده‌اند. چاذبه این کار در جامعه بقدری بالاست که هدهای از مردم فرش، ماشین، لوازم منزل و یا دیگر وسائل ضرور خود را فروخته و پول خود را برای کسب درآمد بی دردسر به شرکت‌های مبارزه‌ای می‌پردازند. استقبال مردم از این کار موجب شده است که علاوه بر شرکت‌های مبارزه‌ای، هدهای از مردم هادی نیز در کنار کارهای روزمره خود بدون اینکه شرکتی دایر کنند به سرمایه‌گذاری مبارزه‌ای می‌پردازند. در میان آنها افرادی از هر صنف و قشر دیده میشود. بقال سر کوچه، قنادی محل، سبزی فروش یا سمساری محل و حتی راننده شرکت‌ها.

بانکه‌ها قادر نیستند ۴۸٪ سود در سال برای سپرده‌گذاران پرداخت نمایند. در کار تولیدی نیز به هیچ وجه امکان کسب چنین سودهایی وجود ندارد. تنها از طریق احتکار، گرانفروشی، دلالی و واسطه‌گری امکان بدست آوردن چنین سودهایی وجود دارد. بعلاوه صاحبان شرکت‌های مبارزه‌ای میبایستی با صد هزار تومان پول سود خیلی کلانی را بدست آورند تا بتوانند در هر ماه چهار هزار تومان به سرمایه‌گذار بپردازند. در واقعیت هم وضع چنین است. شرکت‌های مبارزه‌ای پول‌های هنگفتی را

گذاشته است. شرکت‌های مبارزه‌ای کالاهای ضرور را خریده و با ایجاد کمبود آنها را به قیمت‌های دلخواه بفروش میرسانند و سودهای کلانی را به جیب می‌زنند. به گزیده‌ای از انفشاری‌های روزنامه کیهان در این باره اشاره می‌کنیم:

"چندی پیش هدهای در ارتباط با احتکار سیب زمینی دستگیر شدند. این هده در تحقیقات اعتراف نمودند که تصد داشتند با وجود آوردن زمینه کمبود این محصول و گران فروختن آن به مردم، بالغ بر پانزده میلیارد تومان سود بردند... این هده رقمی حدود بیست میلیارد تومان سرمایه‌گذاری کرده و با آن کل تولید سیب زمینی کشاورزان را کیلویی ۸ تا ۹ تومان پیش خرید (سلف خری) کرده بودند." (کیهان اول آذر ۶۸). و "خرید و جمع‌آوری پنبه گران و گنبد با سرمایه‌های حدود ۶ تا ۷ میلیارد تومان به منظور فروش آن به چندین برابر و در نتیجه ایجاد بحران برای کارخانه‌های نساجی، یکی دیگر از نمونه اقدامات مافیایی شبکه دلالی و شرکت‌های مبارزه‌ای است." (کیهان ۳۷ آذر ۶۸). و بقرار اطلاع "سال گذشته یکی از همین شرکت‌های مبارزه‌ای یک کشتی حامل پارچه را روی آب به قیمت یک میلیارد تومان بر اساس متری ۹ تومان معامله میکنند. متری شرکت پارچه‌ها را پس از تخلیه متری ۳۰۰ تومان به دلالان و واسطه‌ها می‌فروشد و آنها نیز این پارچه را در بازار تا ۶۰۰ تومان بفروش میرسانند که از این معامله شرکت مبارزه‌ای فقط ۴ میلیارد تومان سودخالص برده..."

شرکت‌های مبارزه‌ای در فعالیت‌های خود به رشته‌های مختلف اقتصاد کشور چنگ انداخته‌اند. اغلب شرکت‌های مبارزه‌ای در بنگاه‌ها و آژانس‌های معاملات ملکی نماینده دارند و خانه، مغازه و زمین‌های مرغوب را در تهران خریده و سپس با سود بالا می‌فروشند. شرکت مبارزه‌ای "الهام فر" زمینی را که سال پیش در مردآباد کرچ به یک میلیون و هفتصد هزار تومان خریداری کرده بود، بالای ده میلیون تومان بفروش رساند. شرکت مبارزه‌ای "دولت خواهان" در کار خرید و فروش ارزاق عمومی فعالیت دارد. "شرکت وجین" که اسما فعالیتش در کار کشاورزی متمرکز است، ولی عملاً به کار خرید زمین و ساختمان می‌پردازد.

یکی از راه‌های پول درآوردن شرکت‌های مبارزه‌ای، تبانی با کارخانجات و یا محل‌هایی است که به نوبه احتیاجات مردم را تولید و یا توزیع میکنند. بعنوان نمونه یکی از کارخانه‌های موکت با ارز صادراتی (۵۲ تومان) "چتایی" وارد کشور میکند و از آنجا که وزارت صنایع روی کار آنها نظارت ندارد، این کارخانه تولید خود را یکی از این شرکت‌ها می‌فروشد و این شرکت هم در بازار از این طریق سود کلانی میبرد.

فعالیت‌های شرکت‌های مبارزه‌ای از جانب هیچ ارگانی کنترل نمی‌شود. تعداد زیادی از این شرکت‌ها حتی بطور رسمی به ثبت نمی‌رسند و شرکت‌هایی که به ثبت رسیده‌اند از جانب هیچ نهاد و دستگاهی تحت نظارت قرار نمی‌گیرند.

بدست می‌آورند. برای سودجویی و فارتگری آنها حدی قابل تصور نیست. روزنامه کیهان در مورد یکی از این شرکت می‌نویسد: "شرکتی که قادر باشد مبلغی حدود ۱۰ میلیون تومان در ماه فقط سود خالص به سرمایه‌های مردم پرداخت کند و ۶۵ میلیون تومان برای خرید ساختمان دفتر مرکزی خود اختصاص دهد برآستی سرمایه‌های اش چقدر میتواند باشد؟". صاحبان شرکت‌های مبارزه‌ای با فارت بی‌حد و حصه، در مدت کوتاه یک میلیارد می‌فروشند. "مدیر عامل یک شرکت مبارزه‌ای در سال ۳۰۰ هزار تومان آزاد شد فقط ۷۰ هزار تومان سرمایه داشت اما او با وارد شدن به فعالیت‌های مبارزه‌ای، امروز سرمایه‌های بالغ بر چند میلیارد تومان دارد." (کیهان ۱۷ آذر ۶۸).

شرکت‌های مبارزه‌ای برای بدست آوردن پول‌های کلان شگردهای مختلفی را بکار می‌گیرند. یکی از اهالی تهران می‌نویسد: "فردی که بتازگی شرکتی تاسیس کرده است برای مدت ۳ روز ۴ هزار تومان سود میدهد و روزانه ۷۰ نفر بیشتر را نیز نمی‌پذیرد. شگرد این فرد باین گونه است با پولی که هر روز جمع میکند مثلاً از ۷۰ نفر ۷ میلیون تومان می‌گیرد این پول را میدهد مثلاً خانه می‌خرد. خانه را مدتی بعد به ۷/۵ میلیون تومان می‌فروشد که از این پول ۵۰۰ هزار تومان برایش می‌ماند و از این سرمایه‌گذارها میدهد و ۳۷۰ هزار تومان به جیب می‌زند. البته بقدر یک روز که مثلاً اگر ماهیانه ۴۰ خانه خرید و فروش کند نزدیک ۵ میلیون می‌فروشد. وی ادامه میدهد این شرکت‌ها جز از این راه نمی‌توانند کار کنند. چرا که این فعالیت تولیدی چندان سودی ندارد." (کیهان ۱۴ آبان ۶۸).

برخی از شرکت‌های مبارزه‌ای بکارهای مختلف می‌پردازند. "یک بقالی در تهران الان با همین مبارزه ۸ میلیارد تومان پول مردم را در دست دارد که هر ماه ۳ هزار و ۵۰۰ تومان سود میدهد. این آقا در کار کشت و صنعت مست، و دامداری دارد، در زمینه پوشاک و خدمات کار میکند، نمایشگاه ماشین دارد، کلاس‌های تعلیم رانندگی دارد و بالاخره در هر کاری دارد." (کیهان ۱۴ آبان ۶۸)

فعالیت شرکت‌های مبارزه‌ای نه تنها بر پیکر اقتصاد نصیف و بمرانی کشور لطمات جدی زده و موجب افزایش تورم، گسترش بی‌سابقه بخش خدمات و بازرگانی میشود، بلکه وسیعاً فرهنگ دلالی، واسطه‌گری و کلاهبرداری و طفیلی‌گری را اشاعه میدهد. پایه وجودی شرکت‌های مبارزه‌ای بر این شعار قرار دارد: "کار نکن، پول بگیر." وقتی شرکت‌های مبارزه‌ای با ۱۰۰ هزار تومان، چهار هزار تومان ماهیانه پرداخت میکنند، هر کسی میتواند با تهیه ۳۰۰ هزار تومان و پرداخت آن به شرکت‌های مبارزه‌ای، هر ماه ۲۰ هزار تومان در آمد داشته باشد. آیا در چنین شرایطی مردم تلاش نخواهند کرد به وسیله‌ای شده (حتی با فروش وسایل خانه‌ها) این مقدار را فراهم کرده در اختیار شرکت‌ها بگذارند و بدین وسیله بدون اینکه زحمتی کشیده و رنجی محتمل شده باشند، معاش خود را تأمین کنند؟ در این صورت آیا انگیزه‌کار کردن بقیه درص ۱۱

مباحثه هلنی

بعثی پیرامون بحران سوسیالیسم و نهضت کمونیستی

در جستجوی اشکالی که بتواند به تبادل آزادانه اندیشه‌ها در سطح مجموعه نهضت ما، پیرامون اساسی‌ترین مسایل مساهدت رساند این مباحثه ترتیب یافته است.

مساله مرکزی در نشر این مباحثه طرح اندیشه‌هایی است که از همان همه نیروهای جنبش را به خود مشغول داشته است. به هر حال در هر اندیشه‌ای اگر نخواهیم بگوئیم همه حقیقت، هسته‌هایی از حقیقت نهفته است. ما می‌کشیم، شرایطی پدید آوریم تا هر کسی بتواند در شناخت و شناساندن حقیقت سهم بایسته خود را ایفا نماید. بنا به پیشنهاد شورای سر دبیری نشریه کار آخرین نقطه نظرهای مطرح شده در شعبه ترویج کمیته مرکزی در قالب یک مباحثه هلنی به صورت زیر تنظیم و انتشار می‌یابد.

اشکال است که این نخستین تجربه خالی از نقص و ایراد نیست. نشریه کار می‌کوشد سایر نقطه نظرها و دیدگاه‌های موجود در سازمان و در خارج از آن را در این زمینه و یاد در سایر زمینه‌ها گردآوری و به طرق مقتضی در شماره‌های آتی منتشر نماید.

آرزو داریم با مشارکت فعال همه علاقمندان این آغاز ادامه یافته و هر چه جامع‌تر و گسترده‌تر گردد.

شرکت کنندگان در این مباحثه عبارتند از:

- ۱- جمشید طاهری پور
- ۲- بهروز خلیق
- ۳- ابراهیم خیابانی
- ۴- امید صادقی

□ سوسیالیسم و مجموعه نهضت کمونیستی در حادترین و همین‌ترین بحران خیات خود به سر می‌برد. شناخت این بحران و علل پیدایی آن برای جنبش چپ ایران دارای اهمیت کلیدی است. بدون این شناخت، امکان درک چشم‌انداز برون رفت نهضت کمونیستی از بحران و یا به عبارت دیگر درک اینکه، تعیین‌نوسازی یا دگرگون‌سازی ما کمونیست‌ها چه معنا و مفهومی دارد، پدیدار نخواهد شد. مسئولیت و تعهد ما در قبال مردم و نهضت ایجاب می‌کند که در راه به دست دادن درک نوین از سوسیالیسم و کمونیسم کوشش بکنیم. این مباحثه یک تجلی از این کوشش است و لازم است که شرکت کنندگان در مباحثه هر بحث و نظری که در این باره دارند مطرح کنند.

(ج - طاهری پور): بحران موجود ما را در برابر ضرورت یک دگرگونی بنیادین در دیدگاه مانسبت به آنچه که سوسیالیسم و نهضت کمونیستی می‌شناختیم قرار داده است. مسئله مرکزی امروز، تفکر در این باره است که با این تغییر، نوسازی و دگرگون سازی خود را در نوهی پیوستگی با میراث اندیشگی مارکسیسم و تجربه هفتاد ساله ساختمان سوسیالیسم به دست می‌آوریم یا در تبری و گسست و ننی مطلق این میراث و تجربه تاریخی، قطعا هر یک از این نوه بر خوردها به تناسب حاوی هسته‌ها و عناصر معینی از حقیقت است. باید شرایطی به وجود آورد که این حقایق، نه در کادر خویشاوندانندیشگی، بلکه در وسیع‌ترین سطح ممکن در جنبش‌ها، بازگویی و شناخته آیند و به نحو سیستماتیکی ترکیب و معماری شوند.

تردیدی نیست شناخت جدید نسبت به سوسیالیسم و جنبش کمونیستی در یک پروسه ننی در ننی قابل دست‌یابی است. ننی‌هایی مسلم است ولی باید روشن کرد که از چه چیز دست می‌شوئیم و چه چیز را مورد تأیید قرار می‌دهیم و بالاخره با برخوردار شدن از واقعیت‌های نوظهور جهان معاصر، آن دیدگاه امروزی که باید بدان تمهیز شویم دارای کدام مولفه‌های اساسی است. واقعیتی که در جهان

سوسیالیسم به ظهور رسیده است، با آموزش‌هایی متفاوت از آن چیزی که در گذشته به طور افواهی و همایانه به آن مجهز بودیم قابل درکند و با وضوح تمام بر بطلان آن آموزش‌ها گواهی داده و می‌آموزند که از آن آموخته‌ها باید دست برداریم. مثلا این آموزش سنتی - که امروز روشن شده است یک آموزش استالیانیستی بوده است - که سوسیالیسم را میری از تضادهای بنیادین توصیف می‌نمود. اگر قرار باشد از نقطه نظر این آموزش به تحولات دنیای سوسیالیسم نگاه کنیم - تحولاتی که به درستی می‌توان بدان نام انقلاب نهاد - هیچ چاره‌ای جز ننی سوسیالیسم باقی نمی‌ماند. اما اگر بر وفق آموزش‌های اصیل مارکسیستی، سوسیالیسم را یک پروسه تاریخی مشموم از وحدت و مبارزه اضداد بشناسیم و به ویژه بپذیریم که در سوسیالیسم نیز تضاد میان نیازهای رشد و تکامل نیروهای مولده و غلظت محافظه‌کارانه مناسبات تولیدی و مالکیت مطرح است و به ظهور می‌رسد، این به معنای آن است که به لحاظ تئوریک ما امکان ظهور و وقوع انقلابات سیاسی و اجتماعی را در سوسیالیسم می‌پذیریم و کاملا آمادگی داریم تا با واقعیت ظهور انقلاب در کشورهای سوسیالیستی، تماس زنده و خلاق برقرار کنیم. کسی که به دیدگاه اخیر مجهز باشد به هیچ رو از وقوع انقلاب در کشورهای سوسیالیستی، دهن سوسیالیسم و مرگ کمونیسم را نتیجه نمی‌گیرد. به هر حال در پاسخ به این مسئله که چه درکی از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی باید داشت و کدام چشم‌انداز را برای آن می‌توان تصور کرد، من مقدمتا روی این مسئله تاکید می‌کنم که هم سوسیالیسم و هم نهضت کمونیستی یک چیز ناب و خالص و بدون تضاد و تناقض نیستند و در کلی‌ترین بیان باید تصریح کرد که سوسیالیسم آمیخته‌ای از کهنه و نو، آمیخته‌ای از گذشته و آینده است. به موجب این نظرگاه برداشت از سوسیالیسم مفهومی یکبار برای همیشه تعیین شده نیست، بلکه در هر گام پیشرفت اجتماعی در مقیاس ملی و جهانی تجدید نظر در برداشت قبلی و ارائه برداشت و درک کیفیتا جدید از سوسیالیسم ضرورت پیدا می‌کند. اما آنچه که این مخموم را می‌سازد، کیفیت تناسب عناصر مربوطه آینده و گذشته است. اینکه کیفیت‌های متعلق به آینده و گذشته در کدام تناسب و امتزاج قرار داشته باشند، می‌توان برداشت مشخص از سوسیالیسم و واقعا موجود را فرمولبندی کرد و ارائه نمود. سوسیالیسم نیز فاذا، مراحل و مکتب‌های خاص خود را دارد که از سر می‌گذراند. این پدیده نیز مثل هر پدیده واقعی دیگری، شسته و رفته و کامل و بالغ تولدنیاخته نمی‌یابد، بلکه طی یک پروسه کامل تاریخی، به نوهی کاملا مشروط با واقعیت‌های زمان - که مهر و نشان خود را بر سیمای آن می‌کوبند - این راه را طی می‌کند.

(الف - صادقی): به نظر من دو تا موضوع یادو تا مخموم متفاوت را که با به کار بردن واژه سوسیالیسم به ذهن می‌رسد باید از هم تمکیک کرد. یکی کشوری سوسیالیستی یعنی سوسیالیسم واقعا موجود و یکی سوسیالیسمی که در تئوری سوسیالیسم هلنی توسط مارکس و انگلس و تاحدی نئین فرمولبندی شد.

اگر این مفاهیم را با هم مخلوط کنیم مسلما نخواهیم توانست به نتیجه روشنی برسیم. مثلا وقتی صحبت از کشورهای سوسیالیستی و ناریسای‌های آن است، نباید برای دچار نشدن به مطلق‌گرایی و تضاد و یکجانبه، به انسان‌گرایی و عدالت خواهی سوسیالیسم اشاره کنیم و اگر می‌کنیم نباید آن را با استناد به آرمان‌هایمان و یا استناد به سخنان و تاکیدات مارکس و لنین انجام دهیم، بلکه باید آن را با نشان دادن ناکت‌های مبتنی بر عدالت و انسان‌گرایی در خود واقعیت جامعه سوسیالیستی، مدلل کنیم.

نکته دیگر این است که دیالکتیکی دیدن تضادها هرگز به معنی آن نیست که در مورد هر چیزی نکات مثبت و منفی آن را کنار هم بچینیم. این همانطور که لنین در 'بازهم در باره اتحادیه‌های صنفی' می‌نویسد انقطاع است. از یک طرف... و از طرف دیگر، باید در هر مورد مشخص همین کرد ماهیت موضوع کدام است. نتیجه منطقی را که امروز به آن رسیده‌ایم فکر می‌کنم بشود این طور خلاصه کرد: تئوری سوسیالیسم مارکسیستی یا همان 'سوسیالیسم هلنی' در کلیت خود منطبق بر واقعیت نبوده است، اگر چه بسیاری نکات مثبت و واقعی در آن وجود داشته است. پایه این نتیجه گیری را این ننی‌دانم که معضلات

جوامع سوسیالیستی باعث بروز انقلابات سیاسی واقعی و حتی انقلابات اجتماعی در این جوامع شده است. تنها به این هم متکی نیستیم که بر خلاف نظریه سوسیالیسم مارکسیستی انقلاب در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته روی نداد و حالا بعد از ۴۵ سال هنوز هم سرمایه‌داری در آنها حاکمیتی با چشم‌انداز دراز مدت دارد. به نظر من از جنبه صرفا تئوریک هم می‌شود این را ثابت کرد که سوسیالیسم مارکسیستی منطبق بر واقعیت نبوده است.

در انقلاب اکثر حزب بشوئیک به ننیاندگی از طرف طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت. چالب است توجه کنیم که لنین از اولین آثارش تاکید روی حرفه‌های کردن کارگران حزبی داشت. او خوب می‌دانست که کارگری که از شغل خود جدا نشده باشد و ناچار به روزی ۱۲ - ۱۵ ساعت کار شاق باشد نمی‌تواند خود را از نظر معلومات و آگاهی در سطح پیشرو نگهدارد و طبعا نخواهد توانست امور جامعه را نیز اداره کند. بعد از پیروزی انقلاب نیز لنین مکررا از کارگران و دهقانان می‌خواست که باور کنند که دیگر صاحب و مالک همه چیز در کشور، آنها هستند. در اقلب آثار بعد از اکثر نیز گلایه لنین از این که آنها به این امر باور نمی‌کنند مشهود است.

(ملاذد چگونه باید مسابته را سازمان داد). به نظر می‌رسد واقعیات هلنی مانع باور آنها می‌شد و همین واقعیت بود که لنین را وای داشت تا در همین حال تاکیدات مکرری روی ضرورت اطاعت بی‌چون و چرای کارگران در پروسه تولید از یک نفر بنماید. آرزوی لنین در تصویری از سوسیالیسم که مثلا در 'وظایف پوتی حکومت شوروی' با آن مربوط می‌شویم نشانگر دو وجه واقع‌بینانه و آرمانخواهانه غیر هلنی اوست. این تصویر را تقریبا می‌توان این طور نشان داد: جامعه‌ای صنعتی با کارخانه‌های تولید انبوه که کارگران روزی هشت ساعت زیر فرمان رهبری مدیری مقتدر کار می‌کنند. در همین حال که کارگران باید بی‌چون و چرای آن دستورات او تبعیت کنند، باید با شرکت در میتینگ‌ها، حاکمیت و اعمال اراده خود را در زندگی اجتماعی تامین کنند.

طبعا این خواست دومی بود که در برابر محدودیت‌های هلنی که برایش فراهم بود میدان را خالی کرد و هر جا که در شکل باقی ماند مضمونش مسخ شد. بنابراین به سرعت جامعه به سمت صنعتی شدن سیر کرد و به نیاز زمان پاسخ داد، اما الزاما نقش طبقه کارگر در حاکمیت به صفر میل کرد. علاوه بر آن حتی حزب هم دیگر با سلطه یافتن استالین قدرت حکومتی را از دست داد و همه اقتدار در دست استالین قرار گرفت. ما نکر می‌کنم نظام کنونی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را حاکمیت کارگری خواندن اشتباه محض است.

آیا این به معنی آن است که مارکسیسم اساسا قفلان آب درآمده است؟ من فکر می‌کنم درست تر آن است که این سؤال را به طور مشخص‌تر مطرح سازیم. بر خلاف نظر لنین که سه جز مارکسیسم را چنان در هم تنیده می‌دانست که نمی‌شد بدون نقض کلیت و هر یک از اجزا آن، جزئی دیگر را ننی کرد، باید درست و نادرست را در مارکسیسم هم مثل هر مکتب دیگری جداگانه یافت و با راهش تضاد کرد. با استدلالی که در بالا کردم، فکر می‌کنم تئوری سوسیالیسم مارکس درست از آب در نیامده است، اما من به آنچه ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی خوانده می‌شود اعتقاد دارم.

به این معنا من خود را مارکسیست می‌دانم و فکر می‌کنم مارکسیسم نقطه عطف با اهمیتیت در تکامل اندیشه‌های اجتماعی و مبارزه انقلابی است.

(الف - خیابانی): شروع از نمله‌های فکری که شکل گرفته است، به نظر من مدخل صحیحی برای بحث است. گفته می‌شود که بایستی شیوه هلنی را در برخورد با مسایل به کار گیریم و بر یک پایه هلنی برخورد کنیم. به طور کلی هیچ کسی اعلام نمی‌کند که متد من غیر هلنی است. ننی مکتب تاریخ در جستجوی آینده در هر پوششی که صورت گیرد، به نظر من یک برخورد هلنی نخواهد بود. طبعا آنچه که شکل می‌گیرد و حتی سوسیالیسمی که می‌بایستی بر اثر نوسازی پدید آید، بر پایه همین چیز موجود باید به وجود آید.

در گذشته ما سوسیالیسم واقعا موجود را با سوسیالیسمی که در باره آن در کتابها خوانده بودیم و به طور آرمانی وجود داشت، یکی می‌گرفتیم. این اشکال از شیوه درک ما و برخورد ما ناشی می‌شد. البته این تنها

محدود به ما هم نبود و آنچه که هملا در اتماد شوروی ساخته شده بود به عنوان الگوی همان سوسیالیسم آرمانی و ایده‌آل تلقی می‌شد و تلاش می‌شد که همین الگو در هر کشوری با هر ویژگی که داشت به کار گرفته شود.

این آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها بافته‌های خیال و تصور نیستند و اساسا راسخ‌های حرکت مارکسیسم می‌کنند و هر جامعه‌ای بر اساس سطح رشد اجتماعی -

اقتصادی و رشد فرهنگی، سنت‌ها و فیره خود، طرق خاص خود را جهت دستیابی به آن آرمان‌ها برمی‌گزیند، اما باید توجه کرد که خود همان سوسیالیسم آرمانی نیز یک جامعه مطرح ریزی شده برای ابد نیست. با رشد نیروهای مولده و دانش انسان و با دستیابی انسان به مراحل جدیدی از علم و فن و گسترش فضاها، فکری و مادی وی، آن آرمان‌ها نیز بسط

و گسترش می‌یابد و به چیزی فراتر از آنچه که در گذشته تصویر می‌شده تبدیل می‌شود.

در وجه دیگر آنچه که باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد، این است که در راستای دستیابی به آن جامعه آرمانی آنچه که ساخته شده و یا خواهد شد، مسلما فاصله زیادی با آن خواهد داشت و این امر در یک شرایط عادی و ضمن صرف نظر از اشتباهات و انحرافات فاصله طبیعی آرمان‌ها و عمل انسان است که تلاش و کوشش بیشتر انسان را بر می‌انگیزد. در فیر این صورت با تفاوت‌ها بسیار به آنچه که دست یافته است، برای وی چیزی جز هلاکت نخواهد ماند.

ضمن تاکید بر ضرورت تفکیک سوسیالیسم و اتماد موجود و سوسیالیسم آرمانی، امروز بحث صرفا بر سر فاصله طبیعی این دو نیست. صحبت امروز بر سر وجود یا عدم وجود سوسیالیسم و نه صرفا نوسازی آن مطرح می‌شود. به نظر من قبل از ورود به این بحث می‌بایستی یک سری نکات را برای خود روشن کنیم تا موارد مشترک یا فیر مشترک در ورود به بحث روشن گردد. مثلا در رابطه با نظریه ماتریالیستی تاریخ آیا می‌پذیریم که مناسبات تولیدی به مثابه

شکل نیروهای مولده زیر بنای جامعه را تشکیل می‌دهد، که رونمای سیاسی، حقوقی، مذهبی و فیره با حفظ استقلال نسبی خود بر روی آن قرار می‌گیرد یا خیر؟ پذیرش این حکم ضرورتا مستلزم مشخص نمودن نظام‌های اجتماعی - اقتصادی بر اساس زیر بنای آنها خواهد بود و نه سطح علمی و فنی و یا هوامی دیگر، که اساسا مرز نظام‌ها را فرو می‌ریزند و درک متفاوتی از تاریخ نسبت به آنچه که در کمالی تاریخ نامیده می‌شود ارائه می‌دهند.

نمونه دیگر چنین نکاتی اصول دیالکتیک به طور کلی و اصل وحدت و مبارزه ضدین به طور خاص است. امروزه بسیار تاکید می‌شود که بر خورد ما در گذشته اساسا مبتنی بر نادیده گرفتن وجه وحدت و همدم کردن عامل تضاد بوده است. در حالی که ضدین بدون وحدت با یکدیگر اساسا وجود نخواهند داشت. واقعیت‌ها نمونه‌های فراوانی از این دنده به آن دنده شدن را نشان داده است و در این رابطه نیز ما شاهد صدها مورد و حتی مطلق کردن وجه وحدت در این اصل دیالکتیک و نادیده گرفتن وجه تضاد هستیم. مناسبات این یکی از ویژگی‌های جنبش ما است که تنها می‌بایستی چیزی مطلق بود تا ما بتوانیم آن را دریافت کرده و به دفاع یارد آن و طبعا آنهم به طور مطلق بپردازیم. فعلا به همین دو نمونه بسنده می‌کنم و در صورت لزوم در ادامه بحث به موارد دیگری می‌پردازم.

(ب - حلق): تمولی همیق و پردامنه کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی جهانی را در می‌نوردد. زمانی که نوسازی در اتماد شوروی آغاز گردید، هنوز همق و دامنه آن ملموس و قابل تصور نبود. در ابتدا تصور می‌شد که نوسازی، تنها این یا آن همصه و یا موضوعات معینی را در بر می‌گیرد. این مسئله در مورد حزب کمونیست اتماد شوروی و م. گارباچف که طراح و آغازگر نوسازی و نوآندیشی است، نیز صادق بود. این مسئله به وضوح در اسناد کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتماد شوروی دیده می‌شود. در کنگره ۲۷ مسئله تسریع رشد اقتصادی - اجتماعی و پر پلنوم‌های بعدی به همیق دمکراتیسم سوسیالیستی، رفم رادیکال اقتصادی، اصلاح سیستم سیاسی، مسئله برنامه و بازار و سرانجام سیمای نوین سوسیالیسم مطرح گردید. با رویدادهای اخیر در کشورهای اروپای شرقی، تحولات باز هم دامنه همیق تر و گسترده‌تری پیدا کرده است.

آنچه مسلم است سخن بر سر اصلاح این یا آن جنبه از ساختار سوسیالیسم و یا تئوری‌های ما، بلکه دگرگونی بنیادی در همه زمینه‌ها مطرح می‌باشد. دیدگاه ما نسبت به سوسیالیسم و کشورهای سوسیالیستی، مالکیت اجتماعی، اقتصاد سوسیالیسم، برنامه‌ریزی و بازار، دولت سوسیالیستی، تضادهای جامعه سوسیالیستی، ارزش‌های هموم بشری و مبارزه طبقاتی، شاخص‌های جامعه متمدن جهانی، پیوستگی‌ها و تضادهای جهان معاصر، تضادها و بمران‌های سرمایه‌داری، جایگاه تاریخی سرمایه‌داری، مناسبات بین دو نظام، مسائل جهان سوم و راه رشد در این کشورها، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، رفم و انقلاب، ترقی و ارتجاع، دمکراسی، نیروهای تحول طلب، مضمون دوران معاصر، روند انقلابی جهان و صدها موضوع کوچک و بزرگ دیگر در حال دگرگونی است. باید به مفهوم و درک نوسازی شده‌ای در مورد مختصات جهان معاصر، سوسیالیسم، سرمایه‌داری، کشورهای جهان سوم و روند انقلابی جهان دست یافت. تئوری‌های قبلی قادر نیستند و اقتضات جدید را توضیح دهند. ما شدیداً به سیستم مختصات تئوریک نوین نیازمندیم. دیگر نمی‌توان به شیوه سابق اندیشید و عمل کرد و در همین حال ادعای پیشرو بودن و پیشروی کردن داشت. باید سیمای نوینی از سوسیالیسم داشت. باید سیمای نوینی از سوسیالیسم و احزاب کمونیست پررزی شود. آینده سوسیالیسم و جنبش کمونیستی را همین تحولات رقم می‌زند. در اینجا ضروری است به هر خورد دهایی که در مورد بمران سوسیالیسم و جنبش کمونیستی و نوسازی و نوآندیشی صورت می‌گیرد، اشاره کنم.

در میان صلیف دیدگاه‌هایی که وجود دارد، می‌توان گرایش‌های زیر را تشخیص داد: گرایشی که همچنان بر اندیشه‌های قبلی پای می‌نهد. در این یا نوع نگاهش به جهان، سوسیالیسم، سرمایه‌داری، کشورهای رو به رشد و دیگر مسائل مهم بر سیستم اندیشگی قبلی متکی است و اعتقاد بر این دارد که کشورهای سوسیالیستی با نوسازی، گام در راه سرمایه‌داری می‌گذارند.

برخی از این نیروها از پیشرفت تحولات در جنبش کمونیستی و در کشورهای سوسیالیستی به وحشت افتاده و بر این باورند که "ترمز جنبش چپ ایران، بریده و در سراشیب سقوط قرار گرفته است و امروز مستمترین وظیفه، متوقف کردن این حرکت است". در حقیقت این طرز تلقی خود را نه در جایگاه نیروی نوسازی و نوآندیشی، بلکه به مثابه "نیروی ترمز" به حساب می‌آورد. باز برخی از این نیروها بر این اعتقادند که "نوسازی و نوآندیشی موحی است که راه افتاده و سرانجام فروکش خواهد کرد. لذا باید اعتقادات پیشین را حفظ کرد و اسیر این موج نشد".

آنها این تحولات را گذار موقتی تلقی می‌کنند. صاحبان چنین گرایشی باید بدانند که پای فشرده بر سیستم تئوریک پیشین، دو دستی چسبیدن بر باورهای گذشته، ندیدن تحولات جهانی و چشم بستن بر دگرگونی یا موحی و موقتی تلقی کردن نوسازی و نوآندیشی نه به معنی حفظ ارزش‌های سوسیالیستی و اندیشه مارکسیسم - لنینیسم، بلکه در حقیقت به معنی مرگ جنبش چپ ایران می‌باشد. نیروی حیات جنبش چپ ایران، زنده و پویا بودن آن در نوسازی و نوآندیشی است. جنبش چپ ایران نیاز به دگرگونی بنیادی در دیدگاه‌ها، برنامه و اساسنامه دارد. باید سیمای جنبش چپ در بین توده‌های مردم و نیروهای دمکراتیک کشور به کلی دگرگون شود و سیمای نوینی جایگزین آن گردد. ضرورت این مسائل در جنبش چپ ایران به بحث گذاشته شود تا از درون این بحث‌ها، برداشت امروزین از هویت و رسالت جنبش چپ ایران شکل گیرد.

بر اثر شکست‌های مدل استالیانیستی سوسیالیسم و عقب ماندگی کشورهای سوسیالیستی، پابرجایی اندیشه‌های دکماتیک در جنبش کمونیستی، پیشرفت‌های سرمایه‌داری و یک سلسله عوامل دیگر گرایشی در بطن جنبش چپ شکل گرفته است که بر انتخاب اکثریت قلم‌بطلان می‌کشد. از سوسیالیسم و از اندیشه مارکسیسم - لنینیسم فاصله گرفته و بر نفی آن پای می‌نهد و اکثر ناتوی سرمایه‌داری را مطرح می‌سازد. بخشی از نیروهای این گرایش ابتدا خود را طرفدار دو آتش نوسازی نشان می‌داد، ولی هر چه جلوتر آمدیم روشن تر شد که برای این گرایش نه نوسازی سوسیالیسم و نه تکامل اندیشه‌های بنیانگذاران سوسیالیسم، بلکه نفی کلیت آنها مطرح است.

این گرایش در اشکال متنوع بروز پیدا کرده است. جنبش نوسازی در پیکار با این گرایش‌ها و در نبردی سرنوشته ساز با دشواری‌های موجود، با سختی راه خود را می‌گشاید و پیش می‌رود.

در بحث پیرامون تحولات، همواره مسئله نو و کهنه نفی مطلق و نفی منطقی، رابطه استمرار و نوآوری مطرح می‌شود. امروز نیز در صحت رفاقه آن اشاره شد. من هم به این امر معتقدم که در برخورد با نوسازی و نوآندیشی بر خورد متدیک امری است مقدم و مهم.

باید با سلاح بر خورد مارکسیستی و واقعیت‌ها را کاویده و به سراغ تحولات رفت. ولی درک دیالکتیک استمرار و نوسازی اهمیت جدی دارد. در این رابطه به برخی از جوانب مسئله اشاره می‌کنم.

در سازمان ما "مطلق گرایی" و "نفی مطلق" اندیشه‌های همیق دارد. ما بعد از انقلاب بهمن مداوما در حال تحول بوده‌ایم. ولی هیچ وقت قادر نشدیم به طور منطقی عناصر نو را از کهنه، زاینده از میرنده، ارزش‌های بالنده را از میرا تشخیص دهیم و رابطه آنها را در هر پدیده معین درک کنیم. ولی هر هر مرحله آنچه پیش رفته است، نفی توام در دست و نادرست، منطقی و فیر منطقی، با ارزش و بی‌ارزش بوده است. نفی مطلق و پذیرش مطلق در ما شیوه تفکری را ریشه داد که نتوانیم و اقتضات را در تنوع و پیچیدگی‌های آن ببینیم. امروز نیز در برخورد با سوسیالیسم و جنبش کمونیستی، همین شیوه بر خورد به درجات مختلف مشاهده می‌شود. با نوسازی به گونه‌ای برخورد می‌شود که گویا این تحول نه از بطن آنچه بوده، بلکه چیزی به کلی منک آن تصور می‌شود. رابطه بین گذشته و آینده گسسته می‌شود.

حقیقت همیشه مشخص است و باید در هر پدیده مشخص رابطه بین نو و کهنه، استمرار و نوآوری را دریافت نمی‌توان به طور کلی بر خورد کرد. بزرگ‌ترین بر خورد کلی همواره این مسئله مطرح است که به خاطر درنظیتدن در نفی مطلق و گسست رابطه منطقی بین استمرار و نوآوری به بررسی مشخص نزدیک نهد و در کلیات باقی ماند. این شیوه بر خورد ما را به محافظه کاری و حفظ آنچه موجود است، می‌کشاند. در حالی که متد دیالکتیکی در بطن خود بر خوردی نقادانه نه محافظه کارانه با پدیده‌ها و ایجاد گری است.

(ج - طهارتی‌پور) تصور منم این است که چگونگی تنظیم رابطه میان سوسیالیسم آرمانی و سوسیالیسم هملا موجود دارای اهمیت است. مارکس و انگلس تئوری سوسیالیستی خود را "بیان تئوریک جنبش پرولتری" می‌دانستند. آنها سیر همومی تکامل تاریخی جوامع بشری را فرموله کردند و نشان دادند که با پیشرفت بشریت در زمینه تکامل ساختن ابزار و وسایل تولید هم مادی، جامعه مدنی در چنان طراز متعالی ولادت خواهد یافت که نشانی از استثمار و بی‌عدالتی، جهل و خرافه‌پرستی، جنگ و ستگیری و زورگویی و استبداد و اختناق باقی نخواهد ماند. آنها ایده‌آل‌های خود را دست یافتنی می‌دانستند، نه به اعتبار واقعیت‌های موجود. زمان خوشانی، بلکه به اعتبار دستیابی جامعه بشری به چنان درجه‌ای از رشد نیروهای مولده، که هنوز که هنوز است هیچیک از جوامع بشری جهان معاصر به آن دست نیافته است. مطلق آنها، منطبق تاریخی بود. آنها و همچنین لنین همواره در باره همک بودن این اشتباه، که تاریخی بجای مشخص نشاندن خود، هشدار می‌دادند.

دیگر سکه اراده گرایی است و بزبان روشن ترین همان اراده گرایی است منتها مکتوسش.

اگر روی دیالکتیک رابطه سوسیالیسم آرمانی و سوسیالیسم هملا موجود دقیق تر تامل کنیم، بیش از پیش به این نتیجه میرسیم که بحران موجود، بحران یک بینش و روش همین ساختمان سوسیالیسم است.

در این و انفسالیه بسیار مشکل است که آدمی وجدان علمی خود را پاسداری کند. داوری از سر وجدان علمی و حرکت از موضع واقعگرایی تاریخی مدلل می دارد که این بینش و روش بوروکراتیک یا دولتی ساختمان سوسیالیسم که ملی یک مبارزه سیاسی-ایدئولوژیک خشن بر محمل هامیگری در مارکسیسم نفوذ یافت، ضمن اینکه از همان آغاز حامل نقیضهای جدی و تضادهای عمیقی با اسالیب، ارزشها و نیازهای رشد سوسیالیستی بوده پدیده های یکسری خالی از ظرفیت های مثبت در مقیاس ملی و بین المللی نبود. این بینش و روش طی یک پروسه همه ظرفیت های مثبت خود را به پایان برد و به آخر خطر رسیده، بطوریکه اکنون دیگر هیچ رو قادر به ادامه حیات نیست. بر است اینست که بحران، ابعاد همه جانبه ای دارد، یعنی هم در ساختار سیاسی و دولتی مطرح است، هم در سازمان اقتصادی جامعه مطرح است، هم به ساختار حزبی بر می گردد و هم به بنیان های ایدئولوژیک چنین ساختمانی مربوط است.

می دانیم که مارکس در حقیقت ساختمان سوسیالیسم در کانون های رشد یافته انکشاف سرمایه داری را در مد نظر داشت یعنی کاملا تاکید داشت که در آن جامعه ای که سرمایه داری نضج یافته است پروسه ساختمان سوسیالیسم می تواند شروع شود. لنین تجدید نظر اساسی در این ایده مارکس کرد، او امکان پذیر بودن ساختمان سوسیالیسم در ضعیف ترین حلقه نظام سرمایه داری را مورد تاکید قرار داد، این ضعیف ترین حلقه ها هم اتفاقا حلقه های عقب مانده سرمایه داری بودند، یعنی جاهایی بودند که سرمایه داری در بنیانهای خودش نضج کافی نیافته بود. نظر مارکس بر شناخت او از سرمایه داری در دوران رقابت آزاد مبتنی بود و لنین در برداشت خود از سوسیالیسم به مرحله امپریالیستی رشد سرمایه داری نظر داشت. اما یک نکته کلیدی هم در نظر مارکس و هم در نظر لنین مطرح بود و آن عبارت از این بود که آنها پروسه تکامل تاریخی جوامع بشری را به مثابه یک پروسه تاریخی - طبیعی ارزیابی کردند. این به معنای آن بود که لنین در ساختمان سوسیالیسم اولاً به پیشبرد پروسه هایی توجه داشت که امکان این را بوجود می آورد که آن عوامل و پایه های مادی این امر برای ساختمان سوسیالیسم ضروری است نضج بیابند، ثانیاً تسریع نضج این بنیانها را از طریق دخالت دهندند و آگاهانه کارگران و زحمتکشان و بطور کلی آن نیروهای امداد انسانی، صلح خوفاخته و عدالت خواهانه دنیای بیخودند، در نظر داشت. به نظر من همین مساله مرکزی است که موضوع بحث امروز در نوسازی است، یعنی به یک تعبیر نوسازی خواستار کنار گذاشتن آن بینش و روشی است که در امر ساختمان سوسیالیسم ساخته های ذهنی را بر واقعیت تحمیل می کرد. همان چیزی که شالوده ها و پایه های بحران کنونی را ساخته است.

استالینیسم یک انحراف حقیق در روند ساختمان سوسیالیسم است که به عنوان عامل ذهنی، نقش تعیین کننده ای در ظهور انحرافات، اوجاها و رشد پدیده های منفی در شوروی داشته است. اما در بررسی استالینیسم باید اولاً به ریشه های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ظهور آن توجه داشت و ثانیاً نباید فراموش کرد که این بینش و روش تنها اکثرانی موجود برای ساختمان سوسیالیسم نبود و همانطور که پیشتر گفتیم طی یک مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک خشن علیه دیگر اکثرانی ها به کرسی نشست. به نظر من در یک بیان فشرده، استالینیسم محصول عملکرد عناصر تاریخی - اجتماعی خود جامعه روسیه و مختصات همومی رشد اجتماعی جهان شصت هفتاد سال پیش است. امروزه کمونیست ها در موقعیتی قرار گرفته اند که به این جنبه قضیه عطف توجه می بایست بکنند. در مرکز همه اینها آن چیزی که مورد توجه ما میتواند قرار گیرد طرد هامیگری در مارکسیسم و بیش از پیش تمهیز به شناخت علمی از پروسه تکامل جوامع بشری به مثابه یک پروسه تاریخی - طبیعی است. مساله مرکزی امروز نه بازگشت ساده به سرچشمه های اصیل آموزش

مارکسیستی بلکه تفکر در این باره است که چگونه می باید و می توان با مصالح هملا موجود، مصالحی که رشد اجتماعی معاصر در مقیاس ملی و بین المللی در اختیار می گذارد، به سوی سوسیالیسم آرمانی مجاهدت بورژیم.

اگر مساله را از این نقطه نظر نگاه کنیم آن وقت میتوانیم به یک تجدید نظر در یکی دیگر از آموزش های بنیادین دیروزین ما دست پیدا کنیم، ما ساختمان سوسیالیسم را بر ویرانه سرمایه داری درک می کردیم و بدتر از این ساختمان سوسیالیسم را نه همچون یک پروسه کامل تاریخی، بلکه روندی کوتاه مدت و باروشی ضربتی قابل حصول می دانستیم. حالاً باید درک کنیم که نو در کهنه ظهور می یابد و با مصالحی که از نظم کهنه به ارت رسیده، ساخته و پرداخته می شود. مساله مرکزی در ساختمان سوسیالیسم درک دیالکتیک بین کهنه و نو است. این آن چیزی است که در روش ساختمان دولتی سوسیالیسم به کلی نادیده گرفته شده است و این نادیده گرفتن اتفاقاً در اساس متوجه یکسان سازی اراده گراییانه، جذب خودسرانه مالکیت خصوصی بسود سیطره مالکیت دولتی در اقتصاد و مطلق کردن و منجمد کردن مخوم مالکیت اجتماعی در شکل دولتی آن بوده است. امروز نوسازی در یکی از وجوه بنیادی خودش یک نوع انقلاب در مناسبات مالکیت است، یعنی بطور جدی دگرگونی و دگرگون ساختن اشکال مناسبات مالکیت، به گونه ای که بتواند با واقعیت تکامل اجتماعی و اقتصادی در سطح ملی و بین المللی همخوانی و همسانی داشته باشد و هم متضمن پاسخگویی به نیازهای رشد سوسیالیست باشد مورد توجه است. این توجه هم به تنوع اشکال مالکیت اجتماعی و هم به پتانسیل مالکیت فردی و خصوصی نظر دارد و سوسیالیسم را بر شالوده اشکال متنوع مالکیت اجتماعی، با برخورداری از توان مالکیت فردی و خصوصی طلب میکند. نوسازی نه تنها دگرگون سازی حیات سیاسی مبتنی بر پلورالیسم یا تحول در روش و اسالیب رهبری، بلکه به معنی دقیق کلمه دارای جهات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک است. به این ترتیب ما با یک پروسه تاریخی روبرو هستیم که این پروسه تاریخی ضمن حفظ یک رابطه دینامیک با سوسیالیسم آرمانی می خواهد سوسیالیسم هملا موجود را نه با تمسول دلخواه و اراده بر واقعیت، بلکه بر اساس واقعیت های هملا موجود در جهت آرمانی های بشریت به پیش راند و قطعاً آن چیزی که تحقق می یابد، دیگر سوسیالیسم دیروز نخواهد بود. به این تعبیر ما با نقی سوسیالیسم هملا موجود روبرو هستیم. همان طوری که با نقی اشکال پیشین و مختصات دیروزین سرمایه داری روبرو بودیم و هستیم، من فکر نمی کنم که سوسیالیسم هملا موجود به طرف ارزش های سرمایه داری سیر میکند چن چنین ارزیابی ندارم. البته در این بیان کشور ممکن است بازگشت و گسست پدیدار شود، اما سیر همومی تکامل سوسیالیستی را این گسست ها و وقفه ها رقم نمی زنند، ضمن اینکه این نقاط شکست و بحران را جزئی از فرایند تکامل باید محسوب داشت. البته در اینجا لازم است روی مفهوم ارزش های سرمایه داری نیز تجدید نظر اساسی بعمل آوریم. ضرورت چنین تجدید نظری قبل از هر چیز از تغییر و تحولات اساسی که سرمایه داری از سر گذرانده و می گذراند، ناشی می شود. ما با محاسبه همین واقعیت که سرمایه داری را دارای چنان خصوصیت و خصالت هایی می کند که هنوز میتواند در خدمت رشد تاریخی جوامع بشری در بیاید، نوع رابطه سوسیالیسم با سرمایه داری را تنظیم میکنیم. آن عناصری که در سرمایه داری به مثابه شکل های تکامل یافته تر آن دارد ظهور پیدا میکند متضمن نقی یک سری نقیضهای سرمایه داری، نظیر میلیتاریسم، سلطه طلبی، ظیفیگری، آزارشی و نابرابری های فاحش اجتماعی است. این هم البته در کادر پروسه تاریخی - طبیعی رشد و تکامل سرمایه داری دارد صورت میگیرد ولی در تحلیل جدی تر این عناصر به ارزش هایی نزدیک است که آن ارزش ها به عنوان ارزش های سوسیالیستی قابل فهم اند.

به نظر من این نظریه در دست را که جوامع بشری، در همگرایی و هم پیوندی نظام های اقتصادی - اجتماعی متفاوت است که سیر تکامل تاریخی را طی می کنند، نباید اینطور درک کرد که همه کائنات سرمایه داری می شود بعید نیست که این طرز تلقی نیز که گویا همه کائنات سوسیالیستی می شود، نوهی مطلق سازی باشد. در مجموع واقع بنیانتر خواهد بود که ما فکر کنیم که

بشریت بسوی ارزش های تازه ای در حرکت است که با ارزش های سرمایه داری هملا موجود و با ارزش های سوسیالیسم هملا موجود، نمی توان آنرا تبیین کرد. من گرایش به این دارم که این ارزش های نوظهور، با "اندازها" - به تعبیر هگل - یا "ارزشها" می - به تعبیر مارکس - سوسیالیسم آرمانی - آرمانی پرولتاریا - قابل درک ترند.

از واقعیت های نوظهور جهان معاصر من اینطور استنباط میکنم که اکثرانی سوسیالیستی همچنان اصلی ترین نیروی محرکه آترینش انسانی تاریخ، اصیل ترین مشوق پیشروی بشریت به سوی صلح، دموکراسی و عدالت است.

(الف - صادقی): من در رابطه با کشورهای سوسیالیستی همان نظری را داشتم که در مقاله معروف پونا ریاف "سوسیالیسم واقعا موجود، نقش و اهمیت بین المللی آن"، بیان شده است. با دیدن و شنیدن هر آنچه با آن تصور جور در نمی آمد، موضوع را اینطور توجیه می کردیم که انتظار انطباق مویوم میان تئوری ها و واقعیت داشتن بی مورد است و خواستار همده نکردن جزئیات می شدیم. کمبود و یا نبود دموکراسی را به عقب ماندگی روسیه نسبت می دادیم و عقب ماندگی خلافتی را علاوه بر آن ناشی از صدمات جنگ (و این هر دو البته خیلی بی جا نبود). اما نکات دیگری به دنبال هم روشن شد. مثلا خود دانشمندان شوروی و رهبران حزبی از بی حقوقی شهر وند شوروی مطلب ها نوشتند و آن را نتیجه خلافتکاری استالین و کیش شخصیت او و یادوران رکو د اعلام کردند.

در مورد مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید هم معلوم شد که "بی صاحبی" این وسایل در لوائی مالکیت دولتی برقرار بوده است و حیف و میل و ریخت و پاشی که سرمایه داری هم کمتر نظیرش دیده می شود به نورم فادی زندگی تبدیل شده بوده است. بیگانگی مردم از کار و زندگی و بی تفاوتی همومی در جوامع سوسیالیستی تا قبل از سر بر داشتن امواج نوسازی و تحولات طوفانی اخیر نتیجه همه آن ناسازیهاست. حالا اگر بخوایم با خود صادق باشیم و برخوردی واقعا دیالکتیکی داشته باشیم، آیا نباید نتیجه بگیریم که جامعه ای که مردم در آن نه مالکیت بر وسایل تولید دارند و نه حاکمیتی در اختیار دارند سوسیالیستی نیست؟ آیا این مطلق کردن یکجانبه است؟ مولوی چقدر خوب گفته است "تغییر بی پال و اشکم که دید؟". به اصطلاح اوجاجات وقتی از حد بگذرد، دیگر اوجاج نیستند و نشان از چیز دیگر دارند. همانطور که در بخش اول صحبت گفتیم فکر می کنم آن به اصطلاح اوجاجات همدا تاناشی از تحقق پذیر بودن آن تئوری سوسیالیسم باشد که مارکس و انگلس ارائه دادند. آن ها با تعمیم مطلق روند پرولتریزه شدن جامعه که در آن مقطع کاملاً واقعی به نظر می رسید، به نتایج نادرست رسیدند. و آن اینکه جامعه هر روز بیشتر به دو قطب متضاد شکافته می شود. یک طرف توده های فزاینده پرولتاریا و طرف دیگر سرمایه داران روز بروز کم شمار تر. تصور نینمی گام بر داشتن به سوی پرولوازی اثر یک گام از پرولتاریا دور شدن نیز نتیجه همان تعمیم نادرست است. همین تئوری از آن جا که فقط برای پرولتاریا ر سالت ساختن فر دار اقا بل بود و ابقاش و طبلقات دیگر را دیر یا زود زوال یافته می شناخت، تصویری از آینده ارائه می داد که سرمایه داری یکسانی اجتماعی بود. جامعه ای یک دست، مبدارهای لنین برای تعیین کردن مرزهای دقیق حتی با نزدیک ترین متحدین پرولتاریا ناشی از همان شمای سوسیالیسم بود. (تا قبل از سال ۱۹۲۱)

اما واقعیت اینطور نبود. در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نه تنها تولید کنندگان کوچک، بلکه بویژه بخش خدمات روز بروز بزرگتری در اثر بهره وری بالای کار امکان ظهور و دوام یافت. انتشار متوسطر روز بروز وزن بیشتری پیدا کردند. خود طبقه کارگر نیز به هائل عینی گفته شده در بخش اول صحبت نمی توانست اداره کننده حزب بلشویک به رهبری لنین هلی رخم بعضی اعتقادات جزئی، واقع بینی و انعطاف زیادی در آستانه انقلاب اکبر و چند سال بعد از آن از خود نشان داد. مثلاً به عنوان حزبی که خواستار ریشه کنی عقب ماندگی و پراکندگی فئودالی جامعه روسیه بود، ارتقا اقتصاد تا سطح سرمایه داری دولتی را گام بزرگی به پیش اعلام کرد و حتی آن را با ضمیمه ای وارد ارمان خویش کرد. لنین در اثر خود به نام "خطر فلاکت و راه های مبارزه با

آن نوقت: «...سوسیالیسم جز انحصار سرمایه‌داری دولتی نیست که به خدمت تمام مردم گذاشته شود».

به این ترتیب لنین ضرورت اقتصادی روز را مطرح کرد و در شرایطی که احزاب بورژوازی همچون خود را در انجام این رسالت نشان داده بودند، بلشویک‌ها به رهبری جامعه رسیدند. بنا بر این به نظر من کسی که انقلاب اکتبر را نه یک ضرورت بلکه از ادگرایی و یا تصادفی تاریخی بداند اشتباه می‌کند. اما در همین حال کسی هم که واقعیات تاریخی را ندیده بگیرد و تنها از روی شعارها و آرزوهای بلشویک‌ها بخواهد آن را انقلابی سوسیالیستی بدانند که گویا در آن طبقه کارگر به حاکمیت رسید و دوران نوین گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را آغاز کرده است، از برخورد ماتریالیستی به تاریخ عدول کرده است. از شعار «الکتریفیکاسیون بعلاوه شورما» که شعاری فشرده و خلاصه هدف برنامه‌ای لنین و بلشویک‌ها بود تنها اولی تعمق یافت. به این ترتیب دیکتاتوری پرولتاریا، چه موافق و چه مخالف آن باشیم، اصولا بوجود نیامد و نمی‌توانست بوجود بیاید.

خلاصه آنچه گفتیم و نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که نظام اقتصادی - اجتماعی شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که اساسا مشابه آن است، تفاوتی بنیادی با نظامات حاکم بر کشورهای سرمایه‌داری ندارد. یعنی اینکه در کشورهای سوسیالیستی موجود اگر چه مناسبات مالکیت از نظر حقوقی، اجتماعی شد (یعنی دولتی شد)، اما بطور هیئتی و از نظر اقتصادی، مالکیت اجتماعی بوجود نیامده است و بجای آن بابی صاحبی اموال دولتی در سطح وسیع وجود دارد. از نظر سیاسی نیز طبقه کارگر و زحمتکشان حاکمیت نداشته و ندارد. تا قبل از آغاز روند نو سازی، مردم حتی از رویادهای سیاسی و جریانات حاکمیت بی‌اطلاع نگه داشته می‌شدند.

این واقعیت که اکثریت کارگران (که هنوز هم ۴۰٪ به کار شاق دستی و نه ماشینی مشغولند) و زحمتکشان سطح زندگی پایینی نسبت به بسیاری که هیچگونه کار مفید اجتماعی انجام نمی‌دهند، دارند نشان از وجود استثمار در این جوامع دارد.

در مجموع نمی‌توان به هیچ وجه این نظام را پله‌ای بالاتر در مارپیچ تکامل تاریخ دانست. حداکثر، نوع ویژه‌ای از مناسبات استثمار است در جوار نوع سرمایه‌داری آن.

البته در اینجا تفاوتی وجود دارد و آن اینکه رهبران کنونی انقلاب کشورهای سوسیالیستی منادی نو سازی نظامشان هستند و حتی مثلا گاریاچف صریحا خواستار دگرگونی کیفی همه هر صدهای زندگی شوروی است، حال آنکه زمامداران جوامع سرمایه‌داری پیشرفته هنوز ناچار به پذیرش این امر نشده‌اند (هر چند کسی سبچر وزیر خارجه سابق آمریکا، چنین نظری را بیان کرده است).

به نظر من این تفاوت را هم باید تا جایی جدی گرفت که در عمل نیز نو سازی به اجرا در می‌آید. نباید تعویض رهبران یا حتی تغییر نام دادن احزاب را ملاک بگیریم. محقق نو سازی هم از آن‌ها یعنی تغییر و دگر شدن آن چه که مشخصه این نظام بوده است، بر اساس همه آنچه گفتیم، ضروری می‌دانم سازمان ما که در گذشته و قبل از آغاز نو سازی، در استان روسی سازمانی خود را مدافع سوسیالیسم موجود و هم خانواده احزاب حاکم بر این کشورها اعلام کرده است، صریحا آن مواضع را پس بگیرد. این کار هرگز مفایرتی با پشتیبانی ما از روند نو سازی در این جوامع و احزاب حاکم بر آن‌ها ندارد و درست همسوبا این موضع گیری است.

(الف - خیابانی): طبعاً وقتی نو سازی تمامی هر صدهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سوسیالیسم و نو سازی را دیکتال جنبش کمونیستی مورد نظر است، مساله بنیادین پیچیده می‌شود. در اینجا عدم شناخت واقعیت موجود یا شناخت ناکافی آن می‌تواند آسیب‌های جدی در روند نو سازی وارد نماید. چنین مواردی بایستی برادر پر خوردهای آتی جدی تر و هوشیار تر نماید. نمونه برخورد لنین با مسائل جامعه روسیه در این رابطه می‌تواند آئین باشد او ضمن تحلیل دقیق اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه روسیه بعد از انقلاب اکتبر، پنج شکل اجتماعی - اقتصادی موجود در آن کشور را بدقت معین می‌نماید. در مقاله «در باره مالیت جنسی» لنین این اشکال را اقتصاد پدرشاهی، تولید خرده کالایی، سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه‌داری دولتی و

سوسیالیسم می‌نامد. او بر این پایه برای پی افکندن شالوده‌های مادی ساختمان سوسیالیسم بر ضرورت طی یک دوره معین گذار به شکل سرمایه‌داری دولتی که از لحاظ اقتصادی به مراتب عالی‌تر از اقتصادیات آن زمان روسیه است، تاکید می‌کند. او قیلا در مقاله «خطر نلاکست» نوشته بود که «سوسیالیسم جز انحصار سرمایه‌داری دولتی نیست که به خدمت تمام مردم گذاشته شود و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه‌داری خود را از دست داده است». البته در ذکر این نقل قول در اینجا تنها جمله اول نقل گردید و بقیه جمله حذف شد و بر این پایه نتیجه گیری نادرستی نیز بعمل آمد، که به نظر من صحیح نبود.

روشن است که بحث بر سر آرزوها و شعارهای بلشویک‌ها نیست. این هزم و اراده اکثریت طبقه کارگر و زحمتکشان روسیه بود که انقلاب اکتبر را به ثمر رساند. برابر سازی همگانی نیز که در جهت بروز افواج هادر انضاد شوروی منشا اثر بود به نوبه آرزوی بدوی میلیون‌ها زحمتکش روسی را بازتاب می‌داد که از عدالت تعبیری جز یکسان سازی همگانی نمی‌توانست در سر داشته باشد. یک محرک این انحراف که علیرقم نظر لنین به دولتی کردن همه چیز دست زده شد، از برداشت اتوپیا بی بود که می‌خواست نظم مبتنی بر استثمار ناشی از مالکیت خصوصی را یک شبه ریشه کن کند. اکنون برای ما قابل درک است که تمحیل اراده گرایانه یک شکل از مالکیت اجتماعی که با واقعیات و سطح رشد نیروهای مولده روسیه تطبیق نداشته، علیرقم نیات حسنه واضعین این برنامه، ناهنجاری‌های جدی بیار می‌آورد، که آورد. بررسی مجموعه این مسائل خارج از متن تاریخی شان می‌تواند به تجدید اندیشی محض بیانجامد و همه بفرنجی‌هایی را که ناظر بر مناسبات متقابل طبقات با نمایندگان سیاسی و دولتی شان است، یکسره محو کند. در همین ارتباطین اشتباه مجال بروز می‌یابد که ماهیت اکتبر و فصلت تاریخی - طبقاتی نظامی که از پی آن آمد، خیلی ساده نادیده گرفته شود و به نفعی مطلق سوسیالیسم هم در تئوری و هم در واقعیت بیانجامد. در حالی که مرکزی‌ترین آموزش نو اندیشی، مطالعه روند ساختمان سوسیالیسم بمثابه یک مرحله کامل تاریخی است.

شیوه لنین در شناخت واقعیت‌ها و تعیین راه‌های تغییر آنها به منظور ساختمان سوسیالیسم در روسیه و تامین حاکمیت مردم، بدنبال در گذشته وی به کناری نهاده شد و تمت نام او الگویی آفریده شد که قرابتی با افکار و ایده‌های او نداشته. این الگو در یک دوره معینی با اکتا بر تجربه‌های عظیم مردم شوروی، این کشور را در هر صدهای معینی همشوار پیش برد و آنرا وسیله اثبات حقانیت خود قرار داد، هر چند که شایعات و آسیب‌های آن نیز جبران ناپذیرند.

این الگو به هر جامعه‌ای که امکان داشت، بدون توجه به سطح رشد آن و ضرورت‌های هیئتی آن، از کشورهای پیشرفته‌ای مثل آلمان دمکراتیک و چکسلواکی گرفته تا عقب مانده ترین کشورهای «جهان سوم» تصمیم داده شد. شکست این الگو برداری اکتبا ناپذیر بود و شکست نیز خورد. اما این شکست که با بحران کشورهای سوسیالیستی و با حرکت توده‌های میلیونی مردم این کشورها و قیام خونین مردم رومانی اعلام گردید، تبلیغات وسیع دایمنه‌داری مبتنی بر اینکه گویا سوسیالیسم و کمونیسم و شکست شد را به همراه آورد. ولی واقعیت این است که این تنها شکست آن الگو بود و با اعلام ضرورت نو سازی سوسیالیسم و جنبش کمونیستی، بازگشت به شیوه کلاسیک‌ها در طرح و پاسخگویی مسائل و تلاش برای تکامل اندیشه‌های آن ضرورتی قطعی یافته‌است. این شیوه مبتنی بر شناخت واقعیت‌ها و تلاش برای یافتن راه‌های تغییر آنها نه با تمحیل اراده به واقعیت است.

(ب - خلیق) ابتدا می‌خواستیم نکته‌ای را تذکر دهم. مدت‌هاست که بحث‌ها و توجه اصلی حول سوسیالیسم، سرمایه‌داری، مسائل هموم بشری، مناسبات بین دو نظام و مسائلی نظیر اینها متمرکز شده است. متأسفانه مسائل کشورهای «جهان سوم» مورد کم لطفی و کم توجهی قرار می‌گیرد. مسلم است که بدون شناخت از روند تحولات جهانی، ارزش‌های هموم بشری، مسائل سوسیالیسم و سرمایه‌داری نمی‌توان درک درستی از مسائل جهان سوم پیدا کرد. ولی ما انسان «جهان سوم» هستیم و مسائل و مشکلات خودمان را داریم. طبعاً بحث‌های ما باید روی مسائل جهان سوم و

ایران کانونی گردد. در غیر این صورت به بحث‌های تجربیدی در خواهیم گفتید.

بحث‌های امروز عمدتاً حول سوسیالیسم متمرکز شده. ابتدا باید گفت آن مدل از سوسیالیسم یعنی سوسیالیسم اداری - فرماندهی که ساخته شده، گر چه تا مقطعی توانست پیشرفت اجتماعی شتابان را تا همین کند ولی به جهت ناهنجاری‌ها و انحرافات آن که علیه ارزش‌های سوسیالیستی بود، ظرفیت‌های خود را به پایان برد و جامعه را به رکود کفاند. سوسیالیسم اداری - فرماندهی، ناتوانی خود را در ساختن جامعه انسانی و دمکراتیک که در آن انسان مرکز توجه قرار گیرد، نشان داد. امروز باید با نفعی این مدل از سوسیالیسم، تکیه بر ایده‌های سوسیالیسم، تجارت بهمت دهه اخیر، همکاری با دیگر ساختارهای اجتماعی و بر بستر دستاوردهای تمدن بشری و مسائل گلوبال، سوسیالیسم را با سیمای نوین، دمکراتیک و انسانی پی‌ریزی کرد. در این رابطه سؤال زیر مطرح شده است. آیا سوسیالیسم مارکسیستی منطبق بر واقعیت نبوده و شکست خورده است؟ باید توجه داشت که هیچ وقت باتیان مارکسیسم نظرات از قبل آماده شده در باره اجزای جامعه مانده‌ای جامعه آینده ارائه نداده بودند. آنها تنها مدل‌های تئوریک برای رشد اجتماعی را که مولفه‌های اساسی سوسیالیسم است، ارائه دادند. آنها از ابتدا کمونیسم «سرباز خانهای» ضمن و برابر سازی را که بی‌شابهت با سوسیالیسم اداری - فرماندهی نیست، نفعی کرده و استقرار سوسیالیسم را با رشد عالی تولید مادی، دمکراسی و پاسخگویی به نیازهای انسان توأم می‌ساختند. برای آنها انسان و رشد همه جانبه شخصیت او در مرکز توجه بود. سوسیالیسمی که استالین ساخت، فاصله زیادی با دیدگاه‌های باتیان مارکسیسم دارد. افواج‌ها و دتورماسیون سوسیالیسم در دوره استالین و دوره رکود رانی توان بیای پایه گذاران مارکسیسم گذاشت. گر چه آن دیدگاه‌ها نیز نیازمند نو سازی اند. آن مدل‌ها م تئوریک که توسط باتیان مارکسیسم ارائه شده است هم امروز نیز راهم‌ای سوسیالیسم نو سازی شده است که در همین حال تحت تاثیر الزامات جهان معاصر تکامل پیدا می‌کند.

در مورد نظراتی که رفیق امید مطرح کرد، من بیک مساله اساسی که دارای اهمیت زیادی است، اشاره می‌کنم.

اکنون ما در جایگاهی قرار گرفته‌ایم که می‌توانیم در آستانه هزاره سوم، یک جمعیتی در مورد چگونگی برخورد با نظام‌های اجتماعی ارائه دهیم. واقعیات نشان داده‌است که سرمایه‌داری از فازها و مراحل مختلف گذشته و بعد از سه قرن، در تعدادی از کشورهای به مرحله کنونی رسیده و توانسته است در کانون‌های اصلی پیدایی و رشد خود، سطح زندگی نسبتا بالایی را برای مردم این کشورها تامین کند. امروز قضاوت ما نسبت به رشد سرمایه‌داری از فراز سه قرن حیات آن انجام می‌گیرد. طبعاً افت دید ما وسیع‌تر و همه جانبه‌تر از دیدگاهی خواهد بود که در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم ارائه شده‌است. این امر روشن است که مارکس به نظر فیث‌ها و امکانات رشد سرمایه‌داری کم بها داد. مارکس تنها رشد سرمایه‌داری قرن نوزدهم یعنی سرمایه‌داری رقابت آزاد را می‌دید و بر پایه آن قضاوت می‌کرد. لنین با پیشرفت سرمایه‌داری و گذار آن به مرحله انحصاری توانست گامی به جلو بگذارد و خصوصیات سرمایه‌داری را در مرحله انحصاری توضیح دهد. ولی او نیز توجه خود را به مرحله دیگر رشد سرمایه‌داری متمرکز کرد و بر آن پایه قضاوت نمود. در حالیکه امروز می‌بینیم سرمایه‌داری آخر قرن با سرمایه‌داری اوایل قرن تفاوت‌های جدی دارد. سرمایه‌داری توانست از انقلاب علمی - فنی بهره جست و آنرا به خدمت رشد خود در آورد. بعلاوه سرمایه‌داری در رقابت با سوسیالیسم برای حفظ حیات خود، عناصر زیادی از تجربه سوسیالیستی را اخذ کرد و بر قدرت تطبیق خود با الزامات رشد جامعه افزود. سرمایه‌داری در هر حله رقابت آزاد و در اوایل قرن نهمی ظرفیت‌ها و امکاناتش وسیعاً شکفته شده بود. بالتجیمه قضاوت مارکس و لنین در مورد سرمایه‌داری از محدودیت‌های زمانی و مرحله رشد آن بر خوردار بود.

این تجربه را می‌بایستی به مثابه یک امر متدو دیک در برخورد با سوسیالیسم نیز بکار گرفت. هفت دهه بعد از اکتبر بلماظ تاریخی برای شکل گیری نظام نوین زمان کوتاهی به نظر می‌آید. هنوز ارزش‌ها، ظرفیت‌ها و

برتری‌های سوسیالیسم امکان ظهور بارز نیافته‌اند. امروز در روند نوسازی ظرفیت‌های سوسیالیسم بدرجات مختلف مجال تبلور می‌یابد و برتری‌های خود را بروز می‌دهند. طبیعتاً تا استقرار سوسیالیسم نوسازی شده هنوز سالهای زیادی را در پیش داریم.

بنابر این منطقی نخواهد بود که در مورد نظام سوسیالیستی بر پایه یک دوره همین تضاد کنیم و به این نتیجه برسیم که گویا سوسیالیسم یک اندیشه تخیلی بوده و فاقد آینده می‌باشد و یا اینکه سوسیالیسم مارکسیستی منطبق بر واقعیت نبوده و آنچه ساخته شده است نظام سرمایه‌داری می‌باشد. سوسیالیسم نظامی است تاریخی که می‌بایست در روند تاریخی آن مورد تبیین و ارزیابی قرار گیرد. سوسیالیسم همانند هر پدیده‌ای سیر تکوینی خود را دارد و از آما مراحل رشد خود یعنی از مرحله اولیه تا مرحله هالی خود را طی خواهد کرد. سوسیالیسم را نمی‌توان خارج از این ثانویت بررسی کرد و تصور آنرا داشت که سوسیالیسم از ابتدا بصورت ایده‌آل و شسته و رفته زائیده بشود.

این مسأله به هیچ وجه به معنی نیست گذاشتن بر سوسیالیسم اداری - فرماندهی آینده یا ناگزیر بودن اکثریت استالین و سوسیالیسم استالینی را توجیه چرا که در همان موقع اکثریت دیگر یعنی دیدگاه‌های لنینی در مورد سوسیالیسم وجود داشت. یعنی نظراتی که لنین بعد از کمونیسم جنگی ارائه داد.

□ پایان سخن

(چ - طاهر پور): می‌باید ما نشان می‌دهند که اهمیت کلیدی دارد به گذشته از موضع آینده نگاه کنیم، مطرح مسأله از این زاویه روشن می‌کند که مسأله مرکزی نوسازی بر خوردار شدن از آن تئوری و پراتیکی است که به اتکالی سطحی رشد معاصر برای گذر دادن سوسیالیسم به سطحی کیفیتی نوین و در یک بیان عام‌تر برای مبارزه در راه هدف سوسیالیستی ضروری است. یک سوسیالیسم مدرن - انسانی و دموکراتیک، بدین معنی است ما از آینده سوسیالیسم عملاً موجود دفاع خواهیم کرد. از آینده سرمایه‌داری دفاع می‌کنیم، ما از آینده بشریت دفاع می‌کنیم و چنین موضعی نیز برداشت امروزین از هویت و رسالت ما را رقم می‌زند. نکته بااهمیتی که همچنان باید رویش کار بشود این است که سرمایه‌داری و سوسیالیسم باید در جامعه تاریخی - جهانی آن مورد مطالعه قرار بگیرند تا آنجایی که من اطلاع دارم حتی این لغزش برای لنین هم بود که در یک دوره کوتاهی (۱۹ - ۱۹۷۱) سرمایه‌داری را در آن مقطع بحرانی‌اش خلاصه کرد. روند تکامل تاریخی، یک روند تک خطی و مستقیم نیست، بلکه یک روند صعودی همراه با تخریب و شکستگی و وقفه است. خود این دوره‌های وقفه و شکست و بحران هم جزو پروسه تکامل باید به حساب بیاید. از همین زاویه هم هست که من فکر می‌کنم خلاصه کردن سوسیالیسم فقط در دوره‌های رشد و بحران یا با سبب آن صرفاً با پدیده‌های منفی‌اش اشتباه خواهد بود. برداشت خود من این است که رفقا هم کم و بیش تاکید دارند بحران موجود یا بن بست موجود در سوسیالیسم و کمونیسم بحران و بن بست یک بینش و روش ساختمان سوسیالیسم است.

بدون آن که این حقیقت را پرده پوشی کنیم که سرچشمه‌های انحرافات و امواج‌ها در سوسیالیسم عملاً موجود و مجموعه نهضت ما از جمله در رابطه با عدول از برخی آموزش‌های کلاسیک‌های سوسیالیسم سرباز کرد و شکل گرفت. روی این وجه تفسیر هم باید تاکید کنیم که نباید از پیش یک چنین تکتکی‌ای را داشته داد که گویا پای

مارکس و لنین اصل در میان نیست، خیره طبیعی است وقتی ما از بحران و بن بست یک بینش و روش ساختمان سوسیالیسم صحبت می‌کنیم این مطلقاً بری و برکنار از آموزش‌های مارکس و لنین نیست. قطعاً محدودیت‌های تاریخی‌ای را که مارکس و لنین و آن محفور بوده‌اند به همان نسبت معین می‌تواند پای آنها را هم به میان بکشد. مثلاً انتقاد تئوریک تولید را شکلی از شیوه تولید کلاسیک نمی‌شناخت. امروز این یک پای بحران و بن بست سوسیالیسم است. یا مثلاً می‌شود پای لنین را در مقام رهبر سیاسی انقلاب بخاطر سر خوردن در یکی دو سال اول انقلاب با دهقانان استثمارگر و تحصیل کرده‌های چاندیار آنان به وسط کفید، آنجا که این گروه‌های اجتماعی بزرگ را به خاطر عدم آمادگی خصوصیت بارشان با دولت نوین، "دشمن طبقاتی" می‌نامید. آنهم به هنگام برداشتن گام‌های نهضت سوسیالیسم در کشور دهقانی روسیه، روشن باید گفت: متفکرینی مثل مارکس و لنین هم مستقل از واقعیت‌های زمان خود نبوده‌اند، اگر با منطبق دیالکتیک به آنها نگاه کنیم نواندیشی و نوآوری آنها به این دلیل دارای اصلیت است که خودشان نخستین کسانی بودند که در باره کهنه شدن ناگزیر اندیشه‌ها و انکارشان در رهگذر حرکت زمان هشدار می‌دادند.

ما باید دیدگاه تاریخی خود را وسعت ببخشیم و از منزه اندیشی پیرامون سوسیالیسم و نیز بهشت اندیشی در باره تمدن سرمایه‌داری خود را خلاصی کنیم. سرمایه‌داری آن نیروهای اجتماعی را که قادر به آفرینش انسانی تاریخند به صحنه آورد، تجربه اکثر گام نخست در راه آفرینش انسانی تاریخ بود و با ملاحظه همین حقیقت نیز باید از هیار انسانی این تجربه ارزیابی بدست داد. زایش‌های تاریخ دردها و رنج‌های خود را دارد. تجربه اکثر نیز از درد و رنج خالی نبوده و نیست. هنوز تا دستیابی به تاریخ به معنای دقیق و ناب کلمه انسانی نسل‌ها و نسل‌ها فاصله است و همانگونه که ماتریالیست‌های باستان نیز اعتقاد داشتند در وحدت و مبارزه خیر و شر است. که این فاصله پیچیده می‌شود. این فاصله تا چشم انداز قابل ارزیابی بی‌گذر دور نرسد. ما به پایان خود نمی‌رسد، نکته بااهمیت این است که بشریت اکنون بر مراتب انسانی‌تر از ۱/۲ سال پیش تاریخ خود را رقم می‌زند. من نمی‌خواهم بگویم که آفرینش انسانی و انسانی‌تر تاریخ در انحصار سوسیالیسم و نهضت کمونیستی است. خیر سرمایه‌داری در هر گام تکامل خود نیروهای پر تنوع و جنبش‌های فراگیرتری برای ابتکار به صحنه آورده و باز هم می‌آورد. اما نمی‌توان تأدیده گرفت که انقلاب اکثر و پی آمد آن، سوسیالیسم عملاً موجود، چشم‌انداز رشدی که برای بشریت گشود، در مقایسه با بهایی که بشریت در مجموع خود برای رشد سرمایه‌داری برداشته است، به لحاظ عملکرد معیارهای انسانی تفاوت و تمایز چشم گیر دارد. فلاکت و ادبار جوامع پیرامونی سرمایه‌داری جهانی، شاهد مثال زنده در این رابطه است. این نیز یک واقعیت است که ابتکار صلح جهانی و ایفای نقش فعال برای ایجاد جهانی عادلانه و دموکراتیک همچنان هم‌داستان به نیروهای تعلق دارد که سوسیالیسم عملاً موجود و نهضت کمونیستی تاریخاً شکل گرفته در دامن خود پرورده است. ما باید شجاعت و جسارت آنرا داشته باشیم که خود را در راستای الزامات جهان معاصر نوسازی کنیم و از آن ارزش‌هایی خود را برخوردار سازیم که آفرینش انسانی تاریخ در مرحله کنونی آنرا از ما طلب می‌کند. ما با برداشت امروزین از هویت و رسالت خود قادریم موجودیت تاریخی خودمان را تداوم بخشیم. اهتمام شجاعانه و استوار در این راه معیار اصلی شناسایی ما به عنوان انسان پیشروی طراز امروزین می‌باشد.



و پیامی در راه

روزی

خواهم آمد، و پیامی خواهم آورد.
در رگها، نور خواهم ریخت.
و صدا خواهم در داد:
آی سبدها تان پر خواب، سیب
آوردم، سیب سرخ خورشید،
خواهم آمد،

...
کوچه‌ها را خواهم گشت، جار

خواهم زد: آی شبنم، شبنم، شبنم
رهگذاری خواهد گفت:

راستی را، شب تاریکی است،
کهکشانی خواهم دادش.

...

هرچه دشنام، از لب‌ها خواهم برچید.

هرچه دیوار، از جا خواهم برکنند.

رهزنان را خواهم گفت:

کاروانی آمد بارش لبخند!

ایر را، پاره خواهم کرد.

من گره خواهم زد،

چشمان را با خورشید، دلها را با

عشق، سایه‌ها را با آب

شاخه‌ها را با باد.

و بدهم خواهم پیوست،

خواب کودک را با زمزمه

زنجره‌ها.

...

خواهم آمد سر هر دیواری،

میخکی خواهم کاشت.

پای هر پنجره‌ای، شعری خواهم خواند

هر کلاغی را، کاجی خواهم داد.

ما را خواهم گفت:

...

چه شکوهی دارد غوک!

آشتی خواهم داد.

آشنا خواهم کرد.

راه خواهم رفت.

نور را خواهم خورد.

دوست خواهم شد.

سهراب سپهری

یک رشته تدابیر سیاسی- حقوقی و تمهیدات اقتصادی، ویرانگری "تئوریسم اقتصادی" را معار و دامنه زبان‌های آنرا محدود کرد. اصلاح سیستم بانکی کشور به گونه‌ای که قادر به جذب سرمایه‌های کوچک و متوسط و به کار انداختن آنها در فعالیت‌های تولیدی و نیز خدماتی باشد، یک نمونه از اقداماتی است که می‌توان توهیه کرد.

سازندگی شکل گیرد و نیروی فعال جامعه هر چه وسیعتر بسوی کارهای مولد سوق داده شوند، ولی امروز ما شاهد آئیم که شرکت‌های مزاره‌های و سایر بخش‌های تجاری و دولتی با چشم اندازهای پر سودی که از فعالیت‌های خود در جامعه نشان داده‌اند چگونه بخشی از نیروهای مولد ما بسوی کارهای دولتی و زندگی انگلی می‌کشانند. این واقعیات بگونه‌ای است که برای فارت و چپاول و طفیلی‌گری راه می‌کشایند. می‌توان با

انگلی سوق خواهد داد. زمانیکه مزد کارگران و حقوق کارمندان کفاف زندگی حداقل آنها را نمی‌دهد، وقتی که قیمت کالاها بطور سرسام آوری بالا می‌رود، دور از انتظار نیست که این انتشار وسیعاً جذب چنین کارهایی شوند. می‌دانیم که گرایش مردم بسوی شعار "کار نکن، پول بگیر" برای اقتصاد یک کشور چه پیامدهای وخیمی در بردارد. بعد از اتمام جنگ خانمانسوز، برای ترمیم خرابیها، افزایش میزان تولیدات کشور، لازم بود که فضای فعالیت و

حرکت‌های مبارزه‌ای ... و زحمت کشیدن در جامعه تضعیف نخواهد شد؟ آیا در چنین حالتی کارگر بجای کار طاقت نرسد در کارخانه و کارمند بجای کار پر در سر در اداره و اخذ حقوق ناچیز، تلاش نخواهد کرد که زندگی خود را از سودپولی که در اختیار شرکت‌های مزاره گذاشته است، بگذراند؟ بی‌شک شکل‌گیری و گسترش شرکت‌های مزاره‌ای افراد جامعه را بسوی بیکاری، تبلی، و لنگاری و زندگی

دیگر کشورهای جهان به امر طبابت و یا امور دیگر اشتغال دارند. بین شش تا هفت هزار تن پزشک ایرانی مقیم امریکا است. بر اساس آمار منتشر شده از سوی مقامات بهداشتی آلمان فدرال، تنها در این کشور حدود ۳۵۰۰ پزشک ایرانی به کار طبابت، تدریس و تحقیق اشتغال دارند.

این آمار نشان می‌دهد که جامعه ما شدیداً به نیروی متخصص مهاجر نیازمند است. رژیم ولایت فقیه بدون توجه به ارزش نیروهای مهاجر و نیاز شدید کشور به آنها همچنان بر پیشبرد سیاست سرکوب و خفقان خود پای می‌فشارد و با سیاست‌های ارتجاعی خود نه تنها موانع بازگشت آنها را از میان بر نمی‌دارد، بلکه سدجای جدیدی به وجود می‌آورد. برخی از سران رژیم در مقاطعی از متخصصین ایرانی که به خارج از مرزهای پناه جسته‌اند خواسته‌اند به کشور بازگردند ولی در عمل هیچ تضمینی برای امنیت و تامین جانی و شرایط مساعد برای اشتغال آنها فراهم نمی‌کنند.

مطبوعات رژیم - هر چند تحریر شده و یکسویه - مرتباً مطالبی پیرامون وضعیت مهاجرین و شرایط زندگی آنان درج می‌کنند. تصد آنها نه محدودی با مهاجرین، بلکه مخدوش کردن سیماي آنها است. در نظریات نیروهای مهاجر، مداوما در مورد مشکلات عظیم هنگام خروج از کشور، برخورد اهانت‌بار در کشورهای میزبان با آنها و مشکلات جدی که با آن دست به گریبانند، مطالب زیادی نوشته می‌شود. زندگی در غرب و یا در دیگر کشورها زندگی مورد نظر مهاجرین نیست. آنها پیامد‌های مهاجرت تحصیلی را در تمام وجوه زندگی خود لمس می‌کنند و می‌خواهند به کشور خود بازگردند. مانع اصلی این بازگشت نه کمیت زندگی به زندگی غربی، بلکه فقدان تضمین و امنیت آزادی بازگشت به میهن است.

مهاجرین باید به نیروی عظیم خود متکی شوند و جنبش تامین و تضمین امنیت و آزادی بازگشت به میهن را به وجود آورند. تنها در پرتو اتحاد و پیکار بی‌امان می‌توان نیروهای وسیعی را در داخل و خارج کشور حول شعار بازگشت مهاجرین به کشور بسیج کرد. جنبش بازگشت مهاجرین به کشور جزو لاینفک جنبش دموکراتیک مردم ایران در راه استقرار صلح و دموکراسی در کشور است. اکنون در خارج کشور تشکلهای و محافل در دفاع از حقوق مهاجرین سیاسی شکل گرفته است. می‌باید مبارزه برای تامین حقوق مهاجرین سیاسی با مبارزه در راه بازگشت همه مهاجرین ایرانی در هم تنیده شوند و تشکلهای موجود شعار تضمین و تامین آزادی بازگشت مهاجرین ایرانی به میهن خود را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهند.

نگاهی به ترکیب اجتماعی مهاجرین ایرانی

کشورهای دیگر شدند. موج دوم مهاجرت زمانی آغاز شد که رژیم بر روی نیروهای مترقی و انقلابی تیغ کفیدو به قلع و قمع آنها پرداخت. در این یورش نیروهای مترقی به ویژه نیروهای جنبش چپ شدیداً تحت پیگرد قرار گرفتند. بخشی از این نیروها دستگیر و روانه سیاهچالها و میدانهای اعدام شدند و بخش دیگر از چنگال دژخیمان رژیم گریختند. اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم موجب شد که بخش مهمی از نیروهای مترقی برای رهایی از پیگرد سرکوب‌گرانه خانه و کاشانه خود را ترک کرده و به کشورهای دیگر پناه برند. بیشتر این نیروها افراد متخصص و تحصیل کرده کشور بودند. آنان نه به خاطر ملامت‌دنی به زندگی در غرب بلکه صرفاً به خاطر سرکوب‌های رژیم ناگزیر به ترک کشور شدند.

موج سوم مهاجرت همدتا جوانانی را شامل می‌شود که نمی‌خواستند در جنگ خانمانسوز شرکت کنند. آنان که به بی‌شماری و ویرانگری جنگ پی برده بودند و می‌دانستند که خمینی برای مقاصد واپس‌گرایانه و تجاوزگرانه خود جنگ را تداوم می‌بخشد و نیروهای جوان را قربانی می‌کند، تلاش نمودند با صرف هزینه‌های سنگین و پذیرش مخاطرات زیاد از کشور خارج شوند. آنها پناه بردن به کشور دیگر را بر قربانی شدن در میدانهای جنگ بی‌ثمر ترجیح دادند. این نیروی جوان که می‌بایست استعداد و توان ابتکار و ظرفیت‌های فکری و خلاقانه خود را به خدمت برپایی ایرانی آباد و پیشرفته بگیرند، عملاً از ایران رانده شده و در کشورهای بیگانه سکنی گزیدند.

این نگاه اجمالی به روند مهاجرت نشان می‌دهد که جز بخش کوچکی از مهاجرین که جنبش توده‌های طرفداران کرده بر خلاف تبلیغات رژیم، توده مهاجرین نیروی و امانده، بیگانه پرست و شیفتگان زندگی در غرب نیستند. اکثریت نیروی مهاجر ارزنده‌ترین سرمایه‌های معنوی و از ذخایر علمی میهن ما بوده که تنها بر اثر سیاست‌های ارتجاعی و سرکوب رژیم ناگزیر شده‌اند از خانه و کاشانه، هلاک و وابستگی‌های خود ببرند و راهی دیار غرب شوند. گوشت و پوست این نیروها با خاک و خون همین سرزمین سرشته شده است. تلب آنها برای دردورنج مردمشان می‌تپد و تلاش آنها متوجه آزادی و بهروزی مردم این سرزمین است. این نیروها به دلخواه و خواست خود مهاجرت نکرده‌اند، بلکه رژیم سرکوب‌گر مهاجرت را بر آنها تحمیل کرده است.

رژیم ولایت فقیه هرچقدر هم بکوشد نخواهد توانست واقعیت انگیزه‌های مهاجرت این نیرو را بپوشاند و آنها را در اذهان افکار عمومی بی‌اهتبار کند. مهاجرت سه میلیون ایرانی مسئله کل جامعه و میلیونها خانواده ایرانی و از نمایانترین مظاهر ستمگری و خیانت رژیم آخوندی به آرمانهای ملی و مردمی است. هر روز که می‌گذرد این مسئله در مطبوعات داخل و نشریات خارج کشور و در رادیوهای مختلف به طور جدی‌تری مطرح می‌گردد و رژیم بیش از پیش

تصمت فشار قرار می‌گیرد. در مقابل این فشارها سران رژیم اعلام کرده‌اند کسانی که تابعیت کشورهای خارجی را دارند، می‌توانند با حفظ تابعیت خود به ایران بازگردند و مشغول کار شوند. این تصمیم رژیم نیروی محدودی را شامل می‌شود که توانسته‌اند تابعیت کشورهای خارجی را بگیرند. در نشریه اکونومیست لندن آمده است که یکی از شروط سرمایه‌های خارجی برای مشارکت در بازسازی ایران، به رسمیت شناختن شرکای ایرانی آنها است. این شرکا کلان سرمایه‌داران ایرانی دستیار حکومت شاه هستند. سیاست رژیم ولایت فقیه جلب این سرمایه‌داران است.

در حالی که جامعه ما نه به شرکای ایرانی سرمایه‌های خارجی، بلکه به نیروی سه میلیونی مهاجرین در سازندگی کشور و راه انداختن چرخ تولید نیاز دارد. آنها می‌توانند در امور فرهنگی، پزشکی، مهندسی، آموزشی و سایر رصه‌های فعالیت اجتماعی نقش موثر ایفا کنند. آمارهای ارایه شده به خوبی نشان می‌دهد که کشور ما شدیداً نیاز به پزشک، مدیر، استاد، معلم و مهندسیین رشته‌های مختلف و سایر متخصصین دارد. در حالی که نیروی متخصص در خارج از کشور یا به هدر می‌رود و یا در خدمت کشورهای دیگر قرار می‌گیرد.

به عنوان نمونه به کمیود پزشک در ایران و نیاز شدید جامعه به پزشک و میزان پزشکان ایرانی در خارج از کشور می‌توان اشاره کرد: بر اساس گزارش‌های منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۶۵ برای حدود ۵۰ میلیون جمعیت کشور رتقی حدود ۱۱۵۰۰ پزشک مشغول به کار بوده‌اند. یعنی برای هر ۴۵۰۰ نفر ایرانی، یک پزشک وجود دارد. قسمت اعظم این پزشکان ساکن شهرهای بزرگ بوده و حدود یک سوم آنها در شهر تهران به طبابت و انجام خدمات بهداشتی و درمانی و تدریس و تحقیق مشغول بوده‌اند. در سال ۱۳۶۵ در سراسر استان چهار محال بختیاری فقط یک پزشک داخلی؛ در استان ایلام دو پزشک؛ در استان سیستان سه پزشک و در استان کهگیلویه و بویراحمد چهار پزشک وجود داشته است.

در حالی که در حال حاضر بر اساس اطلاعات پراکنده می‌توان رقم کل پزشکان ایرانی مقیم خارج را بین ۱۱ تا ۱۵ هزار نفر برآورد کرد. شمار قابل توجهی از پزشکان ایرانی در امریکا، آلمان، انگلستان، سوئد، اتریش، کانادا و رژیم ولایت فقیه هرچقدر هم بکوشد نخواهد توانست واقعیت انگیزه‌های مهاجرت این نیرو را بپوشاند و آنها را در اذهان افکار عمومی بی‌اهتبار کند. مهاجرت سه میلیون ایرانی مسئله کل جامعه و میلیونها خانواده ایرانی و از نمایانترین مظاهر ستمگری و خیانت رژیم آخوندی به آرمانهای ملی و مردمی است. هر روز که می‌گذرد این مسئله در مطبوعات داخل و نشریات خارج کشور و در رادیوهای مختلف به طور جدی‌تری مطرح می‌گردد و رژیم بیش از پیش

سه میلیون مهاجر ایرانی در اقصی نقاط جهان آواره و سرگرداندند و زندگی سخت و بی‌دشواری را می‌گذرانند و با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنند. در مطبوعات ایران به ویژه در هفته نامه کیهان هوایی مطالب متعددی پیرامون وضعیت زندگی مهاجرین نوشته می‌شود. در این مطالب که بازتاب دهنده نظرات رژیم حاکم است، مهاجرین به عنوان افراد بیگانه پرست و وطن فروش، که به خاطر رفاه طلبی، جاه و مقام، شیفتگی به زندگی غربی، و سراب پرزرق و برق غرب، از خانه و کاشانه خود کناره گرفته و به کشورهای بیگانه پناهنده می‌شوند و رویاهای آنها مدتی پس از اقامت در کشورهای غربی رنگ می‌بازد و واقعیت‌های تلخ نقاب از چهره می‌گیرند و مشکلات پدیدار می‌شوند. تا کتون مقالات و نامه‌های متعددی در مورد زندگی انگلی ایرانیان فراری خارج از کشور، که کیهان هوایی چاپ شده است، مطبوعات رژیم تماماً تلاش می‌کنند انگیزه واقعی مهاجرت سه میلیون ایرانی را بپوشانند و با ارائه تصویری مخدوش از زندگی مهاجرین آنان را نیروی مامل، سرخوید و و انذل قلمداد کنند که به خاطر نصمات زندگی در غرب حاضر نیستند به کشور برگردند.

مهاجرت سه میلیون ایرانی مستقیماً به استقرار رژیم ولایت فقیه و سیاست‌های ارتجاعی، سرکوب‌گرانه و جنگ افروزانه آن برمی‌گردد. مهاجرت ایرانی‌ها در دور جدید از سال ۷۷ شروع و تا کتون ادامه یافته است. انگیزه مهاجرت این نیروها و ترکیب اجتماعی آنها یکسان نیست. برای شناخت این مسائل ضروری است به موج مهاجرت در مقاطع مختلف نظر افکنیم.

بخشی از مهاجرت‌ها به روند انقلاب بهمن برمی‌گردد. هر انقلاب پیامدها و نتایج معینی در بر دارد: زمانی که مردم به پا می‌خیزند، آن دسته از نیروها و افکار اجتماعی که خفقان را بر کشور تحمیل و دسترنج زحمتکشان و ثروت‌های ملی را غارت کرده و نیروهای مترقی و انقلابی را به قتل و زنجیر کشیده‌اند، از مسند صدارت به پایین کشیده می‌شوند. طبعاً بخشی از این نیروها در روند انقلاب برای دور ماندن از خشم تودها فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و زندگی در کشورهای بیگانه را برمی‌گزینند. با انقلاب بهمن بخش بزرگی از نیروهای اجتماعی که تکیه گاه اصلی رژیم شاه بودند و بنام 'هزار نامیل' شناخته می‌شدند، به همراه دولتمردان و دست در کاران رژیم ستم شاهی از کشور گریختند. ولی در همین حال بخشی از عناصر متخصص، هنرمندان و دانشوران نیز که به انعام مختلف رژیم شاه همکاری کرده و یا در دستگاه دولتی پست‌های مهمی داشتند و یا آینده‌ای برای خود در جمهوری اسلامی نمی‌دیدند، کشور را ترک کردند.

در انقلاب بهمن به جهت استقرار رژیم ولایت فقیه، نه تنها نیروی روشنفکر و متخصص مردمی و ملی‌جلب و جذب نشد، بلکه به سبب اخراج مدیران و متخصصین از واحدهای تولیدی و خدماتی و از ادارت کشور بر انبوه مهاجرین افزوده شد. رژیم شعار 'مکتب تخصص' را پیش کشید. وزیر این شعار نیروهایی را که طرز تفکر دیگری داشتند، تصفیه نمود. بخش بزرگی از نیروهای تصفیه شده، راهی

جنبش تامین و تضمین

آزادی بازگشت به میهن

را برپا داریم!

مطبوعات جمهوری اسلامی و آزادی و حرمت اشخاص

... خبرنگار را برای نوشتن حرف مردم یعنی آنچه که در هر شرایطی است به دادگاه می‌کشند، برایش حکم صادر می‌کنند، تهدید به شلاق می‌کنند و هزار جور او را دچار ترس و دلهره می‌کنند. خبرنگار از اینکه به محکمه احضار شده است، دلش می‌لرزد، شب خوابش نمی‌برد و زن بچه‌اش در دنیایی از اضطراب و دلچهره فرو می‌رود. آنوقت بعضی به اسم صاحب سرمایه تمام از نوع آژنتانی‌اش و یا به اسم مدیر فلان شرکت، با مسئولی که باید امین پول مردم باشد رویهم می‌ریزد و با پول مردم به کسب و کار می‌پردازند. آنوقت در مقابل پاسخ به سؤال قاضی بی‌ترس از محکمه و خشم مردم و بدتر از همه آن ستم‌دیگان، در میانه محکمه یله می‌روند و کشتان هم نمی‌گردد و با نگاه تهدیدآمیز خود به هرکس که خلاف منافعش نظر داشته باشد چشم خیره می‌روند. بی‌خود نیست که باد به آستین می‌اندازند و همه چیز را شاید قانون را هم به صخره می‌گیرند چون بلافاصله پشت سرشان تلفن پشت تلفن زنگ می‌زند که مبادا در این رسوایی ۳۰ میلیون از فلان شرکت و صاحبش نامی برده شود. (کیهان ۲۸ آذرماه ۱۳۶۸)

اینجا صحبت بر سر فساد حاکم بر اقتصاد و اداره امور کشور در جمهوری اسلامی نیست، مقصود نیم نگاهی بر سببای مطبوعات و مفهوم واقعی حرمت آزادی بیان و قلم و حقوق اشخاص در کشوری است که همین چندی پیش رئیس جمهورش آن را آزادی کشور دنیا خواند!

ارتباط مطبوعات مظهر کاملی از نظام سیاسی حاکم بر کشور ماست که سرکوب هر گونه آزادی بیان، عقیده و نظر مشخصه آن و لگد مال کردن حرمت، حقوق و شخصیت افراد امری هادی و روزمره در آن است. در جمهوری اسلامی ترور و خفان تنها قضای موجود و تنها هوای قابل استنشاق است. نظامی مبتنی بر خودکامگی و استبداد که نه خودی می‌شناسد و نه فقیر خودی، آنجا که سخن و نظری خلاف رای و منافع حاکمان به میان آید و یا اندک سازآذگاری با طبع صاحبان قدرت و دولت - از کوچک گرفته تا بزرگ - پیدا کند، با تحقیر و توهین، شلاق و شکنجه و زندان و اعدام روبرو می‌شود. اینجاست در آنجایی هم که از فقیر خودی، خبری نیست و آنکه می‌گوید و یا می‌نویسد خودی است، باز هم بی‌تأمل است و مثل درنده‌ها جنگ و دندان می‌کشند. نقل قولی که در آغاز مطلب آوردیم یک نمونه مثال بر آن اوضاعی است که مختصراً آن را تصویر کردیم. در آزادی‌ترین کشور دنیا - بنا به ادعای رفسنجانی - خبرنگار روزنامه کیهان در اسلام آباد قرب راه جرم نوشتن حرف مردم یعنی آنچه که در هر شرایطی است به دادگاه می‌کشند و برایش حکم صادر می‌کنند. ۵۰ ضربه شلاق و دو سال زندان! (کیهان هوایی ۱۵ آذرماه ۶۸)

به نمونه‌های دیگری توجه کنیم؛ رئیس جمهور رفسنجانی هنگام طرح رئیس برنامه‌های دولت‌اش در مجلس شورای اسلامی گفت: ... حضور فعال مردم در امور اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و غیر اینها، بدون اظهار نظر صریح و سازنده آنها مفید قایده نخواهد بود. بنابراین اجرای اصول قانون اساسی در خصوص مشارکت عامه مردم، تعیین سرنوشته و شرکت فعال آنها در تحقق برنامه‌ها ملازمه با آزادی دارد. دولت با حمایت از آزادی و حرمت

اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، زمینه مشارکت کامل مردم و نفع خودکامگی را فراهم خواهد کرد. اغلب کسانی که این حرفهای رفسنجانی را شنیدند، بنا به تجربه شخصی دهسال زندگی در جهنم جمهوری اسلامی، آن را هوام فریبی‌ای بیش ندانستند. هوام فریبی‌ای که نه یکی دوبار و گهگاه، بلکه همیشه و به همان میزان و شدت سرکوب و خفان حاکم بر کشور، وجود داشته و دارد. اما گویا بودند کسانی که سخنان رفسنجانی را جدی گرفته بودند. پیشتر و قبل از آنکه حامیان آزادی و حرمت اشخاص خبرنگار کیهان را به شلاق و زندان محکوم کنند، اول بار طعم آزادی و حرمت اشخاص را نویسنده مقاله ننکته در روزنامه اطلاعات (اطلاعات ۳۰ مرداد ۶۸) مزه کرد. نویسنده ننکته که به قول خودش تحت تاثیر لطین سخن از صفا برخاسته این مرد هوشمند کویری قرار می‌گیرد، خاموشی را گناه دانسته و مگر سکوت را می‌شنکند و می‌گوید: در مبارزه با آمریکا بی‌اثرترین سلاحها حرکات احساساتی و نمایشات حافظی است. ملتی می‌تواند شدیدترین لطمه‌ها را بر نظام سرمایه‌داری آمریکا وارد آورد که با طرح تشنه‌ای سنجیده و برنامه‌ای بخردانه خود را از خریداری محصولات و مصنوعاتش بی‌نیاز کند. نویسنده ننکته می‌گوید: اگر بساله جنگ بی‌حاصل و خانمانسوز پیش نیامده بود و با ساده اندیشی‌هایی این جنگ شوم به انتظار سیده، ادامه نیافته بود و ما موفق شده بودیم ذخایر بسیار و امکانات فراوانمان را به جای خرید وسایل جنگی دست دوم و سوم صرف ایجاد صنایع کنیم و نیروی متعهد و کارآمدمان را در مزارع و کارخانه‌ها به تولید و ادباج واداریم و با استفاده از نعمات خدادادی خودمان راز خرید چند قلم جنس آمریکایی بی‌نیاز گردانیم، در مبارزه با آمریکا توفیقی یافته بودیم. دریغ، دریغ!

اما نویسنده ننکته بلافاصله از همه سو مورد تاخت و تاز و تومین و تحقیر قرار می‌گیرد. گروهی رئیس مجلس می‌گوید: من هم از خواندن این مقاله شدیداً متأثر شدم و لازم نیست بگویم که ما در طول دوران مبارزه‌مان و در دوران خفان هرگاه کسی می‌خواست کوچکترین جسارت و اسائه ادبی به امام و انقلاب بکند با او برخورد داشتیم. (اطلاعات ۳۱ مرداد ماه) این برخورد کویری را در عین حال باید نوهی صدور حکم برای برخورد با نویسنده مقاله نیز دانست. گروهی از دانشجویان با راهپیمایی علیه انتشار مقاله ننکته قطعنامه می‌دهند که به همه مطبوعات برای آخرین بار هشدار می‌دهیم که از درج اینگونه مقالات توهین آمیز به ارزشها و آرمانهای انقلاب اسلامی و امام هزیز و مسئولین خدمتگزار خودداری کنید و گرنه با عکس‌العمل شدید امت دافدار و رنج کشیده مواجه خواهیم شد. و بالاخره روزنامه کیهان - همین روزنامه که سه ماه پس از این ماجرا خبرنگار خودش به جرم نوشتن حرف مردم به شلاق و زندان محکوم می‌شود - در مقاله‌ای تحت عنوان ای

مگس هرصه سیمبرخ نه جولانگه توست، نویسنده ننکته را قلم به مزد فرومایه، فرد معلوم الحال، مردود و متروک، لجن پراکن، آدمک و ... می‌خواند و از اصحاب سیاست و ارباب مطبوعات می‌خواهد جلوی نشر اینگونه نظرات گرفته شود. نویسنده ننکته در آغاز مقاله با اشاره به اینکه اکثریت قاطع ملت ایران به حکم هلاکت سستی و تربیت خانوادگی دلبسته حکومتی اخلاقی و اسلامی اند، صداقت خود را در طرفداری از نظام مورد تاکید قرار می‌دهد. اما نه این طرفداری از حکومتی اخلاقی و اسلامی و نه آن لطین سخن از صفا برخاسته مرد هوشمند کویری که دولت را حامی آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است معرفی می‌کند، مانع از فرو ریختن خشم و غضب اصحاب سیاست و ارباب مطبوعات بر سر نویسنده مقاله نمی‌شود. و به این ترتیب خیلی سریع به نویسنده مقاله فحمانده می‌شود که سخن از صفا برخاسته مرد هوشمند کویری به چه معنا بوده و آزادی و حرمت اشخاص در رژیم ولایت فقیه چه ارزشی دارد.

آش آنقدر شور است که فریاد فردی چون هادی فغاری نیز بلند می‌شود. هادی فغاری در جلسه ملتی مجلس می‌گوید: روزنامه‌ها مجاز نیستند حریت افراد را پایمال کنند. باید بدانیم که حریت جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر به حکم قانون. مردم را خفه نکنیم. آزادی دیگران را در پای منافع گروهی خود قربانی نکنیم و قهرمانان انقلاب را به صرف آنکه عقاید شما را قبول ندارند... به لجن نکشیم... اجازه بدیم ما را البته متصفانه نقد کنند... (کیهان ۱۵ آذرماه ۶۸)

شاید آنوقت که خود هادی فغاری دسته‌های اوپاش درست می‌کرد و به مطبوعات و دفاتر احزاب و سازمانها هجوم می‌برد و حریت جان و مال و حقوق اشخاص را مورد تعرض قرار می‌داد، مردم را خفه و آزادی دیگران را در پای منافع عقاید ارتجاعی و قرون وسطایی خود قربانی می‌کرد، هیچ به فکر این نبود که روزی هم نوبت خوداوست.

می‌شوند، آنوقت از یک مقام درجه چندم رژیم نباید انتظار داشت که خبرنگار را به جرم نوشتن حرف مردم به شلاق نکشد. وقتی آیت‌الله منتظری از روی مصلمت نظام به خمینی می‌نویسد که قتل عام چند هزار نفر در ظرف چند روز هابیت خوشی برای نظام ندارد، به آن سرنوشته دچار می‌شود، چرا مقاله نویسنده ننکته مورد خشم و غضب و تومین و تحقیر قرار نگیرد؟ اینجا همه از یک منطبق سرچشمه می‌گیرد. منطق استبداد و خودکامگی. این منطق نه منتظری می‌شناسد و نه زندانی سیاسی بی‌گناه، نه مقاله نویسنده ننکته و نه خبرنگار اسلام آبادی. این همان منطق ولایت فقیه است. حاکمیت مطلق بر جان و مال و ناموس و حقوق مردم که نه از خدا ترسی و شرمی دارونه‌ها زنده خدا.

کیهان هوایی در برابر آژنتیکه می‌گویند در ایران مطبوعات فاقد آزادی هستند می‌گوید: البته این ادعا فاقد پشتوانه و بناست و هر انسان هاتل و منصفی باید نگاه سطحی به مطبوعات ایران سستی این ادعا را درمی‌یابد. زیرا طرح اندیشه‌ها و آرای گوناگون و انتقاد از مسئولان دسته اول کشور در مطبوعات امری هادی است و به شدت رواج دارد که یک روزنامه‌ها آژنتیکه‌ها نیشدار و گزنده گل آتاست (کیهان هوایی ۱۳ دیماه ۶۸). از قرار معلوم برای کیهان هوایی خیلی سخت است که اعتراف کند ستون انگل آتای به خاطر همین طنزهای چند ماهی است که تعطیل شده است، ستون دو کلمه حرف حساب با امضای گل آتای (کیومرث صابری) که مدتی در روزنامه اطلاعات به طور روزانه چاپ می‌شد بلافاصله پس از مرگ خمینی تعطیل شد. اخیراً کیومرث صابری در مصاحبه‌ای با اطلاعات در باره هاتل توقف ستون دو کلمه حرف حساب صحبت می‌کند که جالب و گویاست. وی می‌گوید:

اکنون نمی‌خواهم هاتل تعطیلی این ستون را بیان کنم و نمی‌خواهم که دشمنان از هاتل توقف ستون دو کلمه حرف حساب صحبت حد انصاف را رعایت نمی‌کنند آنچه می‌توانم بگویم این است که به این نتیجه رسیدم که این ستون بی‌فایده شده است، لذا تعطیلش کردم. چرا که من هر روز انتقاد را می‌می‌کردم. ولی آنجایی که مورد انتقاد بودند مصراحت همان راه خودشان را می‌رفتند. گاهی هم انتقادات سبب اعتراض روزنامه‌های دیگر و نمایندگان مجلس می‌شد. گویای دنیا به آخر سیده است و حتی به حملات و اهانت‌هایی نسبت به نویسنده منتقد منجر شد. کار به جایی رسید که بعضی از خوانندگان می‌پرسیدند چطور است که تو هر چه می‌خواهی می‌نویسی و دیگران نه؟ من داشتم کم کم تبدیل می‌شدم به تنها صدای مخالف و منتقد و باخود می‌گفتم: آنجا که در اصالت کار من و در استقلال قلم و آزادی من شک می‌کنند چه گناهی دارند؟ من در عین آنکه به اصل نظام معتقدم به هیچ جناحی و گروهی وابسته نیستم و انتقاد جدی را به عنوان وظیفه و تکلیف خود تلقی می‌کنم. با این همه من هم از تیر تمتمت‌ها جان سالم بدر نبردم. مرا رشیدی مطلق نامیده‌اند (رشیدی مطلق نام مستعار کسی است که قبل از انقلاب مقاله‌ای علیه خمینی نوشت) و یکی از روزنامه‌ها هم با لحن مستعجبی به مقابله با من برخاست. لذا تصمیم گرفتم که این ستون را تعطیل کنم و نشستم تا تکلیتم را با قلم روشن و موضهم را مشخص کنم و ببینم در وضعیت حاضر آیا باز هم می‌شود به شیوه گل آتای انتقاد کرد؟ و در باره مسائل دو کلمه حرف حساب زد؟ ...

هر گونه سانسور باید لغو شود
مطبوعات باید آزاد باشند

اعضای کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون حوادث تلخ آذربایجان شوروی

دمکراتیک مسایل و اختلافات تاریخی میان خلق ارمنی و آذری و از جمله منازعات بر سر منطقه تراباغ کوهستانی مستقیم، جزیک راه حل سیاسی و متکی به خواست مردم مسیحی را در نظر نگرفته و حل دیگری که منافع مردم تمام منطقه ماورا قفقاز را تامین کند، وجود ندارد. اختلافات تاریخی طبعاً راه حل فوری و حاضر و آماده ندارند. تلاش در جهت حصول توافق تدریجی و احیای اعتمادها، برای همزیستی تمام ساکنین منطقه بر مبنای شناسایی حق تعیین سرنوشت، تلاشی است تاریخی که فتنه دراز مدت و بنا بر تجربه و مشارکت عملی مردم آذری و ارمنی می تواند به نتایج مطلوب نزدیک شود.

برخی محافل می گویند از تحولات در آذربایجان و ارمنستان شوروی به سود افراطی خاص خود بهره گیری کنند. ما صراحتاً اعلام می کنیم که هرگونه ادعای ارضی به صورت تلاش برای جدا کردن بخشی از خاک ایران در راستای تحقق برخی تمایلات ملی گرایانه در جمهوری های شوروی و یا به صورت تلاش برای جدا کردن بخشی از خاک شوروی به ایران که از جانب برخی محافل توسعه طلب در کشور ما مطرح می شود، شعارهایی است غیر واقعیه و آنکه هدف آن گمراهی مردم و معوق گذاشتن انبوه مطالبات برحق آنان در جمهوری های شوروی و در کشور ماست. ما مدافع پیگیری حفظ تمامیت ارضی ایران و مخالف پیگیری شعارهای توسعه طلبانه برخی محافل حاکم و غیر حاکم در ایران هستیم. اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران خواهان حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی میهن خویش و حفظ ثبات مرزهای بین المللی شناخته شده آن هستند. این خواسته برحق و صلح جویانه است.

سران جمهوری اسلامی با سوء استفاده از بحران در آذربایجان و در ارمنستان شوروی، فکر صدور رژیم ولایت فقیه به آذربایجان را دنبال می کنند. آنها جنگ برادرکشی میان مردم ارمنستان و آذربایجان را جنگ اسلام علیه کفر می نامند و از این طریق خواهان آنند که افکار و اعمال سران ارتجاعی و پوسیده خود را به مردم آذربایجان نیز تحمیل کنند. اشاعه نفوذ بنیاد گرای اسلامی، مردم آذربایجان را گرفتار مصیبتی خواهد کرد که مردم ایران هم اکنون گرفتار آنند. ما به مردم آذربایجان شوروی و به ویژه رهبران سیاسی این جمهوری هشدار می دهیم که تقویت عناصر مذهبی افراطی، مثل ایران، مردمی ساده اما آشنایه حقایق را گرفتار مصیبتی بزرگ خواهد ساخت. ما مواضع اعلام شده از جانب سران رژیم ولایت فقیه به ویژه شخص علی خامنه ای را برای مردم آذربایجان و ارمنستان و به ویژه برای مردم ایران به شدت زیانبار تلقی می کنیم. ما به مردم آذربایجان هشدار می دهیم که شعارهای جمهوری اسلامی هیچ چیز جز استبداد و فساد و فلاکت نصیب مردم آذربایجان نخواهد کرد.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) آرزو دارد که این روزهای تلخ و تیره برای برادران آذری ما در آذربایجان شوروی هر چه زودتر به پایان رسد. حالت فوق العاده و حکومت نظامی پایان گیرد و صلح و آرامش به این سرزمین زریاباز گردد. ما از دولت اتحاد شوروی می خواهیم که از هیچ تلاشی برای حل صلح آمیز و دمکراتیک مسایل موجود از طریق مذاکره خودداری نورزد و ترتیباتی اتخاذ نماید که هر چه سریع تر به حکومت نظامی و وضع فوق العاده پایان داده شود.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۶۸

به دنبال وخامت بیشتر اوضاع در شهر باکو و کشته شدن دهها نفر از ساکنین ارمنی شهر در اواخر روز جمعه ۲۹ دیماه (۱۹ ژانویه) حدود ۵۰۰ نفر از افراد ارتش شوروی پس از محاصره شهر و در هم شکستن مقاومت جای پرانکنده، وارد این شهر شدند و کوشیدند کنترل اوضاع را در دست گیرند. در جریان این حادثه مصیبت بار نیز دهها نفر از افراد غیر نظامی و چندان از نظامیان جان خود را از دست دادند.

مافدائیان خلق ایران از اوضاعی که در آذربایجان شوروی پدید آمده، به ویژه از اینکه طی این حوادث بیش از یکصد نفر انسان بی گناه جان خود را از دست داده اند عمیقاً متأثر و متأسفیم. این حوادث تلخ قبل از همه محصول فاجعه بار سیاستها و اقداماتی است که طی دهها سال به مردم آذربایجان و نیز ارمنستان تحمیل شده و به انفجار تمایلات شدیداً اعتراضی و قاطباً خودانگیخته خودهای انجامیده است.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) خود را در قلم مردمی که طی روزهای اخیر هریزان خود را از دست داده اند شریک می داند، به خانواده های سوگوار صمیمانه تسلیت می گوید و آرزو دارد که چنین مصیبتی برای مردم عزیز و برادر ساکن در جمهوری آذربایجان شوروی دیگر هرگز رخ ندهد.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) هرگونه اعمال خشونت برای حل مسائل موجود میان ساکنین ارمنی و آذری در هر دو جمهوری و نیز توسل به خشونت از جانب دولت مرکزی را زیانبار و فاجعه آفرین دانسته و حاصل تداوم آن را تشدید خونریزی و وخامت بیشتر اوضاع ارزیابی می کند. هر قتل خونخوار که از تن یک ارمنی، یک آذری و یا یک روس و شیره بر زمین ریخته شود تنها و تنها به سود مرتجعینی تمام می شود که سرنوشته خلق آذری و ارمنی را بازیچه تحقق اهداف ارتجاعی خود در اتحاد شوروی و نیز در ایران و ترکیه قرار داده اند. آرزوی ما این بوده و هست که شرایطی وجود می داشت که برای حل و فصل مسایل بین ملیت ما در آذربایجان و نیز میان مردم آذربایجان و ارمنستان با دولت مرکزی، از همان روشهایی بهره گرفته شود که تاکنون در رابطه با جمهوری های ساحل دریای بالتیک بهره گیری شده است. تداوم مذاکره، بحث هلنی در مقیاس توده ای ضمن خوب شدن داری کامل، هلیرقم تمام دشواری ها نه تنها منهدمانه است بلکه یگانه راه احیای بازسازی مناسبات برادرانه صلح آمیز میان خلق هایی است که برای سده ها و هزاره ها در کنار یکدیگر در آرامش زیسته اند.

سیر رویدادها در آذربایجان و در ارمنستان شوروی با منافع خلق ایران ارتباطی انکار ناپذیر دارد. در این رابطه ما قبل از همه آزادی رفت و آمد ساکنین دو سوی مرز ایران و شوروی، توسعه مبادلات مرزی و مناسبات میان ایران و جمهوری آذربایجان شوروی را مورد توجه قرار می دهیم. ما از این تحولات استقبال می کنیم و آن را قبل از همه تحقق آرزوی خلق هایی می دانیم که هلیرقم هزاران پیوند تاریخی، ملی و قومی و هلیرقم میل خود از یکدیگر دور نگاه داشته شده اند.

از نظر ما حق تاریخی ساکنین هر منطقه ملی در تعیین سرنوشت خویشان، حتی تقض ناپذیر است. اعمال زور برای مربوط نگاهداشتن و یا ملحق کردن این یا آن منطقه ملی به این یا آن بخش کشور و یا به تمامیت آن نه تنها به نتایج مطلوب منجر نمی شود، بلکه زمینه را برای همزیستی برادرانه خلق های ساکن منطقه، برای پیوندها و همیاری های متقابل اقتصادی آنان دشوار و برای جدایی آنان هموار می کند. امری که برای آن خلق ها جز زیان و انزوا نتیجه ای نخواهد داشت. ما خواهان حل مسالمت آمیز و

لیتوانی: ...

دولتی و محل های کار و زندگی و اتحادیه های موجود خواسته های خود را از دولت های محلی و مرکزی مطالبه می نمودند. در هر یک از این جمهوری ها سازمانهای سراسری به نام «جبهه خلق» به وجود آمد. که در مجموع بیانگر مطالبات مردم این جمهوری ها هستند. استقلال تاکنون در مرکز مطالبات مردم این جمهوری ها قرار داشته است. آنان در سال گذشته موفق شدند به استقلال اقتصادی منطقه ای که هر سه جمهوری را یکجا در بر می گرفت، دست یابند. به دنبال این امر تلاش در جهت تمایز بیشترشان از اتحاد شوروی گسترش یافت. در سال گذشته به بهانه چهلجین سال امضای معاهده مولوتف - روبین تروپ و در اعتراض به آن ویا هدف لغو آن یک نمایش سیاسی عظیم به صورت یک زنجیر انسانی در سراسر کرانه بالتیک از شمالی ترین منطقه جمهوری استونی تا جنوبی ترین منطقه لیتوانی سازمان یافت.

اکنون حزب کمونیست لیتوانی در اعلام جدایی از حزب کمونیست اتحاد شوروی پیش قدم شده است. مردم لیتوانی و افکار عمومی در اتحاد شوروی و سراسر جهان این اعلام جدایی را تدارک جدی جدایی جمهوری لیتوانی از اتحاد شوروی تلقی می کنند. طبیعی است که در شرایط و اوضاع و احوال کنونی جهان هر گونه تصمیم مهمی در باره سرنوشت خلقی، با وضعیت و سرنوشت دیگر خلق های ارتباط تنگاتنگی پیدا می کند. لذا در برخورداری از حق تعیین سرنوشت برای هر خلق، رعایت این ملاحظات ضروری است. مسئله باید به طور مشخص مورد بررسی و تصمیم قرار گیرد. باید یک بار دیگر به تامل نشست که در شرایطی که همه خلق ها و ملت ها برای نزدیکی بیشتر با همدیگر در تلاشند، پس این کدام نیاز است که چنین جدایی را ضروری سازد و بر آوردن این نیاز چه تأثیری در سرنوشت خلق های دیگر خواهد داشت و در راه تحقق آن کدام روندهای تاریخی و منطقه ای باید به سرانجام برسد.

از این که در برخورد با مطالبه مردم لیتوانی تاکنون شیوه های دمکراتیک در خور و شایسته جهان متمدن به کار گرفته شده و دیالوگ سازنده ای بین رهبران حزبی و دولتی مرکزی با مردم و رهبران حزبی و دولتی جمهوری به عمل آمده، شایان توجه است. و حاکی از توانایی شوروی سوسیالیستی در کاربست روش های دمکراتیک طراز نوین برای حل و فصل متدنه دشواری های آن می باشد. این تجربه برای حل مسایل مشابه در جمهوری های آسیایی شوروی، به سبب و راهگشا است.

باید انتظار داشت و تلاش کرد که با کاربست این اشکال و شیوه ها به یک راه حل منطقی برای تامین مطالبات مردم لیتوانی به گونه ای که پاسخگوی ضرورت نوسازی سراسر اتحاد شوروی، تکمیل دوستی ملل اروپا و صلح جهانی باشد، دست یافت.

مذاکرات صلح: امیدهای تازه

بقیه از ص ۱

خارج دو کشور ایران و عراق قرار خواهد داد. ابتکار دولت شوروی با حمایت رژیم های منطقه و محافل صلح خواه جهان روبرو شده است. سازمان ها نیز از این ابتکار پشتیبانی می نمایند و امیدوار است روزنه امیدی که پدیدار شده است، روشنایی صلح پایدار را برای مردم ایران و عراق و تمام خلقهای منطقه به ارمغان آورد. بررسی به بست مذاکرات نشان می دهد که رژیم صدام در موضع غیر مسئولانه و انعطاف ناپذیری قرار داشته است. مطالبه خود قرضانه صدام مبنی بر ابطال قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره و پذیرش ادعای حاکمیت کشور عراق بر اروندرود، در به بست گذاشتن مذاکرات صلح اثر قاطعی داشت. رژیم صدام باید درک کند قرارداد ۱۹۷۵ مینا و امدهای مذاکرات صلح است. به علاوه قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد، با پذیرش این میناست که امکان ظهور یافته است. به این ترتیب پیشرفت مذاکرات در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ به طور عمده با تصمیم مواضع عراق و دست کشیدن نماینده رژیم صدام از برخورد های انعطاف ناپذیر و غیر مسئولانه تاکنونی آن، بستگی یافته است. اکنون برای اینکه دور جدید مذاکرات به نحو ثمر بخشی تداوم پیدا کند، ضروری است فضای مذاکرات اعتماد برانگیز و در جهت برخورد منطقی و توأم با احساس مسئولیت تغییر بیابد.

بر کسی پوشیده نیست که پیدایی روزنه امید برای پایان دادن به بست مذاکرات محصول تلاش های مستمر و مسئولانه دبیر کل سازمان ملل متحد است. به نظر ما هیچ ابتکاری و مالا ابتکار صلح جویانه و مسئولانه اتحاد شوروی نیز نباید بر نقش نظارت کننده سازمان ملل متحد و دبیر کل آن بر روند مذاکرات کوچکترین خدشه ای وارد آورد. روند مذاکرات، کیهان می بایست تحت نظارت دبیر کل سازمان ملل متحد به پیش رانده شود. ما خواهان آن هستیم که آقای پرز دو کوئیار، روند مذاکرات را همانند گذشته پیگیری کرده و برای خاتمه دادن به وضعیت نه جنگ و نه صلح میان ایران و عراق همه امکانات را به کار گیرد.

مردم ایران و عراق خواهان اجرای هر چه سریع تر قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد هستند. همه تلاش ها و ابتکار ها باید متوجه تحقق این هدف باشد. کامیابی ابتکار دولت شوروی و کوشش های وزیر خارجه آن کشور، در این خواهد بود که اجرای قطعنامه ۵۹۸ را از وقفه و تاخیری که بدان دچار آمده است برهاند و به آن صورت عملی مشخصی بخشد.

آذربایجان و ارمنستان شوروی در آتش درگیری‌های خونین ملی و قومی

سرن رژیم از رویدادهای ...

هامه را مشوب سازد که اینهمه مورد اعتراض و نفرت مردم و نیروهای دمکراتیک و آزادیخواه ایران و جهان است و برای خاموش ساختن این اعتراضات به انواع سرکوبگری‌های خشن شیر انسانی و از جمله اعدام دسته جمعی مخالفان و ترور منتقدان خود توسل جسته می‌جوید. چگونه میتوان نظام منموس قهاستی اینان را که در میهن ما با لگدکوب خشن دمکراسی و همه مظاهر حقوق بشر بر مسند فرمانفرمایی نشسته‌است به عنوان اکثریتاتو نجات بخش مورد پذیرش جهان امروز معرفی کرد؟

این واقعیتی است که تجربه "دخالت مذهب در سیاست" یک بار دیگر در قالب رژیم مذهبیه در کشور ما با شکست روبرو شده است. جریانات سیاسی و روشنفکران و توده‌های مردم بطور روزافزون از اندیشه بر پایه دولت مذهبیه دور میشوند، جذابیت دمکراسی انزایش می‌یابد و این حقیقت در سطح وسیع تری درک می‌شود که استقرار دیکتاتوری مذهبیه و تنظیم فاجعه بار حیات اجتماعی با قوانین قرون وسطایی با منافع خلق‌ها و با واقعیات دنیای امروز در تضاد قرار دارند.

جانب دیگر واکنش رژیم بر ملاکننده هراس آن از واقعیات است که در شرق اروپا روی داده است. این هراس مختص حکومت ایران نیست و در حال حاضر هر رژیم مبنایه دیگری تحت تاثیر رویدادهای فوق هراسان شده و نسبت به آینده خود بیمناک است. در این میان خامنه‌ای "رهبر" جمهوری اسلامی در جریان دیداری با "امت حزب الله" نمونه دیگری از مردم فریبی ارائه داد که این هم خود نشان دهنده هراس وی از گسترش تاثیر رویدادهای جهان در جامعه ماست. او در نتیجه گیری از این تمولات، خود را موافق برداشت مردم وانمود کرده و اعتراض می‌کند که: "هر نظامی که بر پایه مردم بناگذاری نشده باشد، ماندنی نیست" او با تاکید بر حقیقت و بالاتر از آن تصریح اینکه "اصول مورد قبول رژیم ولایت فقیه نیز همین است" حقیقت عدم اتکالی رژیم جمهوری اسلامی بر مردم را پرده پوشی می‌کند.

جمهوری اسلامی نیز بر دوش مردمی بوجود آمده که خواهان صلح، دمکراسی، استقلال، پیشرفت و عدالت بودند. اما رژیم در مقابل این خواست‌های عادلانه قرار گرفت و به دشمن مردم و دمکراسی مبدل شد، اینک رهبران آن سعی می‌کنند این شباهت را با آنچه را که از جمله در رومانی به هرصه آمده، بیوشانند. در همین راستاست که خامنه‌ای این جعل را بر زبان می‌راند که: "نظام‌های مارکسیستی در اروپای شرقی بر خلاف میل مردم بر آنها تحمیل شدند". خامنه‌ای هشدار می‌دهد که: "مستبدین، دیکتاتورها، آن کسانی که با زور و شمشیر و تازیانه بر ملت‌ها حکومت می‌کنند، چشم‌پاشان را باز کنند و هیرت بگیرند. آن کسانی که بر پایه سرنیزه و اختناق، نظام‌ها را هلیرقم میل مردم سر پا نگه می‌دارند، سرنوشت اروپای شرقی را بدانند". قتل از هر کسی این سرن رژیم مستبد که نه یک بار، هزار بار باید جمله بالا را آویزه گوش کنند، چشم‌پاشان را باز کنند و هیرت بگیرند. چرا که این سرن رژیم هستند که در شمار مستبدین عالم و دیکتاتورها با زور و تازیانه بر ملت‌ها حکومت می‌کنند و بر پایه سرنیزه و اختناق رژیم خود را سر پا نگه داشته‌اند. سرنسختی در مقابل واقعیات و بی‌احتیالی در برابر مردم فرجامی جز سقوط ابدار در پی نخواهد داشت. در پیشگاه واقعیت و در مقابل خواست اراده مردم باید فروتن و متواضع بود. این، آن درس بزرگی است که تمولات اروپای شرقی هر ضه می‌دارد و هیچ مرتجعیه در جهان قادر به پرده پوشی آن نیست.

بازستاننده شهر قفقاز و الحاق آن به ایران راه میان کشیده‌اند. به نظر می‌رسد که هر نیرویی در درون یا بیرون جمهوری آذربایجان و در منطقه اندیشه‌های برای جای جای خاک این جمهوری در سر می‌پروراند. سیاستی که از جانب رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با آذربایجان شوروی دنبال می‌شود و مقامات رژیم، از جمله خامنه‌ای نیز بر آن تاکید دارند، نه در جهت تخفیف تشنجات در آذربایجان، بلکه در خدمت تشدید گرایشات عقب مانده و افراطی در آن و تقویت برخی محافل واپس‌گرا همل می‌کند. از جمله این سیاست‌ها، مساعدت به مسلمانان قشری و متعصب در ایجاد محافل و گروه‌های مذهبی جدید که در صدد تحمیل حجاب بر زنان هستند و برگزاری مراسم نوحه و روضه خوانی و کجک‌های بیدریغ مادی و معنوی کنسولگری جمهوری اسلامی در باکو به محافل مزبور و ... است.

ملاحظه و درک هواطف و اعتقادات مذهبی مردم آذربایجان و منظور کردن آن در سیاست‌های ملی و فرهنگی و اجتماعی و جمهوری، مسئله‌ای است که از دیرباز مورد کم‌احتیالی قرار گرفته. ولی این امر با تحریک و کجک به مردم منطقه برای جدایی از اتحاد شوروی و ایجاد یک حکومت اسلامی آذربایجانی که الگوی آن در سرزمین و میهن ما چهره گریه خود را نشان داده است، تضاد آشکار دارد. این سیاست صدور انقلاب اسلامی است که در مناطق دیگر با شکست مواجه شده است.

مادر همین حال که از گسترش مناسبات اتحاد شوروی و ایران و به ویژه میان مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و رفت و آمد آزاد و طبق موازین تسهیل یافته دو کشور، حسن استقبال می‌کنیم و بر راه‌های منطقی و مسالمت آمیز تحقق این روند تاکید داریم، هر گونه تغییر مزرهای بین المللی شناخته شده و خدشه دار کردن تمامیت ارضی کشور را مقایز منافع مردم ساکن این مناطق و از جمله ایران و شوروی می‌دانیم. لذا شمارها و سیاست‌هایی از قبیل ایجاد آذربایجانی بزرگ، مستقل و متشکل از آذربایجان شوروی و ایران را سیاستی می‌دانیم که مزرهای موجود بین المللی و تمامیت ارضی کشورها را مورد مخاطره قرار می‌دهد و مورد تأیید ما نیست.

پذیرش اعمال حاکمیت و اراده مردم هر جمهوری بر سرنوشت خود، همچنان باید اصل خدشه ناپذیر در مناسبات بین جمهوری‌های اتحاد شوروی باشد. شناسایی حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را نباید با تلاش‌های غیر مترقیانه و بعضا ارتجاعی در برخی از جمهوری‌ها یکی پنداشت. این پذیرش در شرایط کنونی در راستا و در خدمت همان روند کار ساز دموکراتیزاسیون حیات سیاسی و اقتصادی و نوسازی حیات ملی و فرهنگی برای ارتقا سطح رشد این جوامع است که مردم آن سالها از آن محروم بوده‌اند. هر گونه گرایش که به اهداف یاد شده و بالا کجک نرساند و یا در مقابل آن قرار گیرد، هلیرقم هر گونه ظاهر حق به جانبی که به خود بگیرد، نه تنها مترقیانه نیست بلکه دیر یا زود با منافع مردم در تضاد قرار خواهد گرفت و در بیراهه درناک دیگری سوخت خواهد یافت.

هر گونه سیاستی در رابطه با حل مسئله ملی بایستی بر عدم اعمال خشونت اساس گذاشته شود. در غیر این صورت همانطور که شاهد بوده‌ایم هواطف ملی جریحه دار شده و زمینه برای بهره‌برداری و به انحراف کشاندن جنبش مردم در جهات غیر مترقیانه و ارتجاعی مساعد می‌گردد. در حل مسئله ملی آذربایجان و ارمنستان و در هر جای دیگر باید از راه‌ها و شیوه‌های مذاکره و مسالمت جویانه بهره گرفت و در راه آن تلاش کرد و از آن پشتیبانی به همل آورد.

دامن زدن به هر گونه گرایشات علیه خلق‌های دیگر در یک جمهوری چه علیه خلق ارمنی از جانب برخی محافل آذری و چه علیه خلق آذربایجان از جانب برخی محافل ارمنی و یا علیه خلق روس، از جانب هر کس محکوم است. این گرایشات و اقدامات همانطور که روندها و رویدادهای دو ساله اخیر و به ویژه این روزها در این دو جمهوری نشان داد، خطرناک و ماجراجویانه است و تبعات جبران ناپذیری به همراه دارد.

... فاجعه کشتار سومخائیت، شهر ساحلی آذربایجان در نوامبر ۱۹۸۸ که در پی ایذا آذری هارخ داد و طی آن تعداد کثیری ارمنی به قتل رسیدند، کشتارهای دیگری در قره‌باغ کومستانی که منجر به کشته شدن عده زیادی آذربایجانی گردید را در پی داشت و این دور تسلسل در کلیه مناطق ارمنی نشین آذربایجان و آذری نشین ارمنستان تاکنون ادامه پیدا کرده است تا آنجا که هم اکنون در مناطق مرزی دو جمهوری شاهد درگیری‌های مسلحانه مستقیم و تقریبا همه آذری‌ها و ارمنی‌ها از سرزمین‌های یکدیگر کوچ کرده و یا در حال کوچ هستند.

احساسات، هواطف و گرایشات ملی و قومی در آذربایجان و ارمنستان تحت تاثیر فضای باز سیاسی در سراسر اتحاد شوروی به شکل خاص خود تبارز داشته است، هر دو خلق آذربایجان و ارمنستان که در دوره طولانی اختناق استالینی و دوره رکود پس از آن از امکانات لازم و همه جانبه‌ای برای شکوفایی استعدادهای ملی در جوامع خود برخوردار نبودند و چه بسا تضییقات فراوانی هم به جهت وجود اختناق و رکود تحمل می‌نمودند، برای جبران طایعات گذشته و حقوقی که از آنان تا این زمان پایمال شده‌است همچون دیگر خلق‌ها یا به پای آغاز و گسترش روند نوسازی در اتحاد شوروی به طرح مطالبات و استیفای حقوق ملی و کسب استقلال اقتصادی و ... دست زده‌اند. این مطالبات قبل از هر چیز متوجه همه آن ناسامانی‌هایی بود که از جانب سیستم اداری - فرماندهی و بوروکراسی حاکم در دو جمهوری اعمال می‌شد، و تلاش برای تأمینات لازم اجتماعی، تکمیل سیستم آموزشی و زبان و امیاسن و فرهنگ ملی و بالاخره استقلال اقتصادی و مسایلی از این دست در برنامه‌های هنوز مدون نشده نیروها و مردم هر دو جمهوری قرار داشت. لذا ادعای و اختلافات دو جمهوری بر سر محلقه قره‌باغ کومستانی می‌توانست تنها بخشی از مشکلات گسترده آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها به حساب آید که تاکنون حل نشده باقی مانده است. ولی انتخاب شکل و شیوه خشن و خصمانه حل اختلافات مزبور از جانب هر دو طرف سه‌لر دو جمهوری را مدت درازی در وضعیت متشنج و ساکنان آن را برآشفته نگه‌داشته است. در این میان عدم وجود فرهنگ و تجربه اشکال متحدانه حل اختلافات از طریق گفتگو و مذاکره، وجود عناصر افراطی در جنبش که در پی راه‌های سریع و سهل‌المصوب حل مشکل هستند، وجود گرایشات متخاد در آن و اسهال نفوذ خلق شدگان از قدرت‌های دولتی و حزبی که در دامن زدن اختلافات و خلق و ناآرام کردن اوضاع در هر دو جمهوری منافع معینی دارند و همه نیروهای ریز و درشت مخالف و دشمن نوسازی که در حزب و دولت و جامعه از نفوذ و قدرت سرشاری برخوردارند، وجود خصومت دیرینه قومی و ملی بین ارمنه و آذربایجانی‌ها و نیروهای ماندنی که دارای احساسات و گرایشات عقب مانده ناسیونالیستی افراطی و مذهبی هستند و بالاخره تدابیر غیر موثر و فاقد کارایی لازم دولت مرکزی؛ از جمله هواملی بودند که فاجعه کنونی را فراهم آورده‌اند. و همل سایر مطالبات هر دو خلق تحت‌الشعاع این امر قرار گرفتند.

محافل معینی در هر دو جمهوری طی دو سال اخیر بر بستر تمایلات و گرایشات ملی و استقلال طلبانه همومی در مقاطع بسیاری پرچم شعار جدایی جمهوریها را از اتحاد شوروی برافراشتند. این ایده در این اواخر به ویژه در آذربایجان دامنه وسیع تری پیدا کرد و با گشوده شدن نوار بزرگی از مزر آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران در منطقه نخبوان وارد مرحله جدیدی گردید. نیروی گرایش ضد روس و ضد مرکز بر زمینه جامعه سنتی رشد نیافته آذربایجان شوروی و تحریکات محافل معین مذهبی و نفوذ آنان در "جبهه خلق" و تبلیغات سنگین جمهوری اسلامی زیر پوشش اسلام و امت واحده اسلامی و نیز تبلیغات و تحریکات رژیم ترکیه و محافل پان ترکیست آن کشور و طرح ایده آذربایجان واحد و بزرگ در برخی محافل آذربایجان شوروی، به مسئله آذربایجان بعد جدیدی داده است. در این میان برخی شخصیت‌ها و نیروهای ایرانی در داخل و خارج کشور بار دیگر

آذربایجان و ارمنستان شوروی در آتش درگیری های خونین ملی و قومی

این منطقه خودمختار را از اتحاد شوروی اعلام نموده و از کشورهای ترکیه و ایران و سازمان ملل متحد درخواست حمایت کرده است. هم اکنون وضع در سراسر آذربایجان بحرانی و متشنج است. وضعیت فوق العاده و مخررات محدودیت و منع رفت و آمد برقرار است. جبهه خلق و نیز شورای عالی خلق آذربایجان علیه ورود قوای نظامی اعتراض کرده اند. شورای عالی خلق اعلام داشته است که با ورود قوا موافقت نداشته است. دیده شده است که در برخی از میتینگ ها تعداد کثیری از اعضا حزب و اعضا کامسامل کارت عضویت حزبی خود را به نشانه اعتراض علیه تصمیم مرکز جینی بر اعزام نیرو، آتش زده اند.

* * *

پیش از دو سال است که ارمنستان و آذربایجان شوروی در آتش محاصرات و اختلافات ملی و قومی می سوزند. ظاهراً انگیزه اولیه این دشمنی ها و درگیری های ملی اختلاف بر سر منطقه قره باغ کوهستانی واقع در جمهوری آذربایجان است که تعداد سکنه ارمنی آن بیش از آذربایجانی ها است. ارمنی ها به دلیل وجود اکثریت سکنه خواهان الحاق آن به ارمنستان هستند و آذربایجانی ها این منطقه را جزو خاک آذربایجان می دانند.

۱۵ ص

سران رژیم

از رویدادهای اروپای شرقی هر اسناکند.

جهان تجربه های را از سر می گذراند که از اهمیت تاریخی برخوردار است، هر روز رویداد جدید و جدیدتری به وقوع می پیوندد. روند اصلاحات در اتحاد شوروی و تحولات اروپای شرقی مرکز توجه همه جهان قرار دارد، تغییرات اوضاع با دقت و حساسیت دنبال می شود. در این میان، مقاومت هایی که در برابر این تغییرات و اصلاحات به چشم می خورند، نگرانیها را نسبت به عملکرد نیروهای مخالف صلح و پیشرفت اجتماعی برمی انگیزد. در باره مضمون اصلاحات و تحولات فوق می توان گفت که وجه عمده آن را استقرار دموکراسی در همه شئون حیات جامعه بجای شیوه های دیکتاتوری و بوروکراتیک پیشین، ارائه سیمایی نوین از سوسیالیسم و ایجاد شرایط مناسب برای رشد و تکامل آن، تشکیل می دهد. تاریخ یکبار دیگر ثابت کرده است که روند پیشرفت جهان در مسیری پیش می رود که در آن خواست و اراده توده مردم نقش قاطع و قاطع تری در حیات سیاسی و اجتماعی بازی میکند رژیم هایی که از فراهم آوردن موجبات دموکراتیک دخالت مردم در سرنوشت خویش به هر دلیل خودداری ورزند، بی اعتبار شده و از مستند قدرت به زیر کشیده می شوند. از این دیدگاه میتوان گفت که

۱۵ ص

لیتوانی: راه حل معقول

مردم و استدلالات آنها مستقیماً اطلاع حاصل کنند و نتیجه را به کمیته مرکزی حزب گزارش کنند. مردم لیتوانی ضمن ابراز صریح نقطه نظرات خود و یافتاری بر مواضع شان از سفر گارباچف و هیئت همراه او استقبال کردند. هیئت در طی سفر چندروزه خود به ویلنوس، مرکز لیتوانی، یک تجربه فنی مذاکره با اعضای حزب در رده های مختلف و نمایندگان نهادهای اجتماعی و روشنفکران و زحمتمکشان را پشت سر گذاشت. تضایق در باره نتایج سفر گارباچف و هیئت افزاینده را طریق ضم اینکه ظاهراً توفیقی به دست نیامده است، باید به بعد موکول نمود.

* * *

در اوت ۱۹۳۹ در گرمناگرم آستانه جنگ جهانی دوم، مولوتف، وزیر خارجه وقت اتحاد شوروی و روبین تروپ، وزیر خارجه آلمان هیتلری در مسکو پای قرار دادی را امضا نمودند که طبق آن بخشی از سرزمین های کرانه بالتیک که پس از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۹ همچون سرزمین فلاند از وابستگی به روسیه جدا شده بودند، به اتحاد شوروی منضم گردید و بعدها طی یک همه پرسی موافقت نمایندگان مردم این نواحی به ورود به مجموعه اتحاد شوروی به دست آمد و بدین ترتیب سرزمین های استونی، لتونی، و لیتوانی با نام جمهوری های سواحل دریای بالتیک در مجموعه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جای گرفت.

با گسترش دامنه جنگ دوم به اتحاد شوروی سرزمین های کرانه بالتیک هم مثل همه جمهوری های فدرالی اتحاد شوروی مورد تعاجم نیروهای فاشیسم قرار گرفت و مردم این مناطق همراه دیگر خلق های اتحاد شوروی در مقابله و بیرون راندن و شلحه بر فاشیسم سقیم شدند و در سالهای پس از جنگ نیز چون دیگر خلق های شوروی با تحصیل رنج های بسیار و فداکاری های بزرگ به ترمیم خرابی های ناشی از جنگ و بازسازی جوامع خود مجادلت ورزیدند.

با ورود جامعه شوروی به دوره جدید دموکراتیزاسیون و هلیت، مردم این جمهوری ها نخستین کسانی بودند که خواستار استقلال جمهوری های خود شدند. آنها در اجتماعات کوچک و بزرگ و توسط نهادهای اجتماعی متعددی که در مریک از این جمهوری ها شکل گرفت، در ارگانهای حزبی و دولتی و محل های کار و

۱۴ ص

حزب کمونیست لیتوانی در کنگره بیستم خود در ۲۵ دسامبر ۱۹۸۹ با اکثریت قابل توجهی استقلال خود را از حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام داشت و بدین ترتیب موضوع جدایی جمهوری لیتوانی - یکی از جمهوری های کرانه دریای بالتیک - از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به سطح بفرنج و تازه ای فراویانده شد. در قرار حزب کمونیست لیتوانی تحت عنوان 'در تحقق اصول حزب کمونیست لیتوانی در زندگی' آمده است: کنگره بیستم حزب کمونیست لیتوانی طبق اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی روز ۲۵ دسامبر ۱۹۸۹ با اکثریت آرا منتخبین، به استقلال حزب کمونیست لیتوانی و نیز به سند 'در باره وضع حزب کمونیست لیتوانی' رای داد. کنگره پیامی به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصویب نموده که در آن از جمله گفته می شود: '... کمونیست های لیتوانی راه خروج از وضعیت موجود را می جویند، در جستجوی تصمیمات ویژه هستند، همه را دعوت به تسریع در امر بازسازی می کنند، به فکر هدایت خردمندانه کشتی خود در سیلاب خروشان حوادث سیاسی هستند و خواهان ادای سهم خود در ایجاد خانه مشترک اروپایی باشند... در همل ما هیچگونه روحیه تفرقه جوینانه و نیت مفرضانهای وجود ندارد'.

در همین حال در زمان برگزاری کنگره گروهی از نمایندگان آن که با استقلال و جدایی از حزب کمونیست اتحاد شوروی موافق نبودند، کنفرانس حزب را تشکیل دادند. در این اجلاس ۱۴۴ نماینده شرکت داشتند. این کنفرانس که در موضع استقلال در چارچوب حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار داشت، کمیته مرکزی موقت و اعضا دفتر حزب را انتخاب نمود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در پلنومی که بلافاصله در پی اعلام جدایی حزب کمونیست لیتوانی در تاریخ ۲۵ دسامبر برگزار کرد، کمیسوونی مرکب از تعدادی از اعضای کمیته مرکزی و از جمله شخص میخائیل گارباچف را مامور کرد که به لیتوانی سفر کرده تا با اعضا کمیته مرکزی حزب و دیگر ارگانهای حزبی، دانشمندان و روشنفکران و نمایندگان نهادهای اجتماعی و اتحادیه های کارگری و مجتمع های تولیدی و... به گفتگوی رودررو و صریح بپردازند و از نزدیک با زوایای مختلف مطالبه انتشار مختلف

KAR	
NO: 72 , FEB 1990	
حساب بانکی:	AUSTRIA - WIEN BAWAG NR. 02910701-650 DR. GERTRAUD ARTNER
آدرس:	Pf. 10 1091 WIEN AUSTRIA

پیروزی باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی